

چاپ دوم

دانستیهای از فکر اسلامی

در جنگ فکری با غرب

- جنگ فکری
- معیارهای بیگانه
- دیموکراسی کفر است یا اسلام؟
- اسلام امریکایی
- دانشگاه مسیحی کابل

مؤلف : مولوی عبد الهادی (مجاهد)

دانستنیهای از فکر اسلامی

در جنگ فکری باغرب

مؤلف:

مولوی عبد الهادی (مجاهد)

مشخصات کتاب

نام کتاب: دانستیهای از فکر اسلامی در جنگ فکری

باغرب

مؤلف: مولوی عبد الهادی (مجاهد)

موضوع کتاب: جنگ فکری

سال چاپ: ۱۳۹۵ هجری شمسی

نوبت چاپ: سوم

تعداد: ۱۱۰۰

ادرس: همه کتابخانه های مشهور افغانستان

حق چاپ با مؤلف محفوظ است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهداء

به آنهايکه در تلاش فهم درست اسلام اند

و

آگاهانه در مقابل دشمنانش می جنگند.

فهرست

پیشگفتار	۹
جنگ فکری	۱۳
چرا جنگ فکری؟	۱۴
جنگ فکری چیست؟	۱۵
وسائل جنگ فکری	۱۶
تاریخ جنگ فکری	۱۶
اهداف جنگ فکری	۲۴
هدف اول - از بین بردن روحیه مقاومت مسلمانان در برابر غرب:	۲۴
هدف دوم - تشکیک مسلمانان در مورد دین اسلام، تمدن مسلمانان، وارزشهای اسلامی	۲۵
هدف سوم - جلوگیری از رسیدن اسلام راستین و مکمل به جوامع غربی	۲۶
کوششهای بازدارنده غربیها از رسیدن اسلام به غرب	۲۷
هدف چهارم - ایجاد قیادت های دروغین و بیگانه پرور برای جهان اسلام	۲۹
مجالات قیادت تراشی غرب	۳۰
اول - مجال دینی :	۳۰
دوم - مجال سیاسی :	۳۰
سوم - مجال نظامی (عسکری) :	۳۱
چهارم - مجال فکری :	۳۱
پنجم - مجال اجتماعی :	۳۱
خطر جنگ فکری	۳۲
تفاوتها میان جنگ فکری و جنگ عسکری	۳۳
۱ - جنگ عسکری آشکار، اما جنگ فکری مخفیانه به پیش میرود	۳۳
۲ - در (جنگ عسکری) طرف مقابل نیز عسکری میباشد، ولی در (جنگ فکری) طرف مقابل مردم عامه و بی دفاع میباشد	۳۴

- ۳ - جنگ نظامی زمین را، ولی (جنگ فکری) عقل، فکر و فرهنگ را تسخیر میکند . ۳۵
- ۴ - جنگ عسکری وسائل وساختمانها را تخریب و نابود می سازد، اما (جنگ فکری) ایمان، عقیده، عزم، و اراده را از بین می برد. ۳۷
- ۵- بازسازی ویرانیهای جنگ عسکری وقت کمی را میخواهد، ولی بازسازی خرابیهای (جنگ فکری) به قرنهای نیاز دارد. ۳۸
- جنگ فکری از دیدگاه فیلسوف شرق علامه اقبال لاهوری ۴۰
- مقاومت در برابر جنگ فکری ۴۴
- تدابیر مهمی در راه مقاومت جنگ فکری ۴۶
- تدبیر اول - به دست آوردن زمام امور و حکومت: ۴۶
- تدبیر دوم - اصلاح نصاب های تعلیمی: ۴۸
- ۱- اصلاح تعلیمات عصری: ۴۸
- ۲- اصلاح نصاب تعلیم دینی: ۴۹
- تدبیر سوم - تبدیل نمودن مساجد به سنگر های مقاومت جنگ فکری: ۵۱
- علل تأثیر پذیری افغان ها از افکار بیگانگان ۵۲
- الف - نبود احساس دعوت نزد علمای دین: ۵۲
- ب - نابسامانی موضوع امامت وامام: ۵۳
- خلاصه این بحث ۵۶
- ۵۷- معیارهای بیگانه** ۵۷
- عوامل اصلی عقب ماندگی مسلمانان ۵۸
- عرصه های محرومیت مسلمانان از معیارهای خود ۵۹
- عرصه حاکمیت: ۵۹
- الف: حکومت های شاهی: ۶۰
- ب: حکومت های کودتایی: ۶۱
- ج: حکومت های نظامی: ۶۲
- د: حکومت های جمهوری و انتخابی: ۶۳
- عرصه تعلیم: ۶۶
- عرصه تقنین و نظام: ۶۹
- عرصه نظامی وامنبیتی: ۷۲

عرصهٔ اعلام:	۷۵.....
الف - اعلام چاپی:	۷۶.....
ب - اعلام صوتی:	۷۶.....
ج - اعلام تصویری:	۷۶.....
عرصهٔ زندگی اجتماعی و فرهنگی:	۷۹.....
الف - تغییر فرهنگ مسلمانان:	۸۰.....
ب - نفرت زدایی میان مسلمانان و کفار:	۸۰.....
ج - تبدیل جهان اسلام به بازار مصرفی تولیدات غرب:	۸۱.....
دیموکراسی کفر است یا اسلام ؟	۸۳.....
تسخیر ملتها به بهانهٔ تحکیم دیموکراسی	۸۴.....
بخش اول - تعریف دیموکر اسی	۸۷.....
مبنای فکری دموکراسی:	۸۷.....
اصول دیموکراسی:	۹۰.....
اصل اول - سیادت یا (حاکمیت اعلی):	۹۰.....
خصوصیات قوهٔ مقننه در دیموکراسی:	۹۰.....
خصوصیات قوهٔ اجرائیه (حکومت) در دیموکراسی:	۹۱.....
اصل دوم - حقوق و آزادیها:	۹۲.....
حقوق و آزادی های دیموکراسی	۹۲.....
۱ - آزادی عقیده:	۹۲.....
۲ - حق آزادی اظهار نظر:	۹۳.....
۳ - آزادی شخصی:	۹۳.....
۴ - آزادی بیان و تبلیغ:	۹۴.....
۵: حق مسکن:	۹۴.....
۶ - حق ملکیت:	۹۴.....
۷ - حق کار:	۹۴.....
۸ - حق تعلیم و تعلّم:	۹۴.....
۹ - حق مساوات مردان و زنان:	۹۵.....
پلورالیزم (تعدد گرایی) سیاسی:	۹۵.....

۹۵	پلورالیزم دینی:
۹۷	بخش دوم-مناقشه دیموکراسی و دلایل تکفیر آن
۹۸	دلایل تکفیر دیموکراسی
۹۸	۱- موضوع سیادت یا (حاکمیت اعلی)
۹۹	آیات حاکمیت
۱۰۳	۲- موضوع تقدس اراده مردم:
۱۰۴	۳- موضوع معیار بودن رأی اکثریت:
۱۰۵	۴- مصدر قانون شرع باشد یا عقل؟
۱۰۶	۵- آیا عقل به تنهایی صلاحیت حکم درست بر (خوبی) و (بدی) اشیاء و افعال را دارد؟
۱۰۸	انتخابات
۱۰۸	خصوصیات حاکمیت در اسلام
۱۰۸	خصوصیت اول:
۱۰۸	شروط ولایت بر مسلمانان
۱۰۸	شرط اول- مسلمان بودن:
۱۰۹	شرط دوم- مرد بودن:
۱۱۰	شرط سوم- بالغ بودن:
۱۱۰	شرط چهارم- عاقل بودن:
۱۱۰	شرط پنجم- آزاد بودن:
۱۱۰	شرط ششم- عدل (فاسق نبودن):
۱۱۰	خصوصیت دوم:
۱۱۱	خصوصیت سوم:
۱۱۲	آیا ممکن است اسلام از طریق نظام انتخاباتی نافذ گردد؟
۱۱۳	دلایل دهگانه بر ناممکن بودن اقامه نظام اسلامی از طریق نظام انتخاباتی
۱۱۹	مناقشه حقوق و آزادی های دیموکراسی
۱۱۹	مناقشه آزادی دین و عقیده:
۱۲۴	مناقشه حق آزادی اظهار رأی:
۱۲۷	مناقشه آزادی شخصی:
۱۲۹	مناقشه آزادی انتخاب مسکن:

۱۲۹.....	مناقشه حق ملکیت:
۱۳۰.....	مناقشه حق کار:
۱۳۰.....	مناقشه حق تعلیم:
۱۳۰.....	پارلمان يك اداره طاغوتی ممثل دیموکراسی.....
۱۳۲.....	دلائل اینکه چرا پارلمان يك اداره طاغوتیست؟.....
۱۳۶.....	مناقشه شبهاتی در مورد مشارکت در دیموکراسی و پاسخ به آن.....
۱۳۷.....	شبهه اول - کار کردن یوسف علیه السلام با پادشاه کافر مصر:
۱۴۲.....	شبهه دوم - استدلال بر عمل نجاشی ﷺ:
۱۴۳.....	نجاشی ﷺ کی بود؟.....
۱۴۵.....	شبهه سوم - تسمیه دیموکراسی به شوری:
۱۴۶.....	فروق میان (رأی گیری پارلمانی) و (شورای اسلامی).....
۱۴۸.....	شبهه چهارم - مشارکت در دیموکراسی به منظور مصلحت دعوت:
۱۴۸.....	جوابهای چهارگانه در رد دلائل و بهانه های وهمی فوق الذکر:
۱۵۵.....	خلاصه این بحث.....
۱۵۷.....	اسلام امریکایی.....
۱۵۸.....	دو نوع اسلام.....
۱۶۰.....	تعریف اسلام امریکایی:
۱۶۲.....	پلان پخش و نشر اسلام امریکایی.....
۱۶۳.....	مثالها و مصداقهای تطبیق توصیه های امریکایی در افغانستان.....
۱۶۸.....	اقدامات امریکایی به هدف تعبیر غربی از اسلام در افغانستان.....
۱۷۲.....	خدمات علمای غربگرا به امریکا.....
۱۷۲.....	اول: پذیرفتن دیموکراسی:
۱۷۲.....	دووم: تحریف مفاهیم اسلام:
۱۷۲.....	سوم: تشکیک در مورد مجاهدین:
۱۷۳.....	چهارم: بیرون نمودن زنان از خانه، و تسهیل عملیه اختلاط مرد وزن:
۱۷۶.....	استفاده از ملاهای رواجی برضد اسلام:
۱۸۰.....	مخالفت با بنیادگرایان و جلوگیری از نفوذ آنها:
۱۸۲.....	کمک به عناصر دیموکرات:

پالیسی هجومی بر ضد بنیادگراها:.....	۱۸۵
استفاده از تعلیم بر ضد اسلام:.....	۱۸۸
تغییر نصاب تعلیمی بعد از تجاوز امریکا:.....	۱۹۰
دلچسپی های هندوستان در تغییر فکر و فرهنگ افغانها.....	۲۱۱
توصیه ها و پیشنهادات مهم.....	۲۱۳
توصیه اول: تربیه سیاسی وفکری مجاهدین:.....	۲۱۳
توصیه دوم: آگاهی دهی در مورد جنگ فکری:.....	۲۱۴
توصیه سوم: داخل نمودن مضامین آتی در نصاب مدارس:.....	۲۱۴
الف - سیره النبی:.....	۲۱۴
ب: تصورنظام سیاسی دراسلام:.....	۲۱۴
ج: شناسایی و تشخیص انواع و اشکال کفر معاصر:.....	۲۱۵
توصیه چهارم: افشای جنایات غرب:.....	۲۱۷
توصیه پنجم: توجه به دعوت در کنار جهاد مسلح:.....	۲۱۸
دانشگاه مسیحی کابل.....	۲۲۱
پس منظر تاریخی.....	۲۲۲
مسیحیت در پرده تعلیم.....	۲۲۴
انتخاب مراکز مهم جهان اسلام برای تأسیس دانشگاه های امریکایی.....	۲۲۵
بیروت لبنان:.....	۲۲۵
قاهره مصر:.....	۲۲۵
استانبول ترکیه:.....	۲۲۶
کابل افغانستان:.....	۲۲۶
چرا دانشگاه های امریکایی در جهان اسلام؟.....	۲۲۷
اهداف دانشگاه های امریکایی در جهان اسلام.....	۲۲۸
هدف اول - تسخیر قدرت سیاسی کشورهای اسلامی:.....	۲۲۸
هدف دوم - مسیحی کردن نسل جدید:.....	۲۲۹
هدف سوم - تشکیک نسل جوان در مورد حقانیت اسلام:.....	۲۲۹
هدف چهارم - خشکانیدن سرچشمه های فکری مقاومت:.....	۲۳۰
هدف پنجم - تربیه پرسونل محلی برای کمپنیهای غربی به شیوه امریکایی:.....	۲۳۱

هدف ششم - ترویج شیوه زنده گی غربی، و تشویق روحیه استهلاک مصنوعات غرب	
در جهان اسلام:	۲۳۲
دانشگاه امریکایی یک دانشگاه مسیحی میباشد	۲۳۲
آغاز محتاطانه	۲۳۴
چرا نام این دانشگاه (دانشگاه امریکایی است)؟	۲۳۵
دانشگاه امریکایی بیروت	۲۳۶
دانشگاه امریکایی قاهره	۲۳۸
دانشگاه امریکایی استانبول ترکیه	۲۴۰
پس منظر فعالیت های مسیحی در افغانستان	۲۴۲
فقر، جهل، مرض، دروازه های سه گانه تنصیر	۲۴۴
مراکز زبان انگلیسی و فعالیت های مسیحی	۲۴۵
دانشگاه امریکایی کابل	۲۵۱
تاریخچه دانشگاه امریکایی کابل	۲۵۳
تمویل کننده گان دانشگاه امریکایی افغانستان	۲۵۵
۱ - حکومت دست نشاندۀ امریکاییها در افغانستان:	۲۵۵
۲ - د افغانستان بانک:	۲۵۵
۳ - پشتنی بانک:	۲۵۵
۴ - الکوژی برادرز:	۲۵۶
۵ - عزیزى بانک، و عزیزى هوتک گروپ:	۲۵۶
۶ - بیات فاوندیشن (بنیادیات):	۲۵۶
۷ - مقصودی فاوندیشن:	۲۵۶
۸ - آینده فاوندیشن:	۲۵۷
۹ - گلزار فیملی ایند گروپ:	۲۵۷
ممیزات مهم دانشگاه امریکایی کابل	۲۵۸
فاکولته ها و تخصصات دانشگاه امریکایی	۲۶۱
۱ - فاکولته علوم سیاسی:	۲۶۱
۲ - فاکولته اقتصاد:	۲۶۲
۳ - فاکولته ژورنالیزم و تکنالوژی معلوماتی:	۲۶۲

- ۴- فاکولتۀ علوم اداره عامه (پبلک ایدمنستريشن): ۲۶۳
- فعاليت های غير نصابی دانشگاه ۲۶۴
- پروژه های اقتصادی و استثماری ۲۶۵
- دانشگاه امريکايی و جاسوسی برای (C.I.A) ۲۶۶
- خلاصه اين بحث ۲۶۷

پیشگفتار

الحمد لله رب العلمين، و الصلاة و السلام على أشرف الأنبياء و المرسلين، و على آله و أصحابه و من اتبع سنته إلى يوم الدين أجمعين. قال الله تعالى: ﴿تَبْلُوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [آل عمران/۱۸۶]

به طور مسلم از لحاظ مال و جان خود مورد آزمایش قرار می گیرید، و حتماً از کسانی که پیش از شما به ایشان کتاب داده شده است (یهود و نصاری)، و از کسانی که شرك ورزیده اند اذیت و آزار فراوانی می بینید (و اعمال ناشایستی و سخنان نا بایستی می شنوید)، و اگر (در برابر آزمایش مالی و جانی) بردباری کنید و (از آنچه باید پرهیز کرد) بپرهیزید (کارهای شایسته همین است) و این اموریست که باید بر انجام آنها عزم را جزم کرده و در اجراء آنها کوشید. این کتاب در حقیقت مجموعه از پنج مقاله مهمی است که عبارت اند از:

۱- جنگ فکری

۲- معیارهای بیگانه

۳- اسلام امریکایی

۴- دیموکراسی کفر است یا اسلام ؟

۵- دانشگاه مسیحی کابل

هر چند که مقالات کتاب از لحاظ موضوع از همدیگر علیحده هستند، اما از لحاظ هدف و مرام همه يك هدف را توضیح می دهند، و آن اینکه چگونه کفار و مخصوصاً غربیها در کنار جنگ نظامی بر ضد مسلمانان درعرصه های دین، فکر، عقیده، اخلاق و فرهنگ نیز در يك جنگ بزرگ و همه جانبه دیگری مصروف هستند، و نسبت به جنگ عسکری درین جنگ چند گام جلوتر نیز هستند.

برای نوشتن همچو کتابی به این دلیل ضرورت احساس کردم که ملت ما در مجال قتال، قربانی دادن، و دشمن شکنی شهرت استاذی جهانی دارد، اما در بخش جنگ فکری نزد مجاهدین و مدافعین ما يك تصور واضح و منهج روشن وجود ندارد، و نه هم تا هنوز کسی فکر و نظریات دشمن را بطور مفصل و دقیق به مجاهدین و مدافعین توضیح داده است.

علت این بی آگاهی مردم ما در مورد جنگ فکری دشمن بر ضد اسلام و مسلمان شاید این باشد که درمورد شناخت طرحها و پلانهای خطرناك دشمن نه چیزی در نصاب های دینی مدارس و نه هم چیزی در نصاب های مکاتب و دانشگاه ها تدریس می شود.

این بی توجهی در مجال جنگ فکری شاید عواملی گوناگونی داشته باشد، ولی نتیجه تلخی که برآن مرتب گردیده اینست که ملت ما با وجود اینکه برای همیشه و درطول تاریخ متجاوزین را نپذیرفته، اما متأسفانه برای جلوگیری از نشر و پخش افکار متجاوزین نیز کاری نکرده، که در نتیجه همین یورش های افکار بیگانه هر بار ملت ما با یک مصیبت جدیدی روبرو گردیده است.

برای اینکه این بار نیز با همچو مصیبتی روبرو نگردیم، و بعد از فتح یکبار دیگر بر گلیم سوگ نشینیم، و زمام امور ما یکبار دیگر بدست کسانی نیفتد که دشمن از امروز آنها را برای فردا آماده می سازد، و در میان ملت برای آنها ذهن سازی می نماید، این کتاب رادر مورد موضوعات اساسی و مهم فوق الذکر نوشتیم، و اینك آنرا به ملتّم به هدف رفع مسؤولیت انفرادی ام تقدیم میدارم. آرزومندم فرزندان دلسوز و دردمند ملت آنرا به دقت مطالعه نموده و در روشنی آن در برابر افکار وارداتی، اشخاص دخیل، گروههای فکری منحرف، و احزاب بیگانه پرور موقف مناسب اتخاذ نمایند.

مخاطب این کتاب همه ملت مؤمن افغانستان است، ولی از معلمان مکاتب، مدرسان مدارس دینی، اامان و خطیبان مساجد، استادان و محصلان دانشگاهها، شاگردان مدارس و مکاتب، مجاهدین راه الله ﷺ، اصحاب فکر و اهل نظر به طور خاص آرزوی خواندن آنرا را دارم. زیرا همینها محافظ و مدافع

دین، ایمان، عقیده، اخلاق، تمدن و ارزشهای ملی و تاریخی در جامعه هستند.

اگر همین اشخاص با دین، ملت، و وطن خود وفادار باشند، همه افراد ملت زندگی شانرا در آزادی، سربلندی و عزت بسر میبرند. و برعکس آن اگر خدا ناخواسته همینها شکار افکار، نظریات، عقاید و فرهنگ بیگانه گان شوند، همه ملت توسط آنها به ذلت اجتماعی و بدبختی مواجه خواهد شد.

تمنایم از قیادت جهاد و از استاذان مدارس، مکاتب و دانشگاه ها اینست که مجاهدین، شاگردان، و جوانان نسل نوین را به خواندن این کتاب و یا همچون کتب دیگری توصیه جدی نمایند، تا در مقابل دشمنانی که پلانهای خطرناکی دارند، جهاد و مبارزه آگاهانه نمایند، و اقشار ملت را از طرحها و دسایس دشمن در هر زمان مطلع سازند.

این کتاب حاصل تجارب سالها تدریس، دعوت، مطالعه، مقارنه افکار و نظریات و اندوخته های حاصله از میدان جهاد و مبارزه ام میباشد که بعد از ورق زدن صدها کتاب و مجله، و مطالعه هزارها صفحه به آن دست یافته ام.

درونشتن مقالات این کتاب از تألیفات، تجارب و توصیه های علمای گرانقدر و پیشگامان فکر اسلامی استفاده کرده ام، و در روشنی معلومات ورهنمودهای آن نظریات و افکارم را به رشته تحریر درآورده ام.

قابل یادآوریست که این کتاب ابتداءً بزبان (پشتو) بنام (فکری پوهنه) نوشته شده و بچاپ رسیده بود، ولی اینکه یک قسمت زیادی از دری زبانان کشور ما با وجود اهمیت موضوعات کتاب از آن استفاده کرده نمیتوانستند، همان بود که بعد از مطالبه مکرر اهل فکر و نظر از علماء و دانشمندان کشور تصمیم گرفته شد که کتاب بزبان (دری) ترجمه شود.

کتاب را یکی از علمای گرانقدر و مجاهد عزیز ما تبرعاً با تمام شوق، امانتداری و دقت کامل بزبان (دری) ترجمه کرد که خدمت مخلصانه اش را گرامی داشته و از وی سپاس گذاری می کنیم، و از الله متعال استدعا داریم که خیر و ثواب این کتاب را در میزان حسناتش بگذارد. ولی اینکه این اولین تجربه وی در

ترجمه یک کتاب از یک زبان بـزبان دیگری بود یکمقدار کاستیهای تعبیری و فنی در ترجمه دیده میشد که بنده خود برآن چندین مرتبه اعاده نظرکردم، و درهر مرتبه معلومات و اضافات ضروری را نیز در جاهای مناسب کتاب اضافه نمودم.

در اخیر یادآور می شوم که اگر من درین کتاب به حق رسیده باشم، و حق را به خوانندگان محترم پیشکش نموده باشم آنرا تنها و تنها از فضل و هدایت الله متعال می دانم، و اگر در جای از کتاب اشتباه کرده و به خطا حکم کرده باشم این تقصیر و نادانی خودم میباشد که از استاذان راستین فکر اسلامی و علمای آگاه دینی انتظار دارم تا مرا به اشتباهاتم متوجه سازند.

بیشتر از این شما را در انتظار قرار نمیدهم، این هم شما و این هم متن کتاب.

عبدالهادی (مجاهد)

جنگ فکری

چرا جنگ فکری؟

جنگ فکری نسبت به جنگ نظامی در تسخیر دائمی ملت‌ها و اشغال سرزمین‌های آنها بدون جنگ و خونریزی مؤثرتر و کارآمدتر است. زیرا جنگ عسکری مقاومت‌ها، حساسیت‌ها، و عکس‌العمل‌های بالمثل را تحریک می‌کند که سبب به درازا کشیده شدن جنگ، ازدیاد مصارف جنگی، و تلفات بشری‌ای زیادی می‌گردد، که همه اینها در فرجام منجر به شکست اشغالگران می‌گردد، هر چند این شکست مدتها بعد واقع شود.

تاریخ به اثبات رسانیده که فتح مناطق از طریق نظامی و تسلط قهری هیچگاهی به طور دائمی باقی نمی‌ماند، مگر اینکه تسخیر فکری جای تسخیر نظامی را بگیرد.

اما تسخیر و اشغال فکری بر عکس اشغال نظامی برای همیشه و یا برای مدت طولانی باقی می‌ماند، و تداوم تسخیر فکری به این امر وابستگی دارد که فکر فاتحین به چه مقدار برحق است، و به چه مقدار باخود خیر، عدل، معقولیت و انسانیت را برای سرزمین‌های مفتوحه به ارمغان می‌آورد.

اکنون که غرب صلیبی به رهبری امریکا بر افغانستان تجاوز نموده و می‌خواهد افغانستان را مستعمره خود ساخته، و افغانان را با شعارها و نامه‌های مزور و فریب دهنده چون (آزادی) و (دیموکراسی) غلامان خود سازد، در کنار جنگ عسکری اش جنگ فکری را نیز بمقصد تسخیر اذهان افغانها به پیمانه بسیار وسیعی براه انداخته است.

امریکا برای پیشبرد جنگ عسکری اش در افغانستان تنها چهار و یا پنج مؤسسه نظامی را به کار انداخته که عبارت از (ارتش امریکا)، (نیروهای ناتو)، (آیساف)، (قوای امنیتی افغانی) و (ادارات جاسوسی) اند.

اما برای پیش برد جنگ فکری امریکا و متحدینش تقریباً چهار هزار مؤسسه

غیر نظامی را به کار گماشته، که در زندگی افغانها در مجالهای دینی، سیاسی، اجتماعی، کلتوری، روانی، تعلیمی، اقتصادی و مجالات دیگری به طور مسلسل کار میکنند. زیرا امریکاییها میدانند که روزی آنها مجبور خواهند شد که قوتهای نظامی شانرا از افغانستان بیرون نمایند. و سعی می کنند از همین اکنون جنگ فکری شانرا به شکل فعال و مؤثر و به پیمانه وسیعی به پیش ببرند، تا بتوانند با تسخیر فکری افغانها شکست نظامی خود را جبره کنند. طوریکه همین تجربه را انگلیسها و فرانسویها قبل از آنها در مستعمرات اسلامی شان عملی نموده بودند، که با گذشت ده ها سال از آزاد شدن آن کشورها هنوز هم در هیچکدام آنها نظام اسلامی به میان نیامده است.

جنگ فکری چیست؟

جنگ فکری عبارت از جنگیست که کفار آنرا به هدف تسخیر مسلمانان و از بین بردن شریعت، عقیده، فکر، عرف، عنعنات، سلوک و اخلاق ایشان و به منظور زدودن صبغه اسلامی از زندگی آنها با استفاده از وسائل غیر نظامی به این هدف به راه انداخته اند که مسلمانان از تشخیص و هویت مخصوص شان محروم گردند، و در همه عرصه ها دنباله رو و مقلد غریبها باشند، و در آینده حتی هیچ تصویری از جنگ علیه کفار را نیز در ذهن نداشته باشند.

در جنگ فکری وجود فزینی مسلمانان هدف قرار نمیگیرد، بلکه دین، فکر، رسوم و اعراف اجتماعی، اخلاق شخصی و اجتماعی، و کیفیت روانی (روحی) آنها منیحت هدف تحت ضربات گرفته میشوند. زیرا اینها عواملی اند که افراد يك جامعه را در سنگر دفاع از وجود فزینی و معنوی شان قرار میدهند، و آنها را به ایستادن در صف جنگ در مقابل متجاوزین وامیدارند.

ولی هرگاه عوامل متذکره به تدریج و به شکل سیستماتیک از بین برده شوند، مقاومت در برابر دشمن خود بخود منتفی میگردد، و در نتیجه دشمن از هرنوع تلفات مالی و جانی در امان می ماند، و هدفش را نیز بدون جنگ و خونریزی بدست می آورد.

وسائل جنگ فکری

طوریکه در جنگ نظامی و وسائل نظامی چون ارتش، توپ، تانک، پیاده، بم، بارود، گلوله، تفنگ، تکنالوژی عسکری و استحکام نظامی توسط افسران مجرب، ماهر، و تربیت یافته به طور ماهرانه بکار برده میشوند، همینطور وسائلی که در جنگ فکری مورد استفاده قرار می گیرند همه چون معلم، کتاب، مکتب، دانشگاه، تحقیقات علمی، کتابخانه ها، جراید، مجلات، ژورنالیزم، ادبیات، علوم اجتماعی، و خدمات صحتی چون شفاخانه ها و کلینیک ها، وسائل تفریحی چون پارکها، کلبهها، حوضهای شنا، سواحل بحر، و وسائل اطلاع رسانی چون رادیوها، سینماها تیاترها، انترنت، ستلایت، کمپنی های فلم سازی، سیاست و شخصیت های سیاسی و وسائل مشابه دیگر همه فکری میباشند، فکر را متأثر میسازند و روند فکری اشخاص و ملتها را تغییر می دهند، اینها همه با مهارت زیاد از طرف کفار علیه مسلمانان مورد استفاده قرار می گیرند.

میدان جنگ فکری علیه اسلام و مسلمانان به پیمانه وسیع است که همه جوانب زندگی انسانی را احاطه نموده، و ده ها هزار مؤسسه غربی در آن مصروف کار اند.

تاریخ جنگ فکری

جنگ فکری میان حق و باطل نسبت به جنگ نظامی تاریخ بسیار طولانی دارد که از روز های اولی دشمنی ابلیس ملعون با آدم علیه السلام شروع شده است.

ابلیس که ممثل باطل بود بر ضد آدم علیه السلام از جنگ فکری کار گرفت، و برای غلبه بر آدم علیه السلام وسائل فکری را به کار برد.

زمانیکه ابلیس دانست که بر دشمنش آدم علیه السلام از طریق توسل بزور نمی تواند غلبه حاصل نماید، از وسائل فکری چون تظاهر به نصیحت و خیرخواهی و ادّعی دلسوزی بر آدم علیه السلام کار گرفت. و برای اثبات

صادق بودن در ادعایش از سوگندها استفاده کرد، و با سوگندهای دروغینش در ذهن آدم علیه السلام وسوسه ایجاد کرد، و سخن بجای رسید که او و همسرش را لغزانیده، و سبب اخراج آنها از جنت گردید.

الله متعال جنگ فکری میان آدم علیه السلام و ابلیس را به گونه ذیل بیان مینماید: ﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ . قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ . قَالَ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ . قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ . قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ . ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ . قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَّدْحُورًا لَّمِن تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ . وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ . فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةَ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ .

وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿الاعراف ۱۱-۲۱﴾

ترجمه: (الله ﷻ به او) گفت چه چیز ترا باز داشت ازینکه سجده ببری، وقتیکه من به تو دستور (تعظیم و تواضع برای آدم) دادم؟ (ابلیس از روی عناد و کبر پاسخ) گفت: من از او بهترم. چرا که مرا از آتش آفریده ای، و او را از خاک. (و آتش کجا و خاک کجا! الله ﷻ به او) گفت: پس ازین (بهشت آسمانی یا بهشت زمینی، یا از میان فرشتگان، و یا ازین منزلت و مرتبت) فرودآی! تو را نرسد که درین (مکان دل آرا و جایگاه والا نافرمانی کنی و) تکبر ورزی، پس بیرون رو، تو از زمره خوارانی، (و جای تو در میان اشرار است نه در میان اخیار) (ابلیس) گفت: مرا تا روزی مهلت ده و زنده بدار که قیامت نام است و مردمان در آن زنده می شوند و از گورها برانگیخته می گردند. (الله ﷻ) گفت: تو از زمره مهلت یافتگانی (و مدتهای مدید در زمین ماندگاری مانی) شیطان گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من بر سر راه مستقیم تو درکمین می

نشینم. و (با هر گونه وسایل ممکن در گمراهی ایشان می کوشم) و سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر جهت که بتوانم) به سراغ ایشان می روم و (گمراهشان می سازم، و از راه حق منحرفشان مینمایم تا به آنجا) که بیشتر آنان را (مؤمن به خود و) سپاسگزار نخواهی یافت، (الله ﷻ) گفت: خوار و حقیر و رانده و ذلیل ازین (جایگاه قدس و قدسیان) بیرون رو. سوگند می خورم، دوزخ را از تو و از همه کسانی پر می سازم که از تو پیروی کنند.

ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و در هر کجا که خواستید (بگردید و از نعمتهای آن) بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید. و از آن نخورید. که اگر چنین کنید از زمره ستمگاران خواهید شد. سپس شیطان آنان را وسوسه کرد تا (مخالفت با فرمان الله ﷻ را در نظر شان بیاراید و لباسهایشان را از تن به درآورد و برهنه و عریانشان سازد. و عورات نهان از دیده آنان را بدیشان نماید و) (بدین منظور) گفت: پرودگار تان شما را ازین درخت باز نداشته است مگر بدان خاطر که (اگر ازین درخت بخورید) دو فرشته می شوید، و یا اینکه (جاودانه می گردید) از زمره جاویدانان (درین سرا) خواهید شد. و برای آنها بارها سوگند خورد که من خیر خواه شما هستم)).

در آیت فوق الذکر می بینیم که شیطان با الفاظ شدید سوگند میخورد که در دشمنی با آدم علیه السلام از هر راه و وسیله استفاده می نماید، و برای مؤمنان در راه مستقیم کمین خواهد گرفت.

و بعد می بینیم که به مقصد فریب دادن آدم علیه السلام از سوگندها و تظاهر به نصیحت و خیرخواهی کار می گیرد، و دشمنی اش را با آدم علیه السلام با چرب زبانی و نرمی به پیش می برد، که اینها همه از جمع وسائل فکری به حساب می روند.

همچنان درطول تاریخ باطل پرستان در برابر انبیاء علیهم السلام در کنار ابزار نظامی از وسائل فکری نیز کار گرفته اند. گاهی علیه انبیاء علیهم السلام تبلیغات پوچ و میان تهی را سر داده اند، و گاهی آنها را (دیوانه)، (کم عقل)

و (جادوگر) گفته اند. و گاهی هم با استفاده از حرفهای گوناگون و وسائل عوام فریبانه مردم را در صف جنگ در برابر انبیاء علیه السلام قرار داده اند. و گاهی هم تلاش نموده اند تا مؤمنان را در مورد (دین) و (پیامبر) شان بی باور سازند. همچنان زمانیکه قریش دیدند که قرآن بر مردم تأثیر مینماید، و دعوت برحقش به عمق دلها و اذهان مردم ره می گشاید، و در نتیجه قناعت قلبی شان بر رسول الله ﷺ ایمان می آورند، همان بود که کفار قریش در بیم آن افتادند که اگر دعوت حق به مردم به همین منوال بدون کدام مزاحمتی برسد ممکن است که همه قریش مسلمان شوند. پس همان بود که تصمیم گرفتند تا در مقابل قرآن کریم از یاهو سرای و هذیان گویی کار گیرند، و یا اینکه در برابر مجلس قرآن مجالس مشاعره، قصه خوانی، و حکایات خرافی پادشاهان پیشین را تدویر نمایند، و به مردم بگویند: بیایید قصه ها، اشعار، و افسانه های ما نسبت به قرآن محمد ﷺ جالب تر است. چنانچه یکی از مشرکین قریش بنام (مالک بن النضر) همین کار را می کرد، الله متعال می فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ﴾

سورة فصلت : ۳۶

ترجمه: ((کافران (به همدیگر) می گفتند گوش به این قرآن فرا ندهید، در (هنگام تلاوت) آن یاهو سرائی و جار و جنجال کنید تا (مردمان هم قرآن را نشنوند، و هم مجال اندیشه در باره مفاهیم آن از ایشان گرفته شود) و شما پیروز گردید)).

اینها همه وسائل غیر نظامی بودند که مشرکین آنرا جهت جلوگیری از پخش و نشر قرآن به کار می بردند.

اکنون نیز در برابر دعوت و صدای حق ملیاردها صدای باطل با تبلیغات گوناگونش غوغا می آفرینند، تا آواز حق به گوش مردم دنیا نرسد. ولی تفاوتش با تلاشهای دیروز در اینست که دیروز آوازهای باطل تنها با قوت دهن بلند می گردید، اما امروز توسط رادیوها، تلویزیون ها، ستلایت ها، اینترنت، مطبوعات، و به قوت ادبیات مبتذل بلند می شود، و مردم را از شنیدن دعوت حق باز میدارد.

در عهد رسول الله ﷺ علمای یهود مدینه نیز سعی نمودند که مسلمانان را در مورد اسلام متردد سازند، و آن چنین بود که: قبل از ورود اسلام به مدینه عرب مدینه به سوی یهود به دیدهٔ کسانى می نگریستند که علم (دین آسمانى) را با خود داشتند، با وحی و انبیاء علیهم السلام ارتباط داشتند، و وارثان علم و معرفت پیامبران پیشین بودند. به همین سبب به طرف آنها به دیده تقدیر و احترام نگاه می کردند.

یهودان خواستند تا از این باور و اعتماد مردم مدینه سوء استفاده نمایند، و آنها را در مورد حقانیت اسلام متشکک گردانند. پس همان بود که با همدیگر به مشوره پرداخته و چنین تصمیم گرفتند که ما به منظور متردد ساختن مسلمانان از طرف صبح در دین اسلام داخل می شویم، و در عصر همان روز دوباره به یهودیت بر میگرددیم، و مردم عرب که ما را به صفت اهل کتاب و اهل تجربه در مورد دین، وحی، نبوت، و شناخت احکام الهی می شناسند، چون ما وقتی دوباره از اسلام برگردیم آنها گمان می کنند که شاید اسلام آن دین حقى نیست که در کتابهای گذشته از آن یادآوری شده است، و با این کار عرب مدینه بر ما باور نموده، بر نقش قدم ما قدم خواهند گذاشت، و از اسلام اعراض نموده و مرتد خواهند شد.

درینجا نیز یهود در مقابل اسلام یکی از وسائل فکری را که (دین) و (ایمان) است به کار می بردند. الله ﷻ در مورد این دسیسهٔ یهودی چنین می فرماید:

﴿وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَآكُفُّوا أَعْرَءَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ آل عمران: ۷۲

ترجمه: ((جمعی از اهل کتاب (به همکیشان خود) گفتند: به آنچه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز به آن کافر شوید، تا شاید (از قرآن پیروی نکرده و از آن) برگردند...)).

این دسایس امروز نیز به اشکال و الوان مختلف در برابر اسلام استعمال می شوند، و در جهان اسلام امروز نیز يك لشکر بزرگی از اجیران دشمن در نقش

استاذان، فیلسوفان، دکتوران، محققین، نویسندگان، صاحبنظران، شاعران، هنرمندان، و ژورنالیستان وجود دارند که از راه های مختلف و به اشکال گوناگون و با استفاده از وسائل فکری گوناگون در صدد متشکک نمودن مسلمانان در مورد حقانیت اسلام هستند، و اسلام را به مردم بنام ارتجاع، تروریسم و وحشت معرفی میکنند، و آنها را به بی باوری در مورد عقاید و احکام اسلامی تحریک می کنند.

این مردم هم مانند دسیسه گران یهود مدینه از طرف روز خود را در پیشگاه مردم مسلمان معرفی نموده، اما بعداً در خفا مشغول فعالیت تبیهکارانه علیه اسلام می باشند.

نمونه دیگری از جنگ فکری در عهد رسول الله ﷺ همانا تلاش یهود برای مشتعل ساختن يك جنگ بزرگ و خونین میان انصار مدینه بود. و آن به اینگونه که روزی یکی از بزرگان و معمران یهود بنام (شاس بن قیس) مسلمانان دو قبیله (اوس) و (خزرج) را دید که در بین خود سرگرم مجلس پرمحبتی بودند. در حالیکه قبل از ورود اسلام به مدینه منوره این دو قبیله ده ها سال با همدیگر جنگیده و افراد زیادی از همدیگر را کشته بودند، که با قبول اسلام همه دشمنی های قبلی شانرا فراموش نموده، و يك دور جدیدی از صمیمیت و برادری را آغاز کرده بودند.

این وضعیت مسلمانان بر (شاس بن قیس) یهودی دشوار تمام شد، و تصمیم گرفت تا بار دیگر مسلمانان این دو قبیله را بین هم به جنگ بیاندازد. او برای انجام این کار يك وسیله خطرناك فکری را انتخاب کرد، و آن اینکه يك نوجوان یهودی را دستور داد تا با آهستگی در میان مجلس مسلمانان جای گیرد، و سپس از همانجا به خواندن اشعاری بپردازد که در جنگ باعث قبائل (اوس) و (خزرج) علیه همدیگر می گفتند، تا به این وسیله خاطرات تلخ عهد جنگ یکبار دیگر در اذهان هر دو جانب تازه شود، و آنها یکبار دیگر به جنگ علیه همدیگر تحریک شوند.

شاس این برنامه اش را عملی نمود، و نتیجه اش نیز همانطور ظاهر شد که او

از قبل پیش بینی کرده بود. ولی به فضل و رحمت الله متعال قبل از اینکه فریقین دست به شمشیر ببرند به پیامبر ﷺ اطلاع رسید، رسول الله ﷺ با اصحاب مهاجرش آمدند و با وعظ و نصیحت بر آتش جنگی که در حال شعله ور شدن بود آب ریختند، و دسیسه یهود را خنثی ساختند. درین دسیسه نیز یک وسیله فکری که (شعر و ادب) است به کار برده شده بود.

به همین شیوه کفار درعصور مختلف تلاش کرده اند تا مسلمانان را در عوض نبرد عسکری از طریق جنگ فکری مغلوب نمایند، که این جنگ فکری گاهی به شکل حرکت (عبدالله بن سبا) یهودی، و گاهی هم در شکل گروه‌های منحرف فکری دیگری چون زناده، روافض، و غیره جریان داشت. تا اینکه غرب صلیبی بعد از شکست های پی در پی اش در جنگهای عسکری علیه مسلمانان جنگ فکری را من حیث یک وسیله خطرناک و جانشین جنگ عسکری بر ضد امت اسلامی مورد استفاده قرار داد.

پلان بکار انداختن جنگ فکری منظم علیه مسلمانان را (لوئیس نهم) پادشاه فرانسه زمانی طرح نمود که موصوف در مصر در سال (۱۲۵۰) میلادی در جنگ (منصوره) بعد از شکست و زبون شدن لشکر فرانسه به دست مسلمانان اسیر شد، و سپس در بدل فدیة بزرگی رها شد.

(لوئیس نهم) در دوران اسارتش به این نکته غور و تعمق می نمود که چرا مسلمانان با وجود کمبود وسائل مادی و عسکری همیشه بر کفار پیروز می شوند؟

در پایان غور و تفکر طولانی اش به این نتیجه رسید که سرچشمه قوت مسلمانان در وسائل مادی نه بلکه در دین، عقیده، اخلاق و معنویات آنها نهفته است. و تا زمانی که همین سرچشمه تازه و خروشان باشد مسلمانان همیشه در مقابل دشمنانشان نیرومند و برتر می باشند.

پادشاه فرانسه بعد از رهایی اش از حبس و رسیدن به لشکرش متخصصین نظامی، سیاسی، مذهبی و بزرگان و متنفذین جامعه فرانسه را جمع نموده و در

مورد شیوه جنگ با امت اسلامی با آنها صحبت کرد. او در جریان صحبت هایش چنین گفت: ((اگر میخواهید مسلمانان را شکست دهید با آنها تنها به جنگ مسلحانه اکتفا نکنید، زیرا شما در جنگ مسلحانه در برابر آنها شکست خورده اید، شما با عقیده آنها بجنگید، چون سرچشمه قوت آنها در عقیده آنها مضمّن است)).^۱

از آن به بعد زعامت سیاسی، فکری و نظامی غرب تصمیم گرفت تا منبع در مقابله با مسلمانان در کنار جنگ نظامی (جنگ فکری) را نیز بکار اندازد، و برای آمادگی به این جنگ در کلیساهای غربی، دانشگاه ها، مراکز سیاسی و دیپلماتیک مراکز تعلیمی و تحقیقاتی را در علوم دین اسلام، فکر اسلامی، و تمدن اسلامی ایجاد نمود.

این فعالیت ها بعدها در نقش استشرق و مستشرقین (شرق شناسی و شرق شناسان) (Orientalism) و تبلیغ مسیحی (Missionary) آشکار شدند. این مراکز وضعیت فکری و مدنی جهان اسلام را به طور منظم تحت غور قرار دادند، و به تأثیر گذاری فکری در نسلهای جدید مسلمانان مبادرت ورزیدند. که این تأثیر گذاری فکری در شکل و قالب مکاتب عصری، دانشگاه ها، مشاورین تعلیمی، پرورش و تربیت فرزندان مسلمانان در غرب، موج مطبوعاتی معاصر، و جریانات و احزاب سیاسی غربگرا ظاهر شد، و منتج به ایجاد نسلی گردید که تنها بنام مسلمان بود، ولی همه نواحی زندگی سیاسی، فکری، اخلاقی، اجتماعی، عسکری، اقتصادی، ذوقی و ادبی این نسل بر بنیاد تصورات و ارزشهای غربی استوار می باشد، و همه توجه و تلاشش به این نقطه تمرکز دارد که چگونه جهان اسلام و امت اسلامی را مطابق خواسته های غرب عیار نماید، اگر چه درین راه ضرورت ریختاندن خون صدها هزار مسلمان نیز پیش آید.

۱ - نقل از الغزو الفکری تألیف استاذ یحیی محمدالیاس القمری صفح ۲.

اهداف جنگ فکری

غرب جنگ فکری اش را در کنار جنگ عسکری در جهان اسلام آغاز نموده، و همه ساله میلیاردها دالر برآن خرچ می کند، و درین راه میلیونها کارشناس و متخصص را از طریق مؤسسات مختلف فکری، فرهنگی، سیاسی و تعلیمی به کار گماشته است. غرب همه این تلاشها را به هدف تحقق اهداف ذیل انجام می دهد:

هدف اول - از بین بردن روحیه مقاومت مسلمانان در برابر غرب:

غربی ها این را می دانند که تا زمانی که احساس حریت در دل های مسلمانان وجود داشته باشد، و فرهنگ جهاد، هجرت، شهادت و قربانی اساس سرمایه فکری شانرا تشکیل دهد، آنها خود را از لحاظ روحی و معنوی در مقابل هر متجاوزی آماده مقاومت می دانند، و درین راه به هر نوع فداکاری جانی و مالی حاضر می باشند.

اما اگر همین مفاهیم توسط وسائل جنگ فکری از فکر آنها بیرون کشیده شوند، بعد از آن اگر هر چند به وسائل مادی فراوان و امکانات نظامی پیشرفته مجهز نیز باشند به مقابله با دشمن آماده نخواهند شد. چنانچه همین اکنون در جوانان و نظامیان جوامع غربزده اسلامی همین روحیه دیده می شود.

تاریخ اسلام گواهی می دهد که مسلمانان همیشه با داشتن افراد کم و وسائل نظامی ضعیف برای مقابله با دشمنان نیرومند با تمام مردانگی و همت آماده شده اند، و با فضل الله متعال پیروز نیز شده اند. زیرا در آنزمان روحیه مقاومت در دل های مسلمانان به صورت اجتماعی زنده بوده، و معنویات شان سرشار و مواج بود.

ولی اکنون جهان اسلام با وجود داشتن میلیونها سپاهی مجهز به وسائل جنگی مدرن و دارای مهارت های نظامی عالی توان ایستادگی در مقابل دشمن را ندارند. بلکه اساسا عزم ایستادن در مقابل دشمن را ندارند، و قرار گرفتن در صف دشمن را در دشمنی باملتهای خود خوبتر و موجه تر از مقابله با او می

دانند. زیرا جنگ فکری روحیه مقاومت را از آنها سلب نموده است، و آنها طوری تربیه شده اند که باید برای تطبیق برنامه دشمنان اسلام و تحقق اهداف آنها کار کنند، نه اینکه برای اسلام فداکاری نمایند.

هدف دوم - تشکیک مسلمانان در مورد دین اسلام، تمدن

مسلمانان، ارزشهای اسلامی

غربی های صلیبی می خواهند مسلمانان در مجال های دین، عقیده، اخلاق، ارزشهای فکری، عادات، و مناسبات اجتماعی مانند آنها باشند، و در همه مجالها از غربی ها تقلید کنند، که با این کار از یکطرف کینه و نفرت در برابر غربی ها از دلهای مسلمانان زده می شود، و با پلانهای استعماری آنها مخالفت نمی کنند، و از جانب دیگر همه جهان اسلام به یک بازار بزرگ استهلاکی و مصرفی مصنوعات غربی مبدل میگردد. زیرا در آن صورت ضرورتهای زندگی مسلمانان نیز همانند ضرورتهای آنها می گردند.

و اینکه مسلمانان خود آن کالاها و وسائل را ساخته نمی توانند، و یا اینکه با کیفیت خوب و قیمت نازل آنها را به بازار عرضه کرده نمی توانند، بناءً همه بازار در برابر صنائع غربی باز می گردد.

ولی اینکه وجود شریعت و عقیده اسلامی و تعلق مسلمانان به تمدن اسلامی مانع تحقق این اهداف غربیها در جهان اسلام و امت اسلامی می گردد، زیرا مسلمانان باید همه امور زندگی شانرا مطابق شریعت، و در روشنی عقیده خود موافق با خواسته های شریعت اسلامی و تمدن اسلامی عیار نمایند که این کار مسلمانان را يك ملت جداگانه، و يك امت ممتاز می سازد، که باید همه چیزش از غرب صلیبی فرق داشته باشد. چون اسلام پیروانش را از مشابهت با کفار منع می نماید، و به استوار ماندن بر اصول و آداب خودش تشویق می نماید.

پس برای اینکه غرب تفاوتهای کلتوری موجود میان مسلمانان و کفار را از بین برده باشد سعی می کند تا از طریق جنگ فکری فرزندان امت اسلامی را در مجال دین، عقیده، اخلاق، تمدن، و ارزشهای والای اسلامی شان متردد

سازد، و با تبلیغات منفی گوناگون حقانیت اسلام و افادیت شریعت را زیر سوال ببرد. و درین راه همه وسائل جنگ فکری چون مکتب، دانشگاه، نصاب، فرهنگ، رسانه ها، شرکت های اقتصادی، پژوهشگران، شاعران، ادیبان و بالآخره همه داشته هایش را بکار انداخته تا مسلمانان را بر(دین) و (عقیده) شان بی باور نماید، و ازطریق نظریات سیکولریزم، لیبرالیسم، مودرنیزم، دیموکراسی، و گلوبالیزیشن در همه ساحات زندگی آنها را به قبول حرف غرب وادار نماید.

هدف سوم - جلوگیری از رسیدن اسلام راستین و مکمل به جوامع

غربی

حکومتها و کلیساهای مسیحی غرب بخوبی آگاه اند که دین اسلام با فطرت و معقولیتش صلاحیت قبول را در هر منطقه و به نزد هر ملتی دارد، به شرطیکه به صورت درست و مکمل برسد.

ملتهای زیادی در هندوستان، بنگال، برما، تایلند، مالیزیا، اندونیزیا، فلپاین، برونائی و سرزمینهای افریقای مرکزی دین اسلام را از طریق دعوت پذیرفته اند. در آنجاها هیچ لشکر فاتحی از مسلمانان نرفته تا اسلام را در نتیجه فتح عسکری درآن مناطق نشر نموده باشد، بلکه زمانیکه مردم آن سرزمینها خود معقولیت، حقانیت و افادیت اسلام را مشاهده نمودند در نتیجه رغبت وقناعت خود آنرا پذیرفتند.

اکنون غرب صلیبی نیز از معقولیت و مقبولیت اسلام درهراس است، و همین ترس به صورت گسترده نزد کلیساها و حکومت در آنجا وجود دارد که اگر اسلام بصورت راستین و مکمل به جوامع غربی که از استبداد و نامعقولیت مسیحیت و حیوانیت سیکولریزم به ستوه آمده اند برسد، بعید نخواهد بود که مردمان معقول و با سواد غرب و آنهاى که در تلاش حق و حقیقت هستند آنرا بپذیرند، و مسیحیت و مادیت را به صورت مکمل ترك نموده و به اسلام رو آورند، که در آن صورت جلوگیری ازین موج برای غرب ناممکن خواهد بود. زیرا همین اکنون

در غرب مردمان زیادی مصروف تحقیق و مطالعه در مورد اسلام هستند، و هزاران تن از آنها همه ساله به دین مقدس اسلام می‌گرایند.

کوششهای بازدارنده غربیها از رسیدن اسلام به غرب

برای اینکه غربیها از رسیدن اسلام راستین و مکمل به اروپا و امریکا ممانعت کرده باشند سه کار ذیل را انجام داده اند:

(الف): حکومتها و کلیساهای غربی سعی می کنند تا اسلام را به جوامع غربی به شکل مسخ شده و تحریف شده معرفی نمایند، و آنرا بحیث دینی معرفی نمایند که مربوط به زمانه های قدیم بود، و به جز از شمشیر، قتل، جنگ، قطع نمودن دست و پا، و قائم نمودن تسلط مذهبی جبری بر مردم چیزی دیگری را نمی شناسد. نه نظام را می شناسد، و نه پیشرفت و ترقی را. نه صلح و زندگی صلح آمیز را می شناسد، و نه تمدن را. نه عواطف انسانی را می شناسد، و نه هم تقاضاهای فطری زندگی بشری را. و اینکه اسلام تغییر در زندگی جوامع بشری را به وسیله عقل، علم، فرهنگ، فراهم ساختن قناعتهای ذهنی نه، بلکه به زور شمشیر، تفنگ، و شلاق به میان می آورد.

رسانه ها و مطبوعات غرب و قیادتهای سیاسی و دینی آن به صورت خستگی ناپذیر به همچو تبلیغات زهرآگین بر ضد اسلام مصروف هستند، و درین راه سالانه میلیاردها دالر را به مصرف میرسانند، تا جوامع غربی را هراسانیده و از قبول اسلام باز دارند.

(ب): قیادتهای دینی، فکری و سیاسی غرب کوشش می کنند تا با استفاده از هر نوع نفوذ سیاسی، اقتصادی، نظامی، و بین المللی خود حکومت های جهان اسلام را مجبور سازند تا در کشور های شان نصاب های تعلیمی خالی از اسلام حقیقی را رایج نمایند. و علماء، دعوتگران، مدارس دینی، تنظیمهای اسلامی، مطابع و جهت های دیگری را که برای دعوت اسلامی کار می کنند تحت فشار شدیدی نگهدارند، فعالین آنها را ببندند، بکشند، و یا اینکه به حدی آنها را ضعیف نمایند و به خویشتن مصروف سازند که از رسانیدن اسلام صحیح به

غرب عاجز شوند. و همچنان به نامها و بهانه های مختلف همه دارائی و وسائل مادی و معنوی آنها را مصادره کنند، و بالاخره آنها را در کشورهای خود به فقر، ذلت و زندگی پر از مشکلات مواجه سازند، تا توانائی رسانیدن دعوت به مردم را از دست دهند.

همین علت است که در اکثریت کشورهای اسلامی محدودیت های گوناگون بر تنظیم های اسلامی وضع می گردد، و جلو فعالیت آنها گرفته میشود. و در مقابل آن مفاهیمی به نام اسلام به مردم معرفی میگردند که آنها یا اصلاً به اسلام رابطه ندارند، و یا اینکه يك شکل مسخ شده از اسلام می باشد که فطرت سلیم از آن نفرت دارد.

(ج): غرب اگر از یکطرف از رسیدن اسلام راستین و مکمل به جوامع غربی جلوگیری می کند، از جانب دیگر به آن عده گروه ها، تنظیمها و حرکتها اجازه فعالیت در غرب را میدهد که یا اسلام را به گونه وارونه و تحریف شده پخش می کنند، و خود در جوامع اسلامی منحیت گروه های منحرف و کفری شناخته می شوند مانند قادیانیها، بهائیها، بابیها، و صوفیهای منحرف و غیره. و یا اینکه چون (جماعت تبلیغ) اسلام صحیح را به شکل ناقص و نیم بند به مردم عرضه میدارند، و از نصاب دعوتی و فرهنگی خود اولویات اسلام، فرائض، واجبات، عقیده ولاء و براء، اقامه نظام اسلامی، حاکمیت شریعت اسلامی، جلوگیری از فساد، حصول علم شرعی کافی، همدردی با حرکتهای جهادی، کمک مالی با جهاد و مجاهدین، و حتی دعاء برای مجاهدین را به این مقصد حذف کرده اند که کفار از آنها ناراض نشوند، و آنها از ویزای رفتن به کشور های کفری محروم نگردند.

اگر همین گروه با تلاشهای که دارد در کنار مجاهدین که برای اقامه نظام اسلامی مصروف عمل هستند بایستد، و از مبارزین مسلمان حمایت و پشتیبانی نماید، بدون شك که مجاهدین در خلال ده سال برای دعوت اسلامی خدمات و کارهای را انجام خواهند داد، و دستاوردهای مثبتی را خواهند داشت که این گروه در ظرف يك قرن به آن دست نیافته، و از انجام آن عاجز خواهد بود.

غرب به این گروه‌ها برای این اجازه فعالیت را می‌دهد که نظامها و پلانهای استعماری غرب، تمدن کفری، و استکبار جهانی از دعوت آنها هیچ گونه خطری احساس نمی‌کند، و درعین حال غرب در بدل این اجازه دعوت به آنها از مسلمانان اجازه بالمثل را برای دعوت مسیحی در داخل کشور های اسلامی نیز تقاضا دارد. و بیم این نیز میرود که غرب مکار از اینگونه گروه‌های ساده لوح مسلمان بر خلاف جهاد و مجاهدین نیز استفاده نماید.

در مجموع همه این امور به منظور تحقیق اهداف جنگ فکری انجام می‌یابد.

هدف چهارم - ایجاد قیادت های دروغین و بیگانه پرور برای جهان

اسلام

از جمله اهداف جنگ فکری یکی هم محروم ساختن کشورها و مجتمعات اسلامی از داشتن قیادتهای صالح، و درعوض آن معرفی قیادتهای جعلی، دست ساخته بیگانگان، اجنبی پرور، و تقدیم آنها من حیث الگو و نمونه به نسل جدید می باشد.

غریبه‌ها این را میدانند که تا زمانیکه در امت اسلامی قیادت های مخلص، اصیل، خداترس و وفادار به مصالح امت موجود باشند آرمان های غرب در جهان اسلام تحقق نخواهد یافت. پس به همین علت غرب تلاشهای مذبوحانه و پیگیر می نماید تا قیادتهای مخلص مسلمانان را یا بکشد، و یا در زندانها بیفکند، و یا هم تبعید و بدنام کند.

غرب در مورد قیادتهای مخلص مسلمانان از توطیه ها و دسائس گوناگون کار می گیرد تا در اجتماع موثریت آنها را صدمه زند. غرب گاهی بر آنها تهمت می بندد، و گاهی پیروان و فعالین آنها را به انشعاب و انشقاق تشویق مینماید، و گاهی برای به انحراف کشاندن آنها تلاش میکند، و گاهی هم آنها را به مذاکره و کنار آمدن و مصالحه با غرب دعوت میدهد.

و در مقابله با قیادتهای مخلص به رشد تقویه و حمایت از اشخاص و جهت های می پردازد که در خط السیر غرب حرکت می کنند، و می خواهند مجتمعات

مسلمانان را نیز پیرو غرب بسازند. غرب همین قیادتهای غربگرا را رشد میدهد، از طریق وسایل تبلیغاتی به تشرهیر و درخشانیدن آنها می پردازد، و در مجالات ذیل به آنها امکانات را فراهم مینماید:

مجلات قیادت تراشی غرب

اول - مجال دینی :

غرب در مجال دینی در عالم اسلام علمای مخلص، دعوتگران و مصلحین اجتماعی را از بین می برد، و یا تأثیر آنها را محدود میسازد، و ساحه فعالیت شانرا تنگ تر میسازد. ولی در مقابل آنها به ایجاد و تقویه آنعده از علماء، مفتیان، خطیبان، ملاهای درباری، و پیرانی منحرفی که برای تحقق اهداف غرب کار میکنند، و (دیموکراسی) را منحیث نظام حیات، و (سیکولرزم) را منحیث عقیده قبول دارند می پردازد، و و مناصب و وظائف دولتی را به آنها می سپارد. و برای اینکه تبلیغات این افراد و گروه ها مؤثرتر و وسیعتر باشند نشرات و وسائل ارتباط جمعی را در اختیار شان قرار میدهد. و هدف اینهمه اقدامات اینست که آنها به مردم در عوض (اسلام حقیقی) که الله ﷻ عمل بر آنرا از بندگانش می خواهد آن اسلام مسخ شده بی تأثیر، بی حکومت، بی جهاد و بی نظام را معرفی کنند که مورد تأیید و قبول غرب است.

دوم - مجال سیاسی:

غرب در مجال سیاسی نیز نمی گذارد قیادتهای مؤمنی که میخواهند نظام اسلامی را برای سعادت مسلمانان و بشریت تطبیق کنند به قدرت برسند. ولی درعوض آنها قیادتهای خائن، دروغگو، ترسو، فروخته شده، معامله گر و منافق را در کشورهای اسلامی به قدرت میرساند، تا توسط آنها از تنفیذ شریعت اسلامی جلوگیری کند، و ملت های اسلامی را برای هر وقت در غلامی سیاسی غرب نگهدارد.

سوم - مجال نظامی (عسکری):

غرب در مجال نظامی نیز به ایجاد و رشد افسرانی می پردازد که ذهن و فکر آنها را در مخالفت با اسلام از قبل عیار نموده باشد، و سپس توسط همین نظامیان و افسران غربگرا و سیکولر به قلع و قمع نهضت ها و شخصیت های اسلامی میپردازد.

چهارم - مجال فکری:

درمجال فکری نیز غرب در جهان اسلام از آن اشخاص و جهت های حمایت میکند که برای نشر افکار غربی چون دیموکراسی، لیبرالیزم، سیکولریزم، هیومنیزم و نظریات و افکار غیر اسلامی دیگری کار میکنند. غرب اینها را تمویل میکند، به آنها احزاب سیاسی تأسیس مینماید، و آنها را به قدرت میرساند. و توسط آنها از رشد و تبارز مفکرین مسلمان جلوگیری مینماید.

پنجم - مجال اجتماعی:

غرب تلاش میکند تا در مجال اجتماعی و بخصوص در میان جوانان نیز اشخاص لا ابالی، اوباش، پست فطرت، و بی شخصیتی چون نوازندگان، آوازخوانان، بازیگران، رقاصه ها، کرکتهای، و ممثلین فلمی را به حیث الگو و نمونه به اجتماع و جوانان پیشکش نماید، تا حیثیت آنها در جامعه به حدی بالا رود که دیگران به تقلید از آنها بپردازند، و بر راه آنها روان گردند.

همچنان غرب سعی میکند تا برای اشخاص مشبوه، مجهول الهویت، و دخیل مؤسسات انجام خدمات اجتماعی بسازد، و بودیجه ها و وسائل مؤسسات بزرگ غربی را در اختیار شان قرار میدهد تا در اجتماع مسلمانان همین افراد منحیث شخصیت های خیرخواه، خدمتگذار و ملی تبارز کنند. و بالمقابل جلو فعالیت همه مؤسسات اسلامی گرفته میشود، و کار مندان آنها تحت فشارهای گوناگون گرفته می شوند، و در شرایط کاری بسیار دشوار قرار داده می شوند.

این اقدامات همه به هدف جلوگیری از به میان آمدن قیادتهای اصیل و مخلص در اجتماع صورت می گیرد، تا در عوض آنها قیادتهای جعلی و شخصیتهای

بیگانه پرور زمام امور را به دست بگیرند، و به مقام رهبری عروج کنند، و سپس در جامعه اسلامی برای تطبیق برنامه ها و اهداف غرب کار کنند، و مانع رسیدن اسلام به حاکمیت شوند، که این یکی از اهداف بزرگ غرب به شمار می رود.

خطر جنگ فکری

جنگ فکری غرب نسبت به جنگ عسکری آن به مراتب خطرناکتر است. زیرا غریبه‌ها در جنگ‌های استعماری نظامی شان تنها به دزدیدن ثروت‌ها و معادن، تخریب دیار مسلمانان و کشتن آنها می پرداختند، که انجام این جنایات نفرت و انزجار را در دل‌های مسلمانان در برابر غریبه‌ها بیشتر و شدیدتر می ساخت، و مسلمانان به دین اسلام بیشتر متمسک می گردیدند و برای مقاومت بیشتر آماده می شدند، اگر چه جنگ قرن‌ها طول می کشید.

اما خطر جنگ فکری درین است که این جنگ مسلمانان را به فرهنگ زهرآلود غرب آلوده نمود، و نظریات الحادی، فرهنگ بی دینی، و اخلاق پست را میان مسلمانان نشر و ترویج نمود. و افراد نسل نوین را از مفاهیم اسلامی چنان بیگانه ساخت که از شریعت اسلامی، عقاید، تاریخ و تمدن اسلامی هیچ چیزی را نمیدانند، و در هر چیز به فلسفه و معیارهای غرب باور دارند، و از آن پیروی میکنند.

جنگ فکری وجدان و ضمیر مسلمانان این عصر را چنان شکست داده که اکنون همه اشیای غرب در نظر شان برحق و درست معلوم میشوند، و به دست آوردن آنرا ترقی و تمدن فکر میکنند. و هر آن چیزی که مخالف ارزشهای غرب باشد آنرا ارتجاع، حماقت و عقب ماندگی می پندارند.

غرب در اثر جنگ فکری اش در کشورهای اسلامی نسلی را تربیه کرد، و حکومتها و زمام امور را بدستش سپرد که جانشین خوبی برای استعمار غربی ثابت شد. افکار، نظریات، فلسفه اخلاقی، ارزشهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی این نسل با مستعمرین هیچ فرقی ندارد، در شکنجه و تعذیب

مسلمانان قسی القلب تر و سخت‌تر از مستعمرین عمل می‌کنند. صدمه را که این نسل شکست خورده غربگرا از اثر جنگ فکری به اسلام و مسلمانان جهان وارد کرده اند بعد از صاعقه چنگیز در تبه‌کاری اش نظیری ندارد.

این نسل شکست خورده همه معیارهای زندگی مسلمانان را تبدیل نمود، که تفصیل بیشتر این موضوع در همین کتاب تحت عنوان (معیارهای بیگانه) تحریر یافته است.

تفاوتها میان جنگ فکری و جنگ عسکری

تفاوت های مهمی بین جنگ فکری و جنگ نظامی وجود دارد که توجه به آن اهمیت خطر جنگ فکری را آشکار می‌سازد، که بعضی از آنها قرار ذیل اند:

۱ - جنگ عسکری آشکار، اما جنگ فکری مخفیانه به پیش می‌رود

هر دولت و ملتی که مورد تهاجم کدام دولت و یا ملتی دیگری قرار گیرد، همه افراد ملتی که مورد هجوم قرار گرفته اند ازین تجاوز باخبر می‌گردند، و به شکلی از اشکال خود را برای مقابله با مهاجمان آماده می‌سازند. و یا به عبارت دیگر صدای جنگ عسکری به زود ترین فرصت در همه گوشه و کنار کشوری که مورد تجاوز قرار گرفته است می‌رسد، و حس دفاع و مقاومت را در نفوس جوانان، کهنسالان، زنان، مردان، اراکین دولت و عامه افراد ملت بیدار می‌سازد، که یا بر ضد متجاوزین وارد جنگ می‌گردند، و یا هم اینکه از ساحه جنگ خود را به نقاط امن می‌رسانند.

ولی جنگ فکری برخلاف جنگ عسکری بحدی مخفیانه جریان می‌یابد که به استثنای افراد کمی که آنرا احساس می‌کنند و به خطرات آن پی می‌برند، بقیه عموم مردم قطعاً به آن پی نمی‌برند، و خطرات و اضرار آنرا درک کرده نمی‌توانند.

علت بی خبری عموم مردم از جنگ فکری اینست که جنگ فکری در شکل

ویرانی، توپ و تانک، و کشتار علنی مردم ظاهر نمی گردد، بلکه در شکل مکتب، نصاب، فرهنگ، ادبیات، تشکلات سیاسی، فعالیت های اقتصادی، سپورت، مود و فیشن ظهور میکند و ادامه می یابد. و عوام مردم تا آن زمانی از جریان این جنگ باخبر نمی گردند که آثار و عواقب خطرناک جنگ فکری مسیر زندگی کشور و ملت آنها را تغییر نداده باشد. و همین علت است که افراد بسیار کمی از میان ملت های مسلمان جنگ فکری را درك میکنند و مردم را به مقاومت در برابر آن تحریک می نمایند.

و همین افراد بسیار کمی که هر چند به آواز رسا و بلند به مردم فریاد میکشند که کشور و ملت با يك طوفان نامرئی روبرو شدنی است، ولی مردم تا آن زمان به حرف آنها گوش نمی دهند و باور نمی کنند که طوفان همه را در بر نگیرد. و همین علت است که غرب در کشور های اسلامی (جنگ فکری) را نسبت به (جنگ نظامی) ترجیح میدهد.

۲ - در (جنگ عسکری) طرف مقابل نیز عسکری میباشد، ولی در

(جنگ فکری) طرف مقابل مردم عامه و بی دفاع میباشد

در جنگ عسکری هر دوطرف متخاصم مسلح میباشد، اگر یکی از آنها توانائی هجوم را داشته میباشد، طرف مقابلش استعداد دفاع را داشته میباشد. و اگر يك جناح تانک داشته میباشد، جناح مقابل ماین داشته میباشد. اگر يك طرف طیاره و بم افکن داشته میباشد، طرف مقابل راکت داشته میباشد. اگر يك طرف هجوم می برد، جانب مقابل در راهش کمین میگیرد. و در مجموع هر دو طرف درگیر از مهارت های جنگی برخوردار میباشدند.

ولی در (جنگ فکری) مردم غیر مسلح و بی دفاع هدف قرار می گیرند. به طور مثال در (جنگ فکری) يك طرف مکتب، نصاب، معلم، دانشگاه، و امکانات مادی دارد. ولی جانب دیگر این جنگ مردم عوام میباشد که از وسائل متذکره هیچ یکی را در اختیار ندارند، و بغیر از اینکه خود تسلیم شوند، و فرزندان خود را تسلیم طرف مقابل نمایند چاره دیگری ندارند.

همچنان يك جناح در گیر در (جنگ فکری) رادیو، تلویزیون، جریده، مجله، سینما، تیاتر، ستودیوهای فلمسازی، ماهرین و متخصصین نشرات را با خود دارد، ولی جانب مقابل که عامه مردم هستند هیچ نوعی ازین وسائل را در اختیار ندارند، و بغیر از اینکه پیام دشمن را بشنوند، و از آن متأثر گردند، برای مقابله با آن هیچ کاری انجام داده نمی توانند.

درین جنگ نا برابر يك طرف درگیر متجاوزی قرار دارد که ماهر، مکار، سخنور و خمیر به فنون استدلال، و آگاه از سایکولوژی عمومی مردم و جامعه است. ولی در جانب دیگر این جنگ اطفال، زنان، نوجوانان، و دختران جوان بیسواد، فقیر و ناتوانی قرار دارند که به سرعت و آسانی تحت تأثیر تبلیغات دشمن می روند. زیرا آنها پروگرامها، تبلیغات، نشرات و پیامهای دشمن را تحلیل و ارزیابی کرده نمی توانند. و همین علت است که غرب سنگر (جنگ فکری) را با تمام قوت در مقابل کسانی اتخاذ نموده که آنها قادر به دفاع از نفس، عقیده، فکر و فرهنگ خود نیستند.

۳ - جنگ نظامی زمین را، ولی (جنگ فکری) عقل، فکر و فرهنگ را تسخیر میکند

دشمن در جنگ عسکری خاک کشور دیگری را اشغال میکند که آزاد نمودنش دوباره از تسلط او ممکن و آسان میباشد. کشور های زیادی از جهان اسلام از طرف غربیهها تسخیر گردیده بوند که اکنون ظاهراً از سیطره آنها خارج شده اند. و همچنان افغانستان چندین بار از چنگال انگلیس آزاد گردید که بعدها روسها آنها اشغال کردند و از چنگ روسها نیز آزاد شد، و امروز امریکاییها آنها اشغال نموده اند که مناطق زیادی از سیطره آنها نیز آزاد شده اند.

اما در (جنگ فکری) دشمن تلاش می ورزد تا فکر، عقل، عقیده، و فرهنگ مسلمانان را اشغال نماید. و زمانیکه فکر، عقل، و عقیده کسی تسخیر شود، او هرگز فکر آزادی خاک خود را در سر نمی پروراند. او بعد از آن دشمن را دوست، تخریب را تعمیر، غلامی را آزادی، و ذلت را عزت و سربلندی می نامد.

استعمار غربی در دوصد سال گذشته به این موفق شد که در جهان اسلام ذهن و عقل عده زیادی از مردم و مخصوصاً از طبقه حاکم را اشغال نماید. و آنها را به فکر و عقیده، و فرهنگ مادی غرب تربیه نماید. و هم آنها را به این مفاهیم قناعت داد که حاکمیت کفر و تنفیذ قوانین کفری برای آنها نسبت به حاکمیت اسلام بهتر است.

همین علت است که آنعده کشورهای اسلامی ای که آنها را (تربیت یافته گان غرب) اداره می کنند، حتی بعد از آزادی نیز در آنها هیچگاهی اسلام نافذ نگردید. این اشخاص نه تنها اسلام را نافذ نمی کنند، بلکه مطالبه تنفیذ نظام اسلامی در قاموس آنها جرم محسوب می گردد، و هر کسیکه خواهان تطبیق نظام اسلامی باشد، یا بدست آنها بسته و کشته میشود، و یا اینکه بر دعوت و فعالیتش قیود و ممانعتها وضع می گردد.

این همه ظلم و ناروا از دست کسانی صورت میگیرد که خود را مسلمان نیز می دانند. لیکن در حقیقت تنها نام های آنها نامهای اسلامی اند، ولی با تأسف که افکار آنها توسط دشمن اشغال شده اند.

فلهذا گفته میتوانیم که آزاد نمودن خاک از تسلط دشمن سهل و ساده است، اما آزاد نمودن افکار و عقول اشغال شده و در بند اسارت محکومیت کشیده شده توسط دشمن کار بسیار سخت و دشوار می باشد.

در جهاد ملت ما بر ضد کمونیسم دیده شد که ما افغانها کمونستان را شکست دادیم، ولی به این قادر نشدیم که چند تنی ولو به تعداد انگشتان دست از آنها را آماده سازیم تا از عقیده و مفکوره کمونستی خود به شکل علنی توبه و اظهار ندامت کنند.

بلکه بر عکس آن دیده شد که کمونستانی که دیروز پیرو و تابع نوعی از مفکوره اروپایی که (کمونیسم) بود، بودند. و امروز معتقد و پیرو نوعی دیگری از مفکوره الحادی اروپایی که (سیکولریزم) است، هستند.

به توجه به همین مؤثریت (جنگ فکری) غرب تلاش میکند تا به عوض اشغال خاک مسلمانان افکار آنها را اشغال نماید. زیرا عملیه تسخیر افکار از یکطرف

بی خطر است، و از طرف دیگر نتایج صد درصد به نفع جانب اشغالگرانرا به بار می آورد، و بقای طولانی تسلط سیاسی و فکری غرب را بر جهان اسلام تضمین می کند.

۴ - جنگ عسکری وسائل و ساختمانها را تخریب و نابود می سازد،

اما (جنگ فکری) ایمان، عقیده، عزم، و اراده را از بین می برد.

در جنگ عسکری دشمن سعی میکند تا وسائل جنگی، افراد نظامی، و ساختمان های عسکری و دولتی مسلمانان را بمبارد کند و آن را هدف گلوله های توپ و تانک قرار دهد، و یا طعمه حریق سازد، تا بتواند قوت نظامی مسلمانان را از دفاع و حرکت متوقف سازد.

وسائل جنگی اگر به هر مقدار تخریب شوند و از بین بروند، ولی تا زمانیکه اراده جنگ و دفاع در قلب های مسلمانان وجود داشته باشد، و آنها به نصرت الله متعال باورمند باشند، و در قلبهای نظامیان مسلمان عوامل معنوی پیروزی چون ایمان، تقوی، احساس مسؤولیت، اطاعت امیر، و احساس وحدت صف جا داشته باشد، آنها با وجود کمی وسائل و ضعف نظامی هرگز به دشمن تسلیم نمی شوند. و ترجیح خواهند داد که در صورت ناتوانی عقب نشینی کنند، نه اینکه به دشمن تسلیم شوند، تا بتوانند خود را برای جنگ فردا آماده کنند، ولی سلاح شانرا به زمین نخواهند گذاشت.

اما در هرکشور مسلمانی که مردم آن در (جنگ فکری) شکست خورده باشند، عوامل معنوی مقاومت چون ایمان، عقیده، عزم و اراده مقاومت آنها نیز از بین میرود، و با وجود داشتن وسائل کافی نظامی، و حتی با وجود داشتن (بمب اتوم) هم توان ایستادن و مقاومت در برابر دشمن را نخواهند داشت. و حتی قبل از آغاز جنگ به دشمنان اسلام تسلیم میشوند.

آنها نه تنها در برابر دشمن مقاومت نمی توانند، بلکه با کمال وقاحت و بی شرمی به صف دشمن می پیوندند، و علیه دین و ملت خود صف آرایی می کنند، و هر آنچه را که دشمن از آنها بخواهد انجام می دهند.

در صورت شکست در (جنگ فکری) وجود وسائل فراوان، داشتن مهارت های جنگی، وجود لشکر بزرگ، داشتن وسائل مادی پیشرفته و اقتصاد نیرومند هیچکدام اینها عوامل ثبات و مقاومت در برابر دشمن نمی گردند، و تازمانی که در قلوب جنگنده گان ایمان، ترس از الله عزوجل، عقیده و باور بر حقانیت اسلام، و نفرت و انزجار از کفر موجود نباشد در مقابل دشمنان زبون خواهند بود.

و به هدف اینکه نیروهای نظامی مسلمانان از عوامل معنوی پیروزی محروم شوند، غرب در همه عالم اسلام تلاش می کند تا نظامیان مسلمان و قوای دفاعی، امنیتی و استخباراتی مسلمانان را به نحوی تعلیم و پرورش دهد که از دین، عقیده و روحیه اسلامی به صورت مکمل بی بهره باشند.

نتیجه این پرورش غربگرایانه و به دور از دین این شد که امروز تقریباً نظامیان همه کشورهای جهان اسلام در زیر بیرق صلیب در جنگ علیه اسلام و ملتهای مسلمان مصروف هستند. زیرا (جنگ فکری) ایمان، عقیده و احساس اسلامی آنها را از بین برده است.

۵- بازسازی ویرانیهای جنگ عسکری وقت کمی را میخواهد، ولی بازسازی خرابیهای (جنگ فکری) به قرنهای نیاز دارد.

چون در جنگ عسکری شهرها، قریه ها، پلها، سرکها و تأسیسات عام المنفعه دیگر تخریب می شوند، و ممکن است که در جریان ده و یا پانزده سال این ویرانیها مجدداً و به شکل بهتر از پیش اعمار شوند. چون با گذشت هر روز تکنالوژی پیشرفت میکند، و وسائل و مواد تعمیراتی جدید ایجاد میگردد، صنعت ترقی مینماید، و شهرهای ویران شده ممکن است نسبت به گذشته به نقشه و دیزاین زیباتر از پیش دوباره ساخته شوند. پلها، سرکها، مکاتب، دانشگاهها، شفاخانه ها، باغها، جویها، و کانالهای آبیاری شاید با استفاده از معلومات و تجارب جدید و مدرن تعمیراتی نسبت به گذشته خوبتر و باکیفیت عالیترا اعمار گردند.

ولی برخلاف اینهمه بازسازی ویرانی‌های (جنگ فکری) به پروگرام‌های فراوان، نشریات زیاد، دعوتگران ماهر و صابر، استاذان، مصلحین، و نصایب‌های تعلیمی و تربیتی که از هر حیث اصلاح شده باشند و مصارف بسیار گزاف مالی ضرورت دارد. و از لحاظ زمان نیز این کار به وقت طولانی و تلاش‌های مستمر و پیگیر نیاز دارد.

امروز ما کشورهای اسلامی زیادی را می‌بینیم که از تسلط عسکری انگلیس‌ها آزاد شده‌اند، ولی با وجود گذشت ده‌ها سال هنوز هم از تأثیر فکری و فرهنگی انگلیس نجات نیافته‌اند. همین‌طور کشورهای متعددی اسلامی از تسلط عسکری فرانسه آزاد شده‌اند، ولی با گذشت نیم قرن هنوز هم افکار، نظریات، نظام و همه جوانب زندگی مردم آن کشورها از (فرانسویت) نجات نیافته‌است. همچنان کشورهای اسلامی زیادی از سلطه روس‌ها آزاد گردیدند، اما در نظام‌ها و زندگی مردم آنها تا هنوز اسلام نیامده‌است. و همه شؤون زندگی شان وفق نظام روسی و فلسفه الحاد زده کمونیسم اجراء میگردد. و حتی تصویری هم نمی‌رود که در آینده نزدیک این کشورها به آغوش اسلام حقیقی برگردند. و احتمال دارد که حاکمیت اسلام درین کشورها، و روشن شدن افکار مردم در آن، و تبدیل شدن نظریات الحاد زده شان به مفاهیم اسلامی صدها سال وقت بخواهد.

همه این موضوعات به این حقیقت دلالت می‌کنند که تخریبی که از اثر (جنگ فکری) ایجاد می‌شود نسبت به تخریبی که از اثر جنگ عسکری به میان می‌آید بسیار دوامدار و خطرناک است.

تفاوت‌های دیگری نیز میان (جنگ فکری) و (جنگ عسکری) وجود دارند، اما برای اینکه بحث ما به درازا نکشد به ذکر همین چند مثال یاد شده اکتفا می‌نماییم.

جنگ فکری از دیدگاه فیلسوف شرق علامه اقبال لاهوری

نظریه و طرز تفکر اقبال در مورد (جنگ فکری) میان مسلمانان و غرب ازین لحاظ از اعتبار برخوردار است که موصوف خود از میدان این جنگ برگشته، و همه مراحل و ابعاد آنرا به چشم سر مشاهده نموده است.

او آتش این جنگ را به چشم سر مشاهده نموده، و با جنگندگان طرف مقابل این جنگ شب ها و روز های را سپری نموده است. او از نیات واراده های پلانسازان و برنامه ریزان این جنگ در غرب اطلاع یافته، سپس آنرا در اشعار و نظریاتش منعکس نموده، تا امت خود را از خطرات این جنگ آگاه سازد.

اقبال در سرزمین خودش نزد (مستشرقین) غربی آموزش دیده، نظریات آنها را خود معلوم نموده، سپس رهسپار غرب گردیده، و در اروپا بارهبران فکری و فیلسوفان غربی مدتی یکجا مانده، و نظریات آنها را در روشنی اسلام مورد ارزیابی و تحقیق قرار داده است.

او از غرب چیز های زیادی آموخته، اما خوشبختانه در دام غرب نیفتاده، و به تعبیر خودش همانند ابراهیم علیه السلام از (آتش نمرود) زمان خودش به سلامت برآمده، چنانچه میگوید:

طلسم عصر حاضر را شکستم ربودم دانه و دامش گسستم

خدا داند که مانند براهیم به نار او چه بی پروا نشستم

ولیکن این تنها اقبال است که ازین (جنگ فکری) نجات یافته، ولی مردمان زیادی دیگری را دیده که چگونه قربانی این جنگ گردیده اند، او میگوید:

ما همه افسونی تهذیب غرب

کشته افرنگیان بی حرب و ضرب

او قربانیان این جنگ را که شیفته گان غرب هستند، و در هر چیز از غرب تقلید مینمایند، و براه او حرکت میکنند، به برگشتن به آغوش اسلام توصیه مینماید، و آنها را درس (خودی) میدهد، و به آنها می فهماند که شما غرب را به شکل حقیقی اش نشناخته اید، تنها با سرکشیدن چند جامی از خم آن از (خود) رفته

و مدهوش گشته اید چنانچه میگوید:

بیا اقبال جامی از خمستان خودی درکش

تو از میخانه مغرب زخود بیگانه می آیی

سپس او پرده از روی چهره اصلی غرب برداشته و حقائق فلسفه غرب را به مسلمانان فریب خورده چنین بر ملا میسازد:

یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد زیرگردون رسم لادینی نهاد

گرگی اندر پوستین بره ئی هر زمان اندرکمین بره ئی

مشکلات حضرت انسان ازوست آدمیت را غم پنهان ازوست

درنگاهش آدمی آب و گل است کاروان زندگی بی منزل است

علم اشیا خاک مارا کیمیاست آه ! در افرنگ تأثیرش جداست

او در مورد اینکه غرب چگونه با رفاقت و دوستی اش از يك انسان نيك و فرشته صفت نیز ابلیس میسازد، و چگونه از علم و دانش ابزار تباهی انسان را فرا هم میکند چنین میگوید:

علم ازو رسواست اندر شهر ودشت جبرئیل از صحبتش ابلیس گشت

دانش افرنگیان تیغ بدوش در هلاک نوع انسان سخت کوش

آه ! از افرنگ و از آیین او آه ! از اندیشه لادین او

اقبال به غرب زده گان و قربانیان (جنگ فکری) غرب در مورد (انسان دوستی!!؟) و (حقوق شناسی!!؟) غرب چنین میگوید:

شرع یورپ بی نزاع قیل و قال بره را کردست برگران حلال

کشتن بی حرب و ضرب آیین او مرگها از گردش ماشین او

اقبال نه تنها از حقیقت غرب پرده بر میدارد، بلکه تصویر واضحی از آنچه مسلمانانی را که در دام فکری غرب گیر مانده و قربانی (جنگ فکری) گشته اند، و اینکه چگونه تعلیم غربی مسلمانان غیور را به عروسکهای غربی تبدیل نموده، و همه داریی اسلام را از آنها گرفته است بما تقدیم میکند، او چنین میگوید:

حکمت ارباب دین کردم بیان
حکمت ارباب کین مکر است و فن
حکمتی از بند دین آزاده ئی
مکتب از تدبیر او گیرد نظام
شیخ ملت با حدیث دلنشین
وای قومی کشته تدبیر غیر
میشود در علم و فن صاحب نظر
از حیا بیگانه پیران کهن
در دل شان آروزها بی ثبات
دختران او به زلف خود اسیر
ملتی خاکستر او بی شرر
هر زمان اندر تلاش ساز و برگ
منعمان او بخیل و عیش دوست
قوت فرمانروا معبود او
از حد امروز خود بیرون نجست
از نیاکان دفتری اندر بغل
دین او عهد وفا بستن به غیر
سپس اقبال حکیم و فیلسوف مسلمان از تأثیر منفی تعلیم و مکتب غربگرا
شکوه می کند، و فرزندان (روشن فکر!!)، اما (تاریک ضمیر) آنرا چنین معرفی
مینماید:

حکمت ارباب کین را هم بدان
مکر و فن؟ تخریب جان تعمیر تن
از مقام شوق دور افتاده ئی
تا به کام خواجه اندیشد غلام
بر مراد او کند تجدید دین
کار او تخریب خود تعمیر غیر
از وجود خود نگردد باخبر
نوجوانان چون زنان مشغول تن
مرده زاینند از بطون امهات
شوخ چشم و خود نما و خورده گیر
صبح او از شام او تاریک تر
کار او فکر معاش و ترس مرگ
غافل از مغزند و اندر بند پوست
در زوال دین و ایمان سود او
روز گارش نقش يك فردا نه بست
الامان از گفته های بی عمل
یعنی از خشت حرم تعمیر دیر
مصطفی نایاب ارزان بولهب
ظلمت آباد ضمیرش بی چراغ
آرزو درسینه او زود میر
حریت اندیشه او را حرام

درعجم گردیدم وهم درعرب
این مسلمان زاده روشن دماغ
درجوانی نرم و نازک چون حریر
این غلام ابن غلام ابن غلام

مکتب از وی جذبۀ دین در ربود
این زخود بیگانه این مست فرنگ
از فرنگی میخرد لات و منات
دین و دانش را غلام ارزان دهد
گر چه بر لبهای او نام خداست
قبلاً او طاقت فرمانرواست
اقبال حکیم که از زهر فلسفۀ مادی غرب به خوبی آگاه است مسلمانان را از
خطر اتباع اندیشۀ غربی خبر میدهد، و به آنها می فهماند که کسیکه یکبار با
(زهر فکری) غرب آلوده گردد او دیگر از فعالیت به نفع مسلمانان به دور میگردد،
و از خیر بزرگی محروم میشود:

هوشمندی از خم او می نخورد هر که خورد اندر همین میخانه مرد
بعضی غرب زده گانیکه اصلاً فرق بین علم و فرهنگ را نمیدانند، و گمان میبرند
که اگر آنها رسم و رواج و فرهنگ غربیها را تقلید کنند، و شکل، مظهر، لباس و
فیشن خود را چون غربیها بسازند، آنها نیز مانند غربیها در بخش علم و فن
پیشرفت خواهند کرد، و شرق نیز مانند غرب به اوج پیشرفت و کمال مادی
خواهد رسید.

اقبال در مورد این تصور و خیال خام و فریبنده شیفته گان غرب را چنین مورد
خطاب قرار میدهد:

شرق را از خود برد تقلید غرب
قوت مغرب نه از چنگ و رباب
نی ز سحر ساحران لاله روست
محکمی او را نه از لادینی است
قوت افرنک از علم و فن است
حکمت از قطع و برید جامه نیست
علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ
اندرین ره جز نگه مطلوب نیست
باید این اقوام را تنقید غرب
نی ز رقص دختران بی حجاب
نی زعریان ساق نی از قطع پوست
نی فروغش از خط لاتینی است
از همین آتش چراغش روشن است
مانع علم و هنر عمامه نیست
مغر می باید، نه ملبوس فرنگ
این کله یا آن کله مطلوب نیست

فکر چالاکي اگر داری بس است طبع درآكي اگر داری بس است
اقبال در نهايت به فرزندان امت اسلامي توصيه نموده ميگويد كه نه گوهر غرب
قابل نگهداشتن است، و نه مشك آن قابل بوييدن، زيرا گوهرش مغشوش
بوده، و مشكش از نافع آهو نه، بلكه از ناف سگ است، او ميگويد:
گوهرش تغدار و در لعلش رگ است مشك اين سودا گر از ناف سگ است

مقاومت در برابر جنگ فکری

جنگ نظامي گاهي از طريق حصول غلبه بر دشمن و گاهي هم از طريق صلح و
متاركه متوقف مي گردد. اما (جنگ فكري) جنگيست كه توافق و ميانجيگري را
قطعاً نمي پذيرد، و به صلح در آن جايگاهي وجود ندارد.

جنگ فكري تنها در صورت غلبه فكري متوقف مي گردد و بس، و تازمانيكه يك
طرف درگير بر طرف مقابل به طور مكمل غالب نگردد اين جنگ ادامه مي يابد.
در عرصه جنگ فكري نه اسلام با دشمنانش صلح و ميانجيگري را مي پذيرد و
نه كفر. در زمانيكه رسول الله ﷺ در مكه مكرمه عليه شرك و كفر به تنهائي
(جنگ فكري) را آغاز نموده بود كفار مكه از ادامه اين جنگ خسته و ناراحت
شدند، و به ابوطالب عموي رسول الله صلي الله عليه وسلم مراجعه نمودند تا
ميان آنها و رسول الله ﷺ ميانجي شود، و پيامبر ﷺ را از مبارزه بر ضد افكار و
نظريات شركي آنها باز دارد.

ابوطالب اين پيشنهاد كفار را به تمام عطوفت و مهرباني به رسول الله ﷺ تقديم
نمود. ولي رسول الله ﷺ كه از خطرات و عواقب ناگوار توقف جنگ فكري به
خوبي آگاهي داشتند به عموي خود چنين فرمودند: ((والله يا عم لو وضعوا
الشمس في يمني، والقمر في يساري، على أن أترك هذا الأمر ما فعلت حتى يُظهروا
الله أو أهلك دونه)). (اي عمويم! سوگند به الله عزوجل كه اگر كافران آفتاب
را در دست راستم و مهتاب را در دست چپم بگذارند تا اين كار را ترك كنم، اين
كار را ترك نخواهم كرد تا آنكه الله متعال آنها بر كفر غالب گرداند و يا اينكه

خودم درین راه بمیرم.

اگر به این موقف پیامبر صلی الله علیه وسلم دقت کنیم می بینیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شرایطی به دوام مبارزه فکری خودش قسم یاد میکند که در میدان مبارزه تنها قرار دارد، و حتی که عمویش نیز درکنارش نمی ایستد، ولی با وجود آن می فرماید که: اگر کفار شروط نا ممکنی چون گذاشتن آفتاب و مهتاب را در دستهای ایشان نیز ممکن بسازند، با آن هم از دشمنی فکری با آنها دست نخواهد کشید. این موقف قاطع پیامبر صلی الله علیه وسلم به این مطلب دلالت میکند که در اسلام صلح و میانجیگری در عرصه (جنگ فکری) برضد کفار جا ندارد.

در عرصه جنگ عسکری پیامبر صلی الله علیه وسلم با کفار صلح نموده اند، اما در (جنگ فکری) هرگز صلح با کفار را نپذیرفته اند.

و همینطور کفار نیز تا زمانیکه مسلمانان را از دین، فکر، و ملت شان که اسلام است بیرون نه نموده باشند از دشمنی با مسلمانان دست نمی کشند. الله متعال درین مورد می فرماید:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَبِيعَ مِلَّتَهُمْ﴾ [البقره ۱۲۰]

ترجمه: (هیچگاهی یهود و نصاری از تو خوش و راضی نخواهند شد مگر اینکه از ملت (دین) ایشان پیروی نمایی).

همچنان الله ﷻ می فرماید:

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾ [البقره ۲۱۷]

ترجمه: (کافران همیشه و به طور مستمر با شما خواهند جنگید تا آنکه شما را از دین تان مرتد کنند اگر به این کار قادر شوند).

از هر دو آیه فوق الذکر به صراحت معلوم میشود که کفار تازمانی به جنگ بر ضد مسلمانان ادامه میدهند، که فکر و نظریات مسلمانان را تغییر نداده باشند. درحقیقت کفار جنگهای عسکری شانرا نیز به منظور تحقق اهداف فکری خود به پیش می برند، و جنگ اصلی (جنگ فکری) میباشد، ولی گاه گاهی جنگهای

نظامی برای پیشبرد (جنگ فکری) منحيث وسائل و اسباب مورد استفاده قرار می گیرند.

اینکه جنگ فکری صلح و میانجگیری را به هیچ صورت نمی پذیرد، پس چگونه و به چه شکل درین عرصه باید با دشمن مقابله نماییم و جلو پیشرفت او را بگیریم؟ و مخصوصاً ما افغانها با در نظر داشت وضعیت دینی، فکری، سیاسی، علمی، و اجتماعی خود درین مجال چه باید بکنیم؟
درین مورد طرحی را در قالب چند تدبیری خدمت پیروان فکر اسلامی، اندیشمندان و اهل نظر تقدیم مینماییم:

تدابیر مهمی در راه مقاومت جنگ فکری

تدبیر اول — به دست آوردن زمام امور و حکومت:

همه نیروها و جهت های داخلی و خارجی که در عالم اسلام در سنگر (جنگ فکری) علیه مسلمانان مصروف کار زار هستند در حقیقت همه آنها نظامها و حکومتها هستند، و وسائلی که درین جنگ بر ضد مسلمانها به کار گرفته می شوند مانند مکاتب، دانشگاه ها، مراکز تحقیقاتی، رادیوها، تلویزیونها، وزارتها، قوانین، فشارهای سیاسی و نظامی، به میلیاردها دالر، و میلیونها متخصص تربیت یافته، کارمندان ماهر، و وسائل دیگر، همه و همه در اختیار حکومتهای قرار دارند که علیه اسلام و مسلمانان این جنگ خطرناک فکری را آغاز نموده اند، و آنرا به پیش می برند.

درکشورهای اسلامی و مخصوصاً در افغانستان مقابله با این دشمن و یا جلوگیری از تأثیر وسائل مذکور بیرون از توان افراد و تنظیمهای اسلامی است، و این مقابله در آنصورت ممکن است که زمام امور نظام و حکومت بدست کسانی بیفتد که نظریات و افکار اسلامی دارند.

و تا زمانی که کنترل و اختیار زمام امور دینی، سیاسی، نظامی، اداری، اجتماعی، مالی، فرهنگی و تعلیمی از چنگال عناصر سیکولر، دیموکرات،

لیبرال، کمونست، نشنلست، عناصر غربگرا، و پیروان افکار اروپایی رها نموده نشود، کوشش های اصلاحی فردی بی فائده و یا بی نتیجه مطلوب خواهند بود.

تلاشهای دعوتی ای که در جریان نود سال گذشته به دور از موقف حاکمیت برای اصلاح صورت گرفته اند نشان می دهند که تنها از طریق دعوت، مطالبه، و التماس از طاغوتان در هیچ کشوری از جهان اسلام نظام اسلامی به میان نیامده. چون تنها اکتفا بر دعوت خلاف رهنمایی های قرآن و طریقه رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم سیزده سال تمام را در مکه معظمه در دعوت مردم به اسلام سپری نمودند، و درین مدت طولانی تنها در حدود هشتصد تن از مردم مکه معظمه مشرف به اسلام گردیدند، و درین مدت نظام کفر و جاهلیت کما فی السابق پا برجا بود، و در آن تغییر چشمگیری به مشاهده نمی رسید. اما زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره حکومت و نظام را اقامه کرد، و زمام امور حکومت را خود بدست گرفت، دیده شد که در خلال کمتر از ده سال نه تنها اسلام در همه اطراف و اکناف جزیره العرب گسترش پیدا کرد، بلکه زمینه زوال امپراطوریهای بزرگ را در خارج از جزیره العرب نیز مساعد ساخت.

ما در افغانستان تا آنزمان جلو (جنگ فکری) غربی ها را گرفته نمی توانیم که توان داشتن وسائل بالمثل در مقابله با آنها را نداشته باشیم. و این وسائل را ما زمانی می توانیم تهیه کنیم که حکومت و نظام کشور خود را از لوٹ غلامان و گماشته گان غرب نجات دهیم، و آنها مطابق اساسات دین مقدس اسلام بنا نمائیم. نه اینکه نامش (حکومت اسلامی) باشد، ولی اجراآتش همه بر اساس قوانین کفری و جاهلیت معاصر صورت گیرد.

تجربه حکومت طالبان نشان داد که نقشی را که يك حکومت اسلامی هر چند از نگاه مادی ضعیف هم باشد در جلوگیری از فساد، ظلم و اشاعه نظریات کفری ایفا مینماید نسبت به يك حکومت قوی بی دین بسیار مؤثر و سازنده میباشد. و

همین تأثیر مثبت حکومت طالبان در محاربه فساد سبب شد که همه جهان کفر به منظور مقابله با حکومت نو تأسیس آنها وارد جنگ شود.

زیرا کفار این را میدانند که اگر یکبار هم در یکی از کشورهای اسلامی نظام اسلامی حقیقی و واقعی به میان آید، در آن صورت حکومت متذکره برای ملتهای مسلمان دیگر جهان حیثیت الگو و نمونه را میگیرد، و همه میخواهند در کشور های شان همچو حکومتی را برپا کنند.

پس ما باید به هدف نجات ملت خود از تأثیر (جنگ فکری) غرب، و نجات از خطر نظریات (دین ستیز) غربی همه فرصتها، حکومت، و وسائل (تأثیر گذاری) را از دست عناصر غربگرا و سیکولر بگیریم، و به منظور حاکمیت دین الله متعال آنرا بکار بیندازیم، و با هیچ جهت و قدرتی حاضر به معامله نشویم.

تجربه هشتاد سال گذشته ثابت نموده که تا زمانیکه غربگراها در کشور های اسلامی به قدرت تکیه زده باشند، پیروان فکر اسلامی یا کشته می شوند، یا در زندانها افکنده می شوند، و یا هم به تبعید و انواع دیگری از فشارها و محدودیت ها روبرو می شوند.

تدبیر دوم — اصلاح نصاب های تعلیمی:

امروز در جهان اسلام دو نصاب تعلیمی مروج است که یکی نصاب تعلیمات دینی، و دومی نصاب تعلیمات عصری می باشد. هر دو نصاب مذکور به يك سلسله اصلاحات ضروری نیاز دارند که باید به شکل ذیل صورت گیرند:

۱- اصلاح تعلیمات عصری:

تعلیمات عصری در پهلوی اینکه باید در روشنی پژوهشها و تحقیقات معاصر به شکل پیشکش مؤثر، و طریق تدریس عصری تدوین شود، باید از فساد فلسفه، اخلاق، فرهنگ، و تأثیرات فکری غرب و کفار دیگر نیز به تمام معنی پاک گردد. زیرا ما منحیث يك ملت مؤمن در برابر پروردگار، دین، و تشخص ملی خود التزام ها و مسؤولیت های داریم که این التزامات و مسؤولیت ها همه نواحی زندگی ما را دربر می گیرد، و ما را از غربی ها جدا میسازد.

ما اگر به دستاوردهای غربی ها احتیاج داریم آن تنها در مجال تجارب علمی و صنعتی غرب می باشد، نه اینکه اخلاق، فلسفه زندگی، و فرهنگ الحاد زده غرب را نیز بپذیریم.

همه مفاهیمی که توسط مشاورین غربی و یا شاگردان آنها درنصاب های تعلیمی رسمی جایجا شده اند باید توسط اشخاص خبیر و علمای که از همه نواحی فکر اسلامی مطلع باشند تصفیه شوند، و درعوض آن افکار اسلامی خالص در نصاب های تعلیمی شامل گردد.

البته این به این معنی نیست که کتاب های دینی و عربی مدارس دینی و یا کتاب های اختصاصی صرف و نحو که تقریباً هشت صد و یا هزار سال قبل از امروز با در نظرداشت کیفیت شعوری و ذهنی و روانی همان عصر و مطابق سویه علمی مردم آن زمانه نگاشته شده بود گرفته شوند، و بدون نوآوری های لازم، و یا ترجمه و تدوین به شیوه جدید و مطابق خواسته های این زمان شامل نصاب معارف ساخته شوند. بلکه ایجاب می کند تا مسائل دینی و لغوی با در نظرداشت وضعیت روانی، علمی، اجتماعی، لغوی، و عرف مردم این زمان به شکل سیستماتیک مراعات تدریجی شوند، و قدم به قدم در همه نصاب معارف از صنف اول گرفته تا مرحله دانشگاه داخل گردند.

این درست نیست که بدون نوشتن کدام مقدمه و تسهیل بر کتاب های سابقه، و یا مراعات تدرج و ذهن سازی قبلی به یکبارگی کتاب های چون (قوانین زراد) و یا (شرح زنجانی) در نصاب صنوف هفتم و هشتم مکاتب داخل شوند، در حالیکه حتی استاذ همان مضامین خود به نوشتن (قوانین زراد) به شکل منظم بر روی تخته، و شرح آن قادر نباشد.

۲ - اصلاح نصاب تعلیم دینی:

نصاب های تعلیمات دینی در هر زمان با در نظرداشت خواسته ها، ضرورت ها، شرایط سیاسی و اجتماعی، و وضعیت موجوده مسلمانان تألیف و تدوین می گردند، و با تغییر و تبدیل احوال زمان آوردن تغییرات در نصاب و تبدیل

مضامین آن ضروری میباشد. و همین شیوه روش و سنت الهی با پیامبران علیهم السلام و امتهای آنها نیز بوده.

الله متعال به پیامبران و امتهای هر زمانه شریعت و منهج علیحده فرستاده، در حالیکه همه شرائع در اصول باهم متحد بودند. اگر چنین نمی بود شاید همان صحیفه های که بر آدم علیه السلام نازل شده بودند تا قیامت برای انسانها کافی می بود، و شاید به فرستادن صحیفه ها و کتب دیگر ضرورتی نمی افتاد. لیکن این کار (اکتفا به صحیفه های آدم علیه السلام) را الله حکیم و علیم مناسب ندیده، زیرا هر زمان از خود خواسته ها و شرایط جداگانه دارد.

به همین منوال در شریعت ما فلسفه ناسخ و منسوخ نیز وجود دارد. و ازین گذشته می بینیم که شریعت اسلامی در (عهد مکی) يك شکل داشت، اما در (عهد مدنی) صورت دیگری اختیار نمود، و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتهادات صحابه کرام رضي الله عنهم منحيث دلیل جدیدی در شریعت پذیرفته شد، و سپس اجماع، قیاس و دلائل شرعی دیگری چون استحسان، استصحاب، مصالح مرسله، سد ذرائع، مفهوم المخالفت، عمل اهل مدینه، قول صحابی، و اعتبار دادن به عرف نیز به میان آمدند، و مذاهب فقهی ایجاد شدند، و همه این تغییرات به گونه به وجود آمدند که اصل و اساس شریعت و مراد شارع در آن محفوظ باقی ماند.

همه اینها دلیل این واقعیت اند که حالات و ظروف هر زمان یک نصاب جداگانه، و مضامین علیحده می طلبند.

آیا در عصر حاضر قابل تعجب نخواهد بود که جهان اسلام و امت مسلمان ما را بلاهای کمونیزم، الحاد، مادیت، دیموکراسی، لیبرالیزم، نشنلزم، گلوبالیزیشن و نظریات کفری و ویراگر دیگری در چنگال و دندانهای خود گرفته و میخواهند آنرا پارچه پارچه کرده و ببلعند، ولی ما اکنون هم در نصاب تعلیمات دینی خود معلومات متعلق به فرقه ها و مذاهب فلسفی هزار سال قبل را تدریس می نمائیم درحالیکه الآن اثری هم از آنها به شکل قدیمی اش وجود ندارد؟

ما چرا باید نظریات، فلسفه ها و فرقه های مذهبی کفری و گمراه کن این زمان

را زیر ضربات نگیریم که ایمان و عقیدهٔ میلیون‌ها مسلمان را متزلزل ساخته، و هنوز هم آنها را گمراه تر می‌سازند؟

آیا در کدام مدرسهٔ دینی و یا در کدام نصاب تعلیمات دینی ما در مورد اشکال و انواع (کفر معاصر) مضامینی تدریس می‌گردند؟

آیا ما دیروز جلو ورود نظریات کمونیسم گرفتیم، و یا امروز از نظریات (لادین) سیکولر غربی جلوگیری نموده ایم؟

اگر به چنین کاری قادر نگردیده ایم، پس باید از نصاب تعلیمات دینی خود مضامین غیر دینی کهنه و غیر ضروری و کتاب‌های گرامری تکراری اضافی را کشیده، و در عوض آنها مضامین خالص شرعی و مضامینی که فکر اسلامی معاصر مانند سیرت النبی صلی الله علیه وسلم، تاریخ اسلام، علوم سیاسی و اجتماعی، و معلومات متعلق به حالات و وضعیت کنونی جهان اسلام، و مشکلات موجودهٔ عالم اسلام که نسل‌های امروز وفدای مسلمان‌ها به آن ضرورت شدید دارد را در نصاب علاوه نماییم، تا باشد که طالب مدرسهٔ امروز در مقابل چالش‌های فکری، عقائدی، سیاسی و اجتماعی امروز و فردا مقابله کرده بتواند.

تدبیر سوم - تبدیل نمودن مساجد به سنگر های مقاومت جنگ فکری:

طبق يك احصائیهٔ تقریبی ای محتاطی گفته می‌توانیم که در قریه‌ها و شهرهای افغانستان امروز حدود ۴۰۰۰۰۰ مسجد وجود دارد، و در هر مسجد يك تن امام به وظیفهٔ امامت مصروف است. اگر این چهار صدر هزار مسجد به مراکز دعوت به معنای حقیقی آن تبدیل گردند، و امامان آنها به شکل واقعی مردم را به دین الله ﷻ دعوت نمایند، و استعداد و صلاحیت حل مشکلات فکری، عقیدوی، فلسفی، و اخلاقی مردم را در خود پیدا کنند، شاید هیچ فکر اجنبی، و هیچ نوع از گمراهی‌های وارداتی قادر نه شود تا مردم افغانستان و مخصوصاً صدها هزار جوان ما را به نظریات و عقاید کفری و گمراه کننده قانع سازد.

گرچه علمای اسلام در افغانستان خدمات جلیل القدری را در راه خدمت همه جانبه به اسلام و جهاد کرده اند، اما این حقیقت تلخ را باید هم بپذیریم که با موجودیت همین عدد فراوان امانان باز هم کمونیستها صدها هزار جوان ما را از اسلام منحرف ساخته و در صف خود قرار دادند. و همچنان با وجود اینکه ملت ما يك دوره نسبتاً طولانی ای را با جهاد، هجرت، قربانیها، شهادتها، و نزدیکی طولیلی با مفاهیم و علوم شرعی گذرانید، ولی باز هم مؤسسات غربی وجهت های فکری غرب توانستند که يك بخش بزرگی از ملت ما را در مرحله تجاوز امریکا بر افغانستان و نیز بعد از آن در کنار امریکایی ها قرار دهند، و آنها را به این قناعت دهند که در زیر بیرق صلیبی ها بر ضد اسلام و مسلمانان بجنگند. سوال اینجاست که چرا صدها هزار امام، خطیب، عالم، و طالب علوم شرعی از مقاومت در برابر افکار وارداتی کفری و در بی اثر نمودن آن عاجز هستند؟ و چرا با موجودیت وسیع آنها باز هم صدها هزار فرزند این ملت گاهی تحت بیرق کمونیسم، و گاهی هم تحت درفش صلیبی غرب می ایستند؟ این کار علل زیادی دارد که عده از علت های مهم آن قرار ذیل اند:

علل تأثیر پذیری افغان ها از افکار بیگانگان

الف - نبود احساس دعوت نزد علمای دین:

يك قسمت زیادی از ملاها، علماء، امانان، و طلاب مدارس دینی ما فاقد احساس دعوت هستند. آنها خود را تنها امانان حرفوی مساجد و یا کتابخوانانی میدانند که اگر کسی نزد آنها برود و از آنها مسأله را بپرسد جوابش می دهند، و در غیر آن به دنبال کسی نمی روند تا او را بطرف خیر و صلاح دعوت نمایند. اکثریت آنها از جانب خود هیچ برنامه دعوتی برای بلند بردن سطح دانش دینی مردم ندارند، و نه هم مبارزه منظم و مسلسل علیه فساد اجتماعی و اخلاقی را از مسئولیت های خود میدانند.

این مشکل از آنجا مایه می گیرد که در نصاب تعلیمات دینی ما مضامین چون

صرف، نحو، منطق، بلاغت، شعر و شاعری طراز قدیم، و همچنان کتابهای ادبی چون (نفحة الیمن) و (مقامات حریری) که مملو از صنعتهای پرتکلف لفظی و قصه های خرافی هستند تدریس میشوند، ولی در مورد شیوه ها و اسالیب دعوت بسوی اسلام، و روشهای دعوت فردی، اجتماعی، سری و علنی حتی يك کتابی هم تدریس نمی گردد. و همچنان در مورد تاریخ دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم و پیامبران دیگر علیهم السلام، و تجارب و مشکلات و کامیابیها و خدمات و احسانات آنها برای جامعه بشری يك کتاب نه که يك مضمون هم تدریس نمی گردد.

همینطور در مورد تاریخ اصحاب کرام رضي الله تعالی عنهم و دعوت ایشان که بعد از انبیاء علیهم السلام بهترین مردم بوند، و حیثیت بین المللی استادی دعوت بسوی اسلام را داشتند هیچ کتابی تدریس نمی گردد، و حتی که در مورد تاریخ تلاشها و قربانی های ائمه مذاهب که تدوین کنندگان شریعت و فقه اسلامی هستند نیز هیچ کتابی به شکل رسمی شامل نصاب تعلیمی مدارس نمی باشد.

پس اگر در نصاب مدارس علوم دینی مضمون دعوت وجود نداشته باشد، معلوم است که فارغان اینگونه نصاب فاقد احساس دعوت به سوی الله عزوجل می باشند.

البته این وضعیت در کشور علی الاطلاق نیست، بلکه عدۀ زیادی از علمای کرام به صورت فوق العاده در مجالهای فکر اسلامی، دعوت و بلند بردن سطح دانش دینی اجتماع خدمات ارزنده را انجام داده اند، ولی تعداد آنها شاید در هر ده هزار و یا بیست هزار یکتن باشد.

ب - نابسامانی موضوع امامت و امام:

در اکثر مساجد کشور ما افرادی به وظیفۀ امامت مصروف اند که صلاحیت و اهلیت امامت را به معنای واقعی آن ندارند. آنها نه علم شرعی کافی دارند، و نه قرآن و حدیث را به طور مطلوب می فهمند، و نه هم استعداد بیان و تبلیغ و

خطابت به شکل کافی در آنها وجود دارد. عده از آنها به شکل موروثی بر مسند امامت تکیه زده اند، و عده دیگری منصب امامت را به هدف منافع مادی اشغال نموده اند، بدون اینکه حق دعوت و امامت را اداء نمایند.

اصلاح و گمراهی مردم نزد این امامان آنقدر اهمیتی ندارد که اخذ زکاتها، صدقات، سرسایه ها، عشرها، چرمهای قربانی و اخذ شکرانه ها دارد. اینگونه عالم نماها نه تنها اینکه خود حق دعوت به سوی الله ﷻ را اداء نمی کنند، بلکه داعیان دیگری را نیز در قریه ها و مساجد مربوطه شان نمی گذارند تا مردم را به سوی الله ﷻ دعوت نمایند. و برعکس آن آنها مردم عوام و جاهل را بر ضد دعوتگران مخلص تحریک مینمایند، و بر آنها تهمت های گوناگونی میبندند تا مردم را از شنیدن سخن آنها منصرف سازند.

اینگونه مالاهاى حرفوی عرف و عادات مردم قریه و رواجها و عنعنات آنها را نسبت به احکام شریعت اهمیت زیادی می دهند. زیرا رعایت رواجهای مردم قریه دوام وظیفه ایشان را تضمین میکند، در حالیکه بیان احکام شریعت در بسا مواردی و مخصوصاً احکامیکه مخالف رسوم و رواجهای باطل مردم اند شاید سبب راندن آنها از وظیفه امامت شود.

اینگونه عالم نماها در برابر فتنه های فکری و ارتدادهای معاصر نه تنها اینکه مقابله کرده نمی توانند، بلکه با عقاید و پندارهای خرافی و اعمال غیر شرعی خود سبب بدنامی دین، و قرار گرفتن ابزار و آله کوبیدن مسلمانان به دست دشمنان دین نیز می گردند.

حکومت اسلامی باید اینگونه امامان حرفوی را از منصب بسا عظیم و خطیر امامت دور نماید، و در عوض آنها علمای با کفایت و با خبر از روح دین و نبض اجتماع را توظیف نماید.

برای اینکه مساجد ما به مراکز تعلیم علوم اسلامی، و به سنگرهای مقاومت (جنگ فکری) به مفهوم واقعی آن مبدل گردند، و امامان و خطیبان ما شایستگی و صلاحیت قیادت مردم و استعداد و لیاقت جلوگیری از فتنه های فکری و اعتقادی را در خود پیدا کنند، ایجاب میکند تا نظام اسلامی به هدف

تربیه و آموزش امامان و خطیبان فرصتها و زمینه های پرورش مسلکی را ایجاد نماید، طوریکه در قسمت تربیه مفتی ها، قضات، و تربیه معلمان اهتمام صورت می گیرد.

ایجاد همچو فرصتها میتواند در شکل فاکولته (دعوت و امامت) در قالب دانشگاه ها تنظیم گردد، و یا اینکه در قالب مراکز آموزشی تحت عنوان (مدرسۀ عالی ائمه و خطباء) و یا (آکادمی ائمه و خطباء) و یا به کدام نام و لقب علمی دیگری افتتاح یابد، و شیوه های مؤثر دعوت، امامت و قیادت اجتماع به آنها آموزانیده شوند.

منصب امامت در حقیقت میراث منصب نبوت است. و تا زمانیکه علمای با کفایت و با استعداد درین منصب تعیین میشدند، اجتماع مسلمانان از هر نوع انحراف فکری و اجتماعی مصوون بود. چون امام در يك شب و روز علی الاقل پنج مرتبه خود را از همه احوال افراد جامعه باخبر می ساخت، و در امر حل مشاکل فکری، اخلاقی، عقیدتی، فقهی و حتی اجتماعی مردم در روشنی شریعت سعی می ورزید. ولی از روزیکه به این منصب عالی به دیده بی اهمیتی نگریسته شده، از همان روز به بعد رابطه روحی میان امام و مردم ضعیف گردید، که بعدها دشمنان اسلام از همین سستی رابطه امام و مردم به نفع خود استفاده سوء نمودند، و در افکار و اذهان افراد اجتماع رخنه کردند.

اگر مساجد ما بار دیگر در کنار اینکه محلهای عبادت اند مراکز علم، فکر، اخلاق، تفکر اصلاح اجتماعی و مراکز بی اثر نمودن دسائس و توطئه های دشمنان گردند، و در آنها دعوت همه جانبه به سوی اسلام از جانب علمای دلسوز و امامان دعوتگر شروع گردد، خواهیم دید که چگونه قیادت فکری جامعه از دست اشخاص و جهت های اسلام دشمن بیرون شده، و در اختیار مردمان صالح قرار می گیرد.

خلاصه این بحث

در پایان این بحث گفته می‌توانیم که (جنگ فکری) نسبت به جنگ عسکری بسیار خطرناک است، و آثار این جنگ نسبت به جنگ عسکری دوامدارتر می‌باشند. و همچنان مقابله با (دشمن فکری) نیز نسبت به مقابله با (دشمن عسکری) بسیار دشوار است، و به صبر فراوان و تخطیط و تنظیم وسیع و همه جانبه نیاز دارد.

ضعف و عقب مانده گی ملتی در (جنگ عسکری) به معنای از بین رفتن همیشگی آن ملت نمی‌باشد. ولی اگر ملتی در (جنگ فکری) شکست بخورد، واز دین، فکر، عقیده، اخلاق، ارزشهای ملی و تاریخی خویش دفاع کرده نتواند، در حقیقت این شکست به معنی (مرگ معنوی) و (فکری) آن ملت محسوب می‌گردد، که عواقب بسا ناگواری در پی داشته می‌باشد.

این بود چند سخنی در مورد جنگ فکری که از مدتهای زیادی در ذهن داشتم، و اینك آنرا جلو چشم فرزندان مخلص و دلسوز ملت به این امید گذاشتم که آنها را به تبهکاری این جنگ خطرناک متوجه ساخته و مسئولیت خود را تا اندازه رفع نموده باشم.

معیارهای بیگانه

عوامل اصلی عقب ماندگی مسلمانان

با وجود اینکه مسلمانان پیرو آن دین برحق هستند که الله متعال غیر از آن هیچ دین دیگری را نمی پذیرد، طوریکه میفرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾

آل عمران / ۱۹

(یقیناً دین درست و حقیقی نزد الله متعال دین اسلام است).

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾

آل عمران / ۸۵

(هر که به غیر از اسلام در جستجوی دین دیگری باشد هرگز از وی پذیرفته نشود و او در آخرت از زیانکاران باشد).

و در حالیکه کشورهای اسلامی در وسط دنیای آباد، و در موقعیتی که از لحاظ سیاسی، اقتصادی و استراتژیک از اهمیت زیادی برخوردار است وجود دارد. و با وجود اینکه با گذشت هر روز در تعداد مسلمانان ازدیاد به عمل می آید، و وسائل معیشت شان نیز بهتر می گردند. ولی باز هم کشورهای اسلامی از پنج قرن بدینسو گاهی تحت سلطه يك کشور متجاوز و گاهی هم تحت سیطره و یا تهدید کشور متجاوز دیگری قرار میگیرند، و مسلمانان در میان ملل جهان از جمله ملتهای عقب مانده بحساب می روند.

این حالت اسفبار اسباب و عوامل زیادی دارد که عدم اطلاع از طبیعت و خواسته های دین اسلام از اساسی ترین و بزرگترین این عوامل می باشد. زمانیکه مسلمانان طبیعت و خواسته های دین خود را می فهمیدند، و جهان انسان را از دیدگاه خود میدیدند، و درست و نادرست را با معیارهای خود معلوم نموده و می سنجیدند، و اهداف، و راه پیشرفت و ترقی را برای خویشتن خود تعیین می نمودند، در آن زمان مسلمانان نسبت به همه مردم دنیا قویتر و برازنده تر بودند. و بیرق آنها از هسپانیه گرفته تا چین در اهتزاز بود، و ملتهای دیگر جهان سعی میکردند تا دین و یا تمدن را از آنها بیاموزند.

ولی زمانیکه تفکر اجتماعی مسلمانان از اثر عوامل گوناگونی تغییر خورد، و مسلمانان معیارها و روشهای خود را ترك کرده و به معیارها و روشهای بیگانگان رو آوردند، این کار آنها نتایج معکوس را به بار آورد، که در نتیجه مسلمانان قیادت و سیادت را از دست دادند، و رفته رفته کشورها و ملت‌های اسلامی یکی پی دیگری تحت تسلط بیگانگان قرار گرفتند، و حاکمیت اجنبی بر مسلمانان از راه های مختلف و با استفاده از وسائل و دسائس گوناگون آنها را از اراده، آزادی، دین، تمدن، زبان، تاریخ و فرهنگ خود محروم نمود که مثالهای زنده این محرومیت مسلمانان را در عرصه های زندگانی سیاسی، اجتماعی، نظامی، تقنینی، علمی، و فرهنگی، به شکل ذیل مشاهده میکنیم :

عرصه های محرومیت مسلمانان از معیارهای خود

عرصه حاکمیت:

تنظیم امور سیاسی و اجتماعی هر ملت چه در داخل و چه در بخش روابط متقابل بین المللی با کشورها و ملل دیگر جهان همواره از طرف حکام و نظام حاکم به پیش برده میشود. و به همین سبب تعیین حاکم و چگونگی سیستم حاکمیت در اسلام يك موضوع شرعی و عقیدوی است. و شریعت اسلامی نیز برای تعیین حاکم به اتخاذ تدابیر و روشهای دستور داده که در نتیجه آن حاکم صالح و حاکمیت عادل به میان می آید.

فقه‌های اسلام برای تعیین و یا عزل حاکم چنان معیارها و قیوداتی را در روشنی شریعت وضع نموده اند که اگر بر آن عمل صورت گیرد جامعه اسلامی در عرصه حاکمیت از اضطرابات و انقلابات اجتماعی برای هر وقت در امان می ماند.

از مسؤولیتهای مهم و اساسی حاکم در اسلام تنفیذ شریعت اسلامی، دفاع از دین و وطن، تأمین حقوق فردی و اجتماعی افراد، و دفاع از حقوق بین المللی مسلمانان در سطح جهان میباشد.

اینکه با موجودیت همچو حاکمی تحقق اهداف کشورهای کفری جهان در عالم

اسلام ناممکن بود، بناءً با بکارگیری راه ها و شیوه های مختلفی معیارهای جدید حاکم و حاکمیت را در جهان اسلام بر مسلمانان تحمیل کردند، که در نتیجه آن چنان نظامها و حکامی برجهان اسلام مسلط شدند که منافع کشورهای کفری جهان را بر منافع کشورها و ملت های خود ترجیح میدهند. این گونه حاکمان و حاکمیتها را در اشکال ذیل دیده می توانیم:

الف: حکومت های شاهی:

حکومت های شاهی اگر نظام اسلامی را تطبیق نمایند شاید نسبت به حکومت های غربگرایانه دیموکراتیک بهتر باشند. زیرا در آن صورت شاید با مرگ هر حاکم يك اضطراب جدید در کشورها رونما نه گردد. ولی نظام های شاهی که اکنون در بعضی از کشورهای اسلامی حاکم اند اکثریت آنها از طرف کشورهای استعماری بر مردم مسلمان آن کشورها تحمیل شده اند. از همین جهت همواره تلاش می کنند تا با تأمین مصالح و منافع کشورهای استعماری آنها را از خود راضی نگهدارند، تا باشد که برای مدت دوامدار در قدرت باقی بمانند، اگر چه این کار به قیمت استبداد، ظلم، و دشمنی با اسلام نیز تمام گردد.

گذشته از این حاکمیت در اینگونه خانواده های شاهی به شکل موروثی از فردی به فرد دیگری به شکل خودکار منتقل می گردد، و اینکه آیا مواصفات و صلاحیت های يك حاکم صالح و با کفایت در حاکم جدید موجود اند و یا خیر؟ در نظر گرفته نمی شود. اکثراً چنین واقع می گردد که کشورهای استعماری نا اهلت ترین و بی کفایت ترین شخص در خانواده سلطنتی را در رأس هرم قدرت می نشانند، تا با کمال بی پروایی منافع کشور و ملت خود را از نظر انداخته و به ایمای بیگانگان به منتهای حماقت عمل نماید.

نظام های شاهی امروز در عالم اسلام از طرف ملت های مسلمان به میان نیامده، بلکه غربیها آنها را بر مسلمانان مسلط ساخته اند. این حکام کشورها و ملت های خود را با زور و اکراه بر آن راهی سوق می دهند که غربیها آنرا برای شان تعیین نموده اند. و هر فرد و جهتی که خلاف این حکام مفسد صدای

اعتراض را بلند کند با کمال بی رحمی کوبیده میشود، به زندان افکنده میشود، به ترك كشورش مجبور گردانیده و یا کشته می شود و سازمانهای غربی حقوق بشر نیز از ظلم و استبداد همچو حکام (مترقی؟!!!) نه تنها چشم پوشی می کنند، بلکه آنها را با القاب و اوصاف مختلف ستایش نموده و از آنها دفاع نیز میکنند.

اعضای خانواده های شاهی و ولیعهدان آنها اکثراً فارغ التحصیلان مؤسسات تعلیمی و دانشگاههای غربی میباشند، و معیارهای فکری آنها از معیارهای غربیها چندان فرقی ندارد. آنها از مردم خود به حدی بیگانه می گردند که در همه ابعاد زندگی با مردم کشورهای خود متفاوت میباشند. و ارزشهای دینی و اخلاقی ملت‌های مسلمان نزد آنها در مقابل ارزشهای غربی از کوچکترین اهمیتی بر خوردار نمی باشند.

ب: حکومت‌های کودتایی:

نوع دوم حکومت ها در جهان اسلام حکومت های کودتایی می باشد که به دست اشخاص و جهت های متنفذی بوجود می آید که بیگانگان آنها را رشد داده و تربیه کرده می باشند. این حکومتها از لحاظ نظامی و سیاسی از حمایت کشورهای استعماری برخوردار می باشند.

از اینکه چنین حکومت ها از طرف بیگانگان به قدرت رسانیده شده می باشند، اولویت کاری آنها را نیز حفظ منافع بیگانگان تشکیل میدهد. این گونه حکومت ها برای بقای حاکمیت خود چنان نظام و قوانینی را به وجود می آورند که در هر حالت استمرار حاکمیت آنها را تضمین کند. و به این موضوع قطعاً توجهی ندارند که آیا این گونه قوانین و نظامها با دین، اخلاق، ارزشهای ملی، و زندگی مدنی و خواسته های طبیعی دیگر مردم همگونی و موافقت دارند و یا خیر؟

اینگونه نظامهای کودتایی قبل از هر اقدام دیگر به تصفیه و زندانی نمودن افرادی می پردازند که از وجود آنها خطر نابودی خود را احساس می کنند. و اگر احیاناً با قیام عمومی مردم روبرو می شوند، در آنصورت به استعمال بی دریغ

سلاح و قوت نظامی رو می آورند. و اگر این کار هم مؤثر واقع نگردد، در آنصورت نیروهای بیگانه را به خاک خود فرا میخوانند، و همه داشته های کشور و ملت خود را در اختیار آنها قرار می دهند.

جهان اسلام در قرن بیستم میلادی از همینگونه حکومت ها رنج بسیار کشیده، و تا هنوز در اضطراب بسر میبرد. همه این حوادث رنج آور به این علت پیش می آید که معیار های حاکمیت و حکومت در جهان اسلام بیگانه می باشند، و مسلمانان از معیارهای خود محروم گردانیده شده اند.

ج: حکومت های نظامی:

در جهان کنونی اسلام بارها چنین پیش آمده که زمانیکه حکومت های غیر عسکری و یا به اصطلاح غربیها (حکومت های جمهوری) از تأمین مصالح دولت های استعماری، و از اتخاذ فیصله های مهم و تصمیم خطرناک عاجز می مانند، و بیم از آن رود که شاید حکومت و زمام امور به دست نیروهای اسلامی بیفتد، که در آنصورت همه مصالح کشورهای استعماری به خطر مواجه خواهند شد، در همچو حالات کشورهای مداخله گر راه را برای کوتاهی های نظامی هموار می سازند.

در نتیجه کودتاها اکثراً حکومت های نظامی به میان می آیند که حکومتهای نظامی همه آن قوانین و نظامها را که تا حدی مصالح اسلامی و ملی در آن محفوظ می باشند از بین می برند.

قوت های استعماری به اینگونه حکومت های نظامی وظیفه می سپارند تا در برابر ملت های خود بجنگند، و آنعده مردم خود را که مخالف استعمار و غلامی هستند بیگانه و دشمنان صلح و کشور بخوانند، و کشورهای متجاوز و مداخله گر استعماری را لقب (دوستان) داده و با آنها بنام پیمانهای دوستی و پیمانهای استراتیژیک (معاهدات غلامی و ذلت) را به امضا برسانند. و سپس اینگونه حکومت ها تلاش می کنند تا آنعده آزادی خواهان، متنفذین، و زعمای دینی و ملی را از بین ببرند که در کشور شان با موجودیت چنین حکام بیگانه

پرور نظامی مخالفت می ورزند.

اینگونه حکام نظامی به هدف بقای خود در اریکه قدرت، و در راه غلامی اجنبیها همه ادارات مدنی کشور، ارتش، منابع ملی اقتصادی، و بالآخره همه چیز را بیرحمانه استعمال میکنند، و خود را از هرنوع حساب دهی به مردم بالاتر میدانند.

اکثریت اینگونه حکومتها در کشورهای ایجاد میشوندکه مردم در آنجا روحیه اسلامی داشته می باشند، و حرکتهای جهادی در آنجا در آستانه رسیدن به قدرت می باشند. این تجربه شوم چندین بار در کشور های اسلامی در خلال حدود یک قرن گذشته تکرار شد.

د: حکومتهای جمهوری و انتخابی:

گرچه حکومت های جمهوری و انتخابی به نظر سطحی نسبت به حکومت های شاهی استبدادی، حکومتهای کودتایی و حکومتهای نظامی خوبتر بنظر میرسند، ولی در حقیقت این نوع حکومتها نسبت به همه انواع دیگر حکومتها خطرناکتر می باشند، و اثرات منفی آنها نسبت به همه انواع دیگر دوامدار تر میباشد. زیرا این نوع حکومت ها بر اساس دیموکراسی غرب، اصول جمهوری غربی، و ارزشهای سیاسی و فکری غرب به وجود می آیند که با اصول و ارزشهای دینی، ملی، اخلاقی و سیاسی جهان اسلام در تضاد قرار دارند، که چند نمونه این تضادها را به گونه ذیل دیده می توانیم:

۱ - در انتخاباتیکه بر اساس اصول دیموکراسی غربی بر گذار می گردند به انسانها از معیارهای علم، تجربه، عقل، دینداری، و امانتداری دیده نمی شود، بلکه در آن به همه انسانها علی السویه نگریسته میشود. مثلاً در انتخاب حاکم و یا در تصویب قانون رأی يك عالم بزرگ و متخصص قانون با رأی یک شخصیکه بی علم و بیسواد میباشد، و وظیفه اش جمع کردن کتافات از زباله ها باشد، و یا کار و پیشه اش برداشتن نجاسات، و پاک کردن بیت الخلاها باشد هیچگونه تفاوتی ندارد.

و همچنین میان رأی يك (شیخ الحدیث) و (مفتی اعظم) باتقوا و بادیانت، و رأی شخصیکه به خیانت، غدر و هر نوع بد اخلاقی دیگری شناخته شده باشد هیچ فرقی وجود ندارد. هر دوی آنها فقط يك يك رأی استعمال کرده میتوانند. به قطع نظر از اینکه به این قضیه توجه صورت گیرد که رأی يك عالم و مفتی اعظم و یا قاضی القضاات در تشخیص مصالح کشور تا چه حد نسبت به رأی يك انسان فاسد و بد اخلاق برتری دارد.

۲ - در انتخاباتیکه بر اساس دیموکراسی غربی استوار میباشند به هر فرد کشور که پیرو هر دین و عقیده باشد این حق داده میشود تا برای منصب ریاست جمهوری و یا هر وظیفه دیگری کاندید شود. به عبارت دیگر طوریکه دروازه کاندید شدن بر روی افراد صالح باز است، همینطور به روی افراد فاسد و مفسد نیز باز میباشد. لیکن واقعیت اینست که در جهان اسلام در عصر حاضر دروازه های کاندید شدن به طور قطعی بر وی اشخاص صالح بسته گردیده اند، و به بهانه های گوناگون محدودیت ها و ممنوعیت ها بر احزاب اسلامی وضع شده، و کارمندان آن از فعالیت باز داشته می شوند.

در کشورهای اسلامی بارها دیده شده که احزاب و جهت های اسلامی در انتخابات به موفقیت نایل آمده اند، ولی بعدها حکومت های آنها از طریق مداخله نظامیان و یا از طریق کودتاها از قدرت برکنار گردیده، و مسؤولین و اراکین آنها به زندانها افکنده شده اند.

۳ - حکومت های به میان آمده بر اساس دیموکراسی تصامیم و فیصله ها را بر اساس (روا بودن) و (ناروا بودن)، و یادر نظر گرفتن (صلاح) و (فساد) يك شی اتخاذ نمی کنند، بلکه رأی اکثریت در آن معتبر دانسته میشود، و هر چه راکه اکثریت تأیید کند همان (جائز) و (صلاح) شمرده میشود، گر چه صد فیصد با احکام دین الله عزوجل مخالف هم باشد. به طور مثال اگر اکثریت مردم رأی دهند که يك مرد با مرد دیگری، و یا يك زن با زن دیگری ازدواج کند، و یا اینکه سود (ربا) جائز دانسته شود، و یا اینکه زن شوهرش را طلاق داده بتواند، و یا اینکه شریعت الله متعال هیچ نقشی در زندگی سیاسی و اجتماعی مرم و در

امور دولت نداشته باشد، همهٔ اینها بحیث قانون پذیرفته می شوند، و مطابق آن فیصله صورت می گیرد.

دیموکراسی غربی این را نمی پذیرد که قانون و شریعت برای فیصله میان مردم از طرف الله متعال باشد، بلکه تشریع و تقنین را حق بشر میدانند. (جائز دانستن، و ناجائز دانستن) اشیاء و کارها را از صلاحیت های انسان می داند، و معیارهای (حق دانستن) و (ناحق دانستن) اشیاء را در دیموکراسی نیز انسان خودش تعیین می کند.

۴ - همهٔ آن حکومت های که خود را در جهان اسلام حکومت های (جمهوری) و (دیموکراتیک) میخوانند آنها بر خط السیر غرب در حرکت هستند، و بر ملتهای مسلمان نظامها و قوانین غربی را تحمیل نموده اند. و از قوانین وارد شدهٔ غریبگونه به زور شکنجه و زندان دفاع می کنند. و جنگ علنی ای را بر ضد دین الله متعال اعلان کرده اند. آنها به صورت مسلسل و مستمر تلاش میکنند تا در هیچ قانونی از قوانین کشور هیچ مادهٔ اسلامی باقی نماند. و اگر بالفرض باقی هم بماند، باید در راه عملی نمودن آن به حدی شرائط دشوار و موانع قانونی را برپا کنند که موجودیت آنرا زیر سوال برده و افادیتش را از بین ببرند.

حکام اینگونه نظامهای جمهوری و دیموکراتیک همواره درین فکر اند که چگونه بتوانند فرهنگ غربی را بر ملتهای مسلمان مسلط سازند. و درین راستا به ریختاندن خون صدها هزار مسلمان نیز آماده هستند.

این حکومت های دیموکرات همهٔ این جنایات را در حق ملتهای مسلمان درحالی انجام میدهند که خود را حکومت های ملی و مردمی نیز میخوانند. ولی اگر اکثریت ملت از آنها حفظ ارزشهای ملی و معنوی و پاسداری از دین و کشور را مطالبه نمایند در آنصورت مردمان مصلح و مسلمان بنامهای مرتجع، بنیادگرا و غیره کوبیده میشوند، به زندانها افکنده میشوند، و یا به ترک کشور مجبور می گردند.

بصورت مختصر گفته میتوانیم که مسلمانان در جهان اسلام در عرصهٔ حاکمیت از داشتن معیار های خود محروم گردانیده شده اند، و همهٔ امور نظام و حکومتداری آنها بر معیار و میزان بیگانگان سنجیده میشوند.

عرصه تعلیم :

اسباب ترقی و پیشرفت و زوال و نابودی ملت‌ها در چگونه گی تعلیم و تربیه آنها نهفته می‌باشد. و هر ملتیکه در عرصه تعلیم و تربیه نسبت به دیگران پیشقدم باشد، در مجال تمدن مادی نیز نسبت به دیگران جلوتر می‌باشد. و هر زمانیکه تعلیم و تربیه ملت‌ها با عقاید، افکار، نظریات، و فرهنگ آنها همخوانی داشته باشد، ملت‌ها در قبول و تطبیق آن هیچ مشکلی نداشته نمی باشند، و در حین فراگرفتنش با آن حساسیت نشان نمیدهند، که در نتیجه تعلیم و تربیه به سرعت و به پیمانه وسیع و با در نظر داشت حالات و شرائط ارتقاء و توسعه پیدا میکند، و در هر مرحله باعث ارتقای مردم کشور و استحکام حاکمیت سیاسی می گردد.

اما اگر تعلیم و تربیه بیانگر دین، اخلاق، و فرهنگ سیاسی و اجتماعی جامعه نباشد، بلکه بالعکس از طرف بیگانگان و برای تحقق اهداف دیگران و بر اصول و اساسات دینی، سیاسی، فکری و اجتماعی ملتی دیگری پایه گذاری شده و بر اجتماع مسلمانان به شکل اجباری تحمیل شده باشد، و فارغ التحصیلان آن نصاب و نظام عملاً ثابت نموده هم باشند که در مورد دین و عقاید ملت خود نه تنها بی اعتنا هستند، بلکه با آن به صورت آشکار دشمنی نیز می ورزند، و این را نیز ثابت نموده باشند که منافع کشورهای استعماری را بر منافع کشور و مردم خود ترجیح میدهند، و از تاریخ ملت خود متنفر، ولی بر تاریخ غرب میبایند، و مردم خود را جبراً به غلامی کشورهای کفری می کشانند، پس درین صورت طبیعی خواهد بود که پاسداران فکر و فرهنگ ملت‌های مسلمان برضد همچو نصاب‌ها و نظام‌های وارداتی اجنبی قیام نمایند، و مانع استمرار تطبیق آن گردند.

ممکن است عده چنین فکر کنند که نظام‌های حاکم کنونی بر جهان اسلام نظام تعلیمی غربی گونه رابه هدف پیشرفت در عرصه های مادی و استفاده از تجارب تعلیمی و تکنالوژی غرب اختیار نموده اند. این سخن تا حدی معقول

است، اما درین مورد دو نقطه مهم آتی قابل یاد آور است:

۱ - ما بحیث مسلمانان اگر امروز ضرورت داریم آن ضرورت به علوم و تخنیک غرب است، نه به فرهنگ، اخلاق، نظریات، دین و فلسفه زندگی غرب. چون علم یک چیز مشترک بین همه انسانها است، در حالیکه دین، فرهنگ، اخلاق و فلسفه زندگی هر ملتی از ملتی دیگری متفاوت می باشد.

ولی امروز در حکومتهای جهان اسلام می بینیم که وزارت های تعلیم و تربیه اتخاذ فرهنگ غرب را نسبت به علوم غرب ترجیح می دهند، و درین عرصه همه ساله صدها ملیون دالر را به مصرف می رسانند. اگر این همه مصارف گزاف به عوض اینکه به ترویج فرهنگ و اخلاق غربی به مصرف برسد در ترویج علوم، ایجاد لابراتوارها، و خریداری سامان آلات و وسائل تعلیمی مصرف کردند نتایجش شاید نسبت به حالت کنونی تعلیم بسیار بهتر خواهد بود.

۲ - اگر این را بپذیریم که پیروی از نظام تعلیمی و نصاب تدریسی غرب سبب پیشرفت و ترقی میشود، و کشورهای اسلامی در صورت نایل شدن به پیشرفت از تسلط بیگانگان آزاد میگردند، و ملت های مسلمان مالك حریت و اراده خود میگردند. ولی این ادعا تا امروز به حقیقت مبدل نگردیده و در عمل دیده نشده است.

امروز کشورهای اسلامی زیادی به معیار های صنعتی بلندی رسیده اند، و وسائل ثقیله و تجهیزات خیلی پیشرفته نظامی را نیز ساخته اند، و حتی بعضی از آنها سلاح های اتومی را نیز ساخته اند. ولی با این همه نه کشورهای شان آزادی حقیقی را دیده، و نه هم مردم آن کشورها مالك اداره ملی خود گردیده اند. بلکه با همه داشته هایشان در خدمت کشورهای استعماری باقی مانده اند. و علت آن اینست که نصاب های تعلیمی آن کشورها به فرزندان شان پیام آزادی و خود ارادیت ملی و سیاسی را ندارند، بلکه برعکس آن ذلت و پیروی از بیگانگان را به آنها تلقین میدهند.

وزارت های تعلیم در جهان اسلام در نصاب های تعلیمی معیار تعلیم را به سویه گذاشته اند که فارغ التحصیلان آن تنها قادر به انجام ماموریت در دوائر

حکومتی گردند و بس. اما اینکه معیار های تعلیمی به سطحی باشند که در خوانندگانش صلاحیتهای ابتکار و اختراع را ایجاد کنند، و علم را از ساحه نظریه در ساحه عمل پیاده کنند، این کار در اکثریت کشورهای اسلامی از نادرآت شمرده میشود، و بسیار کم به چشم می خورد. از همین سبب دیده میشود که ملیونها جوان در جهان اسلام در مکاتب و دانشگاه ها علوم تجربوی چون کیمیا، فزیک، ریاضی، بیولوژی، جیولوژی، و علوم دیگری را می آموزند، ولی تنها حدود یک فیصد آنها در علوم متذکره مهارت کسب میکنند، و در ساحه عمل از آن مستفید می گردند. و متباقی آنها همه داشته های نظری شانرا دوباره فراموشی می کنند.

اگر جریان تعلیم را در جهان اسلام در قرن بیستم مورد ارزیابی قرار دهیم در می یابیم که به هر اندازه که دامن تعلیم غربیگونه عصری وسعت پیدا کرده، به همان پیمانۀ تربیت یافته گان اینگونه تعلیم از دین، معنویت، اخلاق و تهذیب اسلامی فاصله گرفته اند. همین حقیقت تلخ را علامه اقبال لاهوری چنین یاد آوری نموده است:

مکتب ازوی جذبۀ دین در ربود از وجودش این قدر دانم که بود
این درست است که در جمع تربیت یافته گان تحصیلات عصری عدۀ از دانشمندان بسیار بزرگ فکر اسلامی نیز ظهور نموده اند، ولی آنها این مقام و دانش اسلامی را در یک محیط دیگری خارج از محدوده این نصاب و نظام رسمی در نتیجه تأثر از مفکرین مسلمان کسب نموده اند، نه در نتیجه پیگیری و حصول داشته های تعلیم مکاتب غربی گونه عصری.

اگر جریانات سیاسی و تحریکی جهان اسلام را در قرن بیستم میلادی مورد ارزیابی قرار دهیم در می یابیم که همه احزاب سیکولر (لادین) و احزاب مائل به الحاد (چیپها)، و طرفداران آنها زاده محیط همین تعلیم غربگرایانه که از روح دین بی بهره است می باشند. و همه مسلمانان دیدند که جهان اسلام از دست این احزاب و حکومت آنها به چه حدی رنج برده است.

دارندگان این دانش غربی گونه فاقد معنویت در جهان اسلام صدها هزار

مسلمان را در آسیای مرکزی، افغانستان و کشورهای عربی و آفریقایی تنها به این جرم کشتند و یا به زندان افکندند که آنها قوانین و نظامهای وارد شده (جاهلیت معاصر) را نمی پذیرفتند، بلکه بالعکس به پاسداری از نوامیس و ارزشهای اسلامی و ملی خود اصرار می ورزیدند، و در راه دفاع از آنها به هر نوع فداکاری حاضر بودند.

اگر جریان تعلیمی را در جهان اسلام به يك نظر عمیق بنگریم درك می کنیم که همه برنامه ها در ساحه تعلیم از طرف غرب طرح و دیزاین می شوند و به هدف اجراء به حکومت های دست نشانده غریبها در جهان اسلام سپرده میشوند. و نتایج آن نیز به گونه به بار می آیند که غرب آنرا میخواهد.

این انحراف تعلیمی از دانشمندان مسلمان و حکومتهای مسلمانان يك علاج همه جانبه سنجیده شده و اقدام انقلابی را می خواهد. ولی حکومتهای بیگانه پرور تحمیل شده بر جهان اسلام مانع اینگونه علاج اساسی میگردد.

پس طبیعی خواهد بود که نخست باید فرزندان اصیل و مجاهد این امت به هدف از بین بردن این موانع قیام کنند، اگر چه این کار در يك مرحله عبوری شاید یکمقدار اضطرابات را در کشورهای اسلامی به میان آورد که در نتیجه تدبیر، ثبات، و استقامت رهروان حق خود بخود از بین خواهند رفت.

عرصه تقنین و نظام:

نظام و قوانین در هر کشور حقوق، و جائب و مسؤولیتهای جوامع و افراد را تعیین مینماید، و از بروز فساد و اضطراب در جامعه جلوگیری میکند.

ولی اقامه نظام و تصویب قوانین باید در روشنی دین، فرهنگ، ارزشهای اخلاقی و معنوی، و حقائق و واقعیتهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، و طبیعی جامعه و با در نظر داشت حالت روانی جامعه صورت گیرد، تا نشود که خواسته ها و ضرورت ها به يك شکل باشد، و نظام و قوانین به شکل دیگری به میان آید. که در همچو حالتی وقوع نزاع و کشمکش میان مردم و نظام حاکم يك امر طبیعی می باشد، که در آن صورت از یکطرف مردم برای حفظ

ارزشهای دینی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و دیگر به مبارزه می پردازند، و از جانب دیگر نظام حاکم بر مردم در راه مطالبه تطبیق و رعایت قوانین از فشار و جبر کار می گیرد.

اگر در روشنی فورمول فطری و طبیعی فوق الذکر وضعیت کنونی جهان اسلام را مشاهده کنیم، در می یابیم که از يك قرن به اینسو یک جنگ تلخ و دوامداری در سراسر جهان اسلام میان ملتهای مسلمان ونظامهای حاکم بر آنها جریان دارد، که در یکطرف این جنگ حرکت ها ونهضت های اسلامی و ملتهای مسلمان قرار دارند که انسانها را بندگان الله عزوجل میدانند، و معتقد به این هستند که قانون الهی مصدر سعادت همه بشریت است، و به این باورمند هستند که انسانها آفریده الله عزوجل اند، و الله عزوجل خواسته ها، ضرورت ها، واستعدادهای آنها را نسبت به هر ذات دیگری بهتر میداند، و طبیعی است که قانون فرستاده شده او تعالی نسبت به همه قوانین دیگر بهترین تنظیم کننده و پاسدار امور بشریت می باشد که در راه تطبیق آن ملتهای مسلمان و نهضت های اسلامی در جنگ بقا و یا فناى خود مصروف هستند. و در طرف دیگر این جنگ نظامهای مستبد و یا نظامهای سیکولر و جابری قرار دارند که به دین و خواسته های جامعه مسلمانان هیچ اهمیتی قائل نیستند.

این نظامهای مستبد به منظور غلبه غرب و قوتهای استعماری غربی و به هدف از بین بردن قوانین اسلامی چنان قوانینی را به وجود می آورند که با خواسته های فطری و طبیعی جامعه مسلمان هیچگونه مطابقت ندارند.

درعین حال حکام مستبد به هدف استحکام حاکمیت نظامها و تطبیق قوانین وضعی خود بر ملتهای مسلمان به استعمال همه قوت و فشار ادامه می دهند، و درین راه به هدف کشتن صدها هزار و یا میلیونها مسلمان آزادیخواه به دامن همین قوانینی چنگ میزنند که خود آنرا ساخته اند.

همه قوانین اساسی، حقوقی، مدنی، جنائی، اقتصادی و قوانین دیگر کنونی کشورهای اسلامی تقریباً از يك قرن بدینسو بر اصول و اساسات نظریات غرب استوار اند، که در نتیجه تلاشهای استعماری کشور های غربی بر عالم اسلام

تحمیل شده اند.

در کشورهای جهان اسلام تقریباً همه تصامیم و فیصله های ملی و بین المللی بر اساس قوانین و پیمانهای اتخاذ میگردند که بههدف حفظ و تحقق مصالح غرب وضع شده اند.

در عرصه قوانین نه تنها کشورها به قبول قوانین وارد شده غربی وادار شده اند، بلکه حکومت های کشورهای اسلامی به قبول آن قوانینی نیز ملزم و متعهد گردانیده شده اند که از طرف ملل متحد، مؤسسات جهانی حقوق بشر و سازمانهای جهانی کفری به وجود آمده اند، که در وضع آن احکام شریعت اسلامی و خواسته های جهان اسلام اساساً در نظر گرفته نشده اند.

از طرف دیگر کشورهای غربی، ادارات ملل متحد، شورای امنیت و سایر ادارات غربی به این قوانین وضعی خود چنان قداستی بخشیده اند که قداست قرآن و سنت در مقابل آن از کوچکترین اهمیتی برخوردار نیست .

به طور مثال اگر کاری را که دین به شدت حرام قرار داده، و یا آنرا لازمی دانسته با قوانین حقوق بشر و یا قوانین دیگر جهانی که اساساً به مقصد حفظ و رعایت مصالح غریبهها وضع شده اند مغایرت داشته باشد، در صورت تقابل حتماً قوانین غربی بر احکام شرعی ترجیح داده میشود، و از تطبیق قوانین شرعی ممانعت صورت می گیرد. و اگر کدام کشوری بر تطبیق قوانین شرعی اصرار ورزد، در آنصورت به تعزیرات و ممنوعیت های گوناگون مواجه می گردد، و به هدف از بین بردن نظام شرعی در آن کشور دسائس و کودتاها به راه انداخته می شوند، و یا در آن بمقصد راه اندازی یک جنگ داخلی بعضی از اقلیت ها به بهانه مطالبه حقوق شان تحریک میشوند، و برای جلب حمایت بین المللی از آنها تلاشهای همه جانبه صورت می گیرد.

مفکرین مسلمان در مورد نجات از همچو قوانین و نظامهای غیر فطری و تحمیل شده بعد از تجارب طولانی و مکرر و بعد از صبر و تحمل مسلسل به این نتیجه رسیده اند که راه نجات ازین وضعیت اسفبار تنها قیام انقلابی و جهاد مسلحانه بر ضد این نظامهای استبدادی و بیگانه پروراست، که در نتیجه

آن باید این نظامهای دست نشانده بیگانگان و قوانین نافذ آنها یکسره از میان برداشته شوند، و در عوض آنها نظامها و قوانین اسلامی نافذ گردند. و در عین حال به هدف دفاع از قوانین اسلامی تلاشهای خستگی ناپذیری در ساحات سیاسی، فکری، اجتماعی، نظامی و علمی به راه انداخته شوند.

عرصه نظامی و امنیتی:

نیروهای نظامی و امنیتی هر کشور به این هدف ایجاد می گردند که يك فضای آرام و مطمئن زندگی را برای باشندگان آن کشور تأمین کنند، از سرحدات جغرافیایی و معنوی کشور پاسداری کنند، جلو تجاوز بر کشور و مردم را بگیرند، و در وقت ضرورت برای اثبات حق و دفاع از آن با متانت و مردانگی وارد نبرد شوند.

و همینطور نیروهای امنیتی يك کشور نیز وظیفه دارند که تطبیق قوانین نافذ کشور را تضمین نمایند، جلو هر نوع ظلم و فساد را بگیرند، برای تأمین هر چه بیشتر امنیت مجرمین و مفسدین را تعقیب و مراکز و لانه های فساد را در جامعه جستجو کرده و آنها را از بین ببرند. و همچنان در وقت ضرورت در کنار نیروهای نظامی بر ضد دشمن بجنگند.

يك ارتش نیرومند و قوای امنیتی فعال و بیدار باید قبل از همه بر اساس يك نظام و نصاب منظم و ایدیولوژيك مطابق خواسته های دین، عقیده و فرهنگ کشور و مردم خود تربیه شوند، و به روحیه فداکاری و جان نثاری در راه تحقق این خواسته ها آموزش ببینند، تا آنها خود را به حیث يك اجیر و نوکر در بدل معاش و وظیفه نشناخته، بلکه همیشه به صفت مجاهدین به سر بازی و فداکاری آماده باشند، و مسؤولیتهای خود را بر مبنای ترس از الله عزوجل و حصول مکافات و مجازات از جانب او تعالی انجام دهند.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وسلم لشکریان اصحاب کرامش را به همین روحیه تربیت نموده و آماده فداکاری ساخته بودند، و به همین روحیه و آماده گی توانست تا در وقت کمی گلیم کفر و شرک را از جزیره العرب و مناطق اطرافش برچیده، و به حاکمیت استبدادی يك امپراطوری بزرگ جهانی (فارس) نقطه پایان بگذارد.

لشکر اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم و تابعین آنها که بر عقیده اسلامی استوار بودند نه تنها در مدت کوتاهی يك دولت بزرگ و مقتدری را تشکیل دادند که حدود آن از چین و قفقاز گرفته تا مراکش و هسپانیا توسعه یافته بود، و همه بحر هند و بحیره مدیترانه در قلمروشان بود، بلکه کشورهای بزرگ جهان سعی می نمودند تا به منظور بقای خود حمایت دولت اسلامی را حاصل نمایند. ولی اگر ما امروز به ارتشهای کشورهای جهان اسلام نظری بیافکنیم می بینیم که همه امور این ارتشها برعکس زمان گذشته بر معیارهای بیگانه استوار اند، که مشخصات این ارتشها به شرح ذیل میباشد:

۱ - ارتشهای امروزی کشورهای اسلامی به صورت مجموع از دین و ارزشهای دینی دور نگهداشته شده اند، و در سیستم تربیوی و نصاب تعلیمی آنها دین، عقیده، آخرت، و تایخ عسکری اسلام هیچ جای ندارد. و پیوسته تلاش صورت می گیرد که نیروهای نظامی و امنیتی کشورهای اسلامی بر اساس اصول سیکولرزم (بی دینی) تربیه شوند، تا هیچ احساس مسؤولیت و وفاداری به اسلام در دلهای شان جای نگیرد، که در صورت وفاداری به اسلام شاید آنها اوامر و احکام شرعی را بر فرامین حکام مستبد و بی دین ترجیح دهند، و نظامهای مزدور و غربگرای آنها را سقوط دهند.

۲ - نظامیان کشورهای جهان اسلام از طرف کار شناسان و مربیان نظامی کشورهای استعماری طبق نصاب و معیارهای غربی و یا روسی عملاً آموزش می بینند، و سپس همین افسران نظامی بخاطر فراگیری تحصیلات عالی به کشور های استعماری فرستاده می شوند تا در دانشگاه های نظامی آنها تعلیمات بیاموزند، و درکنار تحصیل در تخصص های نظامی توسط مربیان کافر از هرنوع افکار و تصورات اسلامی (نشستشوی مغزی) نیز شوند.

بارها دیده شده است که افسران تربیت یافته در غرب در کشورهای خود به نفع کشورهای استعماری دست به کودتاها زده اند، و نظامهای ملی و قانونی خود را به هدف تأمین منافع دیگران سقوط داده اند، که بعدها ارتش و نیروهای امنیتی کورکورانه به فرمان همین کودتاچیان عمل کرده اند.

۳ - ارتشهای کشورهای اسلامی طی معاهدات و قراردادهای گوناگون به

کشورهای غربی چنان وابسته گردیده اند که بدون اجازه و مشوره آنها هیچ کاری را انجام داده نمی توانند.

همه اسلحه طیارات، سامان آلات نظامی، و وسائل لوژستیکی ارتشهای جهان اسلام از طرف کشورهای استعماری طی قرار دادهای خاصی آماده می گردند که به هیچ صورت در راه دفاع از اسلام از آنها استفاده صورت نمی گیرد.

۴ - در ارتشهای کنونی تنها آن افسرانی می توانند به رتبه های بلند ارتقا کنند که به طور مکمل از دین و ارزشهای دینی روگردانیده، و مورد اعتماد قوتهای استعماری قرار گرفته باشند. برای ترفیع و ارتقای نظامیان در ارتشها چنان شرایط و معیارهای گذاشته شده اند که افسران دارای اندیشه اسلامی هیچگاه با آن برابر نیایند. و بالفرض اگر در کدام ساحه کدام افسر مسلمان در نتیجه لیاقت نظامی و وظیفوی موفق به رسیدن به کدام رتبه بلند نیز گردد، به بهانه های مختلف از موقف قیادت دور نگهداشته می شود، بدنام می گردد، و یا به اتهام کودتا و یا کدام اتهام دیگری محکوم به اعدام می گردد.

۵ - نیروهای عسکری امروزه جهان اسلام به عوض اینکه از کشورها و مقدسات خود دفاع نمایند، و همچنان نیروهای امنیتی نیز بجای اینکه جلو مجرمین و مفسدین را بگیرند، و مردم صالح جامعه را از شر عناصر شریر و ظالم نجات دهند، برعکس این همه آنها خود برضد ملت های خود می جنگند، و به خواست و فرمان بیگانگان از اعمال نیروی نظامی بر ضد ملت های خود کار می گیرند، بر آنها بم می ریزند، آنها را به زندان می افکنند، و یا مجبور به ترك خانه و قریه شان می گردانند.

نیروهای امنیتی نیز در کنار عناصر مجرم، مفسد، غدار، خائن ملی و اشاعه کنندگان فحشاء قرار می گیرند. و در مقابل این همه مردم صالح جامعه، علماء، مجاهدین، متنفذین ملی و شخصیت های اسلامی را می بندند، میکشند، و یا آنها را به تاریکیهای زندان می افکنند.

همین قوتها با استفاده از سلاح و نیرو مردم را از رجوع به اسلام باز می دارند، و داعیان مسلمان، و مجاهدین و مدافعین اسلام را گرفتار نموده و آنها را در مقابل چند پول ناچیز به کشورهای کفری محارب می فروشند.

اینها همه این جنایات را به این علت انجام می دهند که به دست و فکر و نصاب دیگران و برای تحقق اهداف دیگران تربیه شده اند.

۶ - بارها دیده شده است که نظامیان کشور های اسلامی در وقت تجاوز بیگانگان بجای دفاع از دین و ملت و مقاومت در مقابل دشمنان در کنار متجاوزین قرار گرفته اند، و به فرمان آنها برضد ملت خود جنگیده اند، و برای بقا و دوام تسلط مستعمرین و استعمار در حالت غلامی قربانی نیز داده اند که روستنترین مثال آن ایستادن نیروهای نظامی افغان درکنار روسها میباشد . و اکنون بار دیگر می بینیم که بقایای همان نیروها و ملیشه ها در کنار امریکایی ها قرار گرفته، و در بدل چند دالر ذلیلانه تحت فرمان صلیبی ها به جنگ علیه ملت خود مصروف هستند.

وقتیکه این حال نیروهای نظامی وارگانهای امنیتی کشورهای اسلامی باشد، پس طبیعی خواهد بود که جوانان با احساس وغیور، وشیفته گان دین و آزادی ملت های مسلمان به نیت ایجادیک تبدیلی مثبت برضد اینگونه نیروها وارگانهای امنیتی به جهاد مسلحانه دست بزنند. اگر چه این کار برای آنها خیلی سنگین نیز تمام شود. زیرا آنها برای بیرون رفت ازین ذلت راه دیگری ندارند. چون ارتشهای سیکولر (بی دین) وجنرالان دست پرورده بیگانگان، وحکومت های دست نشاندۀ اجنبیها، وسردمداران همچوحکومتها نه خود به حرف عقل ومنطق گوش میدهند، و نه هم باداران استعماری شان به آنها اجازه شنیدن حرف مردم مسلمان را میدهند.

عرصۀ اعلام:

اعلام مسؤولیت اطلاع رسانی و آگاهی دهی عمومی و راهنمایی اجتماعی را در جامعه به عهده دارد. به این معنی که اعلام باید برای ارتقای فکری همه طبقات جامعه کار کند. مردم را از اوضاع و حالات باخبر سازد. افراد، نهادهای اجتماعی و ادارات را به مسؤولیتهای شان در قبال پاسداری و دفاع از ارزشهای دینی، ملی، اجتماعی و فرهنگی متوجه سازد. عملکرد حکام و مسؤولین امور را به شکل شایسته و مثبت مراقبت نماید. افراد با استعداد جامعه را به سوی ابتکارات

فکری و ادبی تحریک نماید، و هم برای تنمیه ذوق ترفیهی جامعه آن مواد ادبی را به میان آرد که عواطف و احساسات را در افراد جامعه بسوی خیر و اهداف علیای انسانی موج ساخته، و تنفر و انزجار از هر نوع شر، ظلم، و ابتذال را در قلبهای مردم برای هر وقت زنده نگهدارد.

اعلام در عصر حاضر به پیشرفته ترین مرحله در تاریخ خود رسیده که عموماً به سه صنف ذیل تقسیم می گردد:

الف - اعلام چاپی:

اعلام چاپی مانند کتاب، مجله، اخبار و غیره که به پیمانه وسیع و به شکل رنگین و ویرایش زیبای عصری چاپ می گردند، و تقریباً به دست همه افراد خواننده جامعه می رسند. و اینکه یک قسمتی از افراد جامعه ناخوان هستند برای آنها اعلام صوتی، و تصویری ایجاد شده است.

ب - اعلام صوتی:

اعلام صوتی مانند رادیو، کست ها، و وسائل مشابه آن که پیام خود را به تمام آسانی بگوش هر فرد و هر خانواده می رسانند، و بر آنها تأثیر می گذارد، که درین راستا (رادیو) نسبت به همه وسائل دیگر مهمتر است، چون پیام خود را به همه شهرها، کوه ها، دشتهای، جنگلها، خشکه و دریا در هر جا می رساند.

ج - اعلام تصویری:

اعلام تصویری مانند تلویزون، سینما، تیاتر، سی دی پلیر، کمپیوتر، ویدئو فون، ستلایت، انترنت، فیسبوک و سائل غیره که هر صحنه را به شکل بسیار مؤثر و به کیفیت عالی، و بصورت زنده جلو مردم می گذارد، و بینندگان را مستقیماً تحت تأثیر خود قرار می دهد.

به هر اندازه که انواع اعلام زیاد می گردند، و کیفیت آنها پیشرفته تر میگردد، به همان اندازه ساحت تأثیر و نفوذ آنها نیز گسترده تر می شود.

در دنیای امروز زمام امور و کنترل هر نوع اعلام اکثراً در دست صهیونیزم بین المللی و دول استعماری قرار دارد، که به سطح منطقه نیز تقریباً همه دولتهای

اسلامی و اعلام آنها را تحت تأثیر خود قرار داده است. در خطرناکترین کتاب صهیونیسم جهانی (پروتوکول های یهودی) که مجموعه از نظریات و پلانهای کارشناسان صهیونی به هدف تسخیر و کنترل جهان است چنین آمده است: (اعلام در همه دنیا در جنگ ما قرار دارد. اگر در کدام گوشه کدام جریده آزاد نیز باقی مانده باشد قابل تشویش نیست، آنرا هم به شکلی از اشکال برای پیش برد اهداف خود استخدام خواهیم کرد).

همینطور در جای دیگری می نویسد:

((همه ارگانهای نشراتی دنیا، و همه ادارات تأثیرگذاری فکری باید در کنترل ما باشند، اگر کدام اداره با ما مخالفت ورزد، برای مسدود نمودن آن از راه های قانونی استفاده خواهیم کرد)).

همچنان می نویسد: (در جهان مجالات و جراید زیادی وجود دارند که ظاهراً افکار و نظریات گوناگون را بنشر می سپارند، اما در پشت پرده برای اهداف ما کار میکنند).^۱

پس اگر حالت عملی و واقعی همه اقسام و اشکال اعلام را در کشورهای اسلامی تحت مذاقه قرار دهیم، می بینیم که اعلام کشورهای اسلامی بجای اینکه برای مصالح و اهداف مسلمانان فعالیت کند، بالعکس برای تأمین اهداف سیاسی، فکری، اجتماعی، اقتصادی و اهداف استراتژیکی غرب به فعالیت مصروف است.

امروز کشورهای اسلامی تلویزیونها دارند، اما بجای اینکه ارزشهای اسلامی و ملی را به مردم معرفی نمایند، طرز زندگی غرب را شب و روز به مسلمانان تلقین میکنند، و چنان صحنه ها و پروگرامها را نشر می نمایند که بینندگان مسلمان را از ارزشهای اسلامی و اصالت ملی و تاریخی خود بیگانه می سازند، و آنها را به جنس، هوس، فیشن، و تقلید از جوامع غربی دلگرم و مبتلا

۱ - (انسایکلوپیدیای مختصر ادیان ومذاهب معاصر جهان) بحث صهیونیسم ج ۱ صفحه ۳۶ -

مینمایند. و پسران و دختران جوان را تحت نام آزادی بسوی سرکشی از اصول و ضوابط جامعه فرا می خوانند.

همچنان کشورهای اسلامی رادیوها دارند، ولی نشرات آنها مانند نشرات تلویزیونی در همه جوانب زندگی مطالب و برنامه های بیگانگان را به نشر می سپارند، و اگر کدام برنامه را در رابطه با اسلام نشر هم نمایند، آن نیز ناقص و سطحی عیارگردیده می باشد که از موضوعات اساسی چون حاکمیت اسلام، نظام اسلامی و عقاید صحیحیه در آن چیزی نمی باشد.

گذشته ازین مفاهیم اسلامی ناب توسط همچو پروگرامهای نام نهاد اسلامی تحریف می گردند، و چیزهای به نام اسلام معرفی می گردند که اسلام از آن مبرا میباشد.

در کنار رادیوها و تلویزیونها وسائل اعلام چاپی مانند جراید، مجلات، نشریه ها، ناولها و غیره نیز وجود دارند که تقریباً نود و پنج فیصد این نشرات از طرف مؤسسات و نویسندگانی غربگرا که سیکولریزم (بی دینی) را به حیث عقیده قبول کرده اند به نشر می رسند.

این افراد بر اساس اصول سیکولریزم هیچ نقشی را برای (دین) و (شریعت) در دولت و زندگی اجتماعی مردم قائل نیستند. و در عین حال همینها به (دیموکراسی غربی) و به (حقوق و آزادیها به شیوه غربی) به چنان قداستی قائل هستند که بالاتر از قداست دین و شریعت است، و شب و روز درین مورد می کوشند که چگونه این ارزشها و مفاهیم وارداتی غربی را بر اذهان مسلمانان تحمیل کنند.

غربیها يك سلاح خطرناکی را که عبارت از (آزادی بیان) می باشد به دست این غربگراها داده اند تا همه مقدسات اسلامی و ارزشهای شرعی را به بهانه آن مورد هجوم قرار دهند.

شعار (آزادی بیان) سلاحی است که فرهنگیان و قلم بدستان غربگرا از آن بر ضد مقدسات اسلامی کار میگیرند، ولی زمانیکه نفرت و انزجار مردم مسلمان علیه جنایات فکری آنها به حرکت آید، در آن وقت دیده میشود که جهان غرب،

و نظامهای سیکولر حاکم بر کشورهای اسلامی به دلیل (آزادی بیان) این مجرمین را برائت میدهند، و بیشرمانه از آنها دفاع می نمایند.

در ساحةٔ اعلام نه تنها اینکه فساد از داخل بر جهان اسلام مسلط است، بلکه از خارج نیز همه روزه هزارها ساعت نشرات رادیویی و تلویزونی ای بیگانه کشورهای اسلامی را تحت پوشش قرار می دهند، و بههدف تبدیل نمودن مسیر فکری فرزندان امت اسلامی مصروف کار می باشند.

شبکه انترنت و فیسبوک و کیبل نوری تسلط غریبها را بر مجال فکری و اخلاقی کشورهای اسلامی هر چه بیشتر آسان و همه جانبه ساخته است.

در جهان اسلام امروز نه تنها اینکه سنگرهای اعلامی مسلمانان خالی اند، بلکه برای پر کردن این سنگر های خالی کوششهای مؤثری نیز انجام نمی یابند، که این يك تراژیدی دیگری از تراژیدی های حرکت ها و نهضت های اسلامی است.

علت عقب مانده گی مسلمانان امروز در عرصهٔ اعلام و مطبوعات اینست که مسیر اصلی خود را ترك کرده، و درین مجال نیز معیارهای بیگانگان را پذیرفته اند.

عرصهٔ زندگی اجتماعی و فرهنگی:

هر قوم و ملتی در جهان دارای يك فرهنگ و يك شکل مخصوصی از زندگی اجتماعی خود میباشد، که شمایل مخصوص آنها مظهر شناخت اجتماعی ایشان می باشد. و ملتهای که معتقد به ادیان باشند همیشه تلاش می ورزند تا تشخیص ملی ایشان نیز از دیگران مستقل باشد، و در کدام قوم و ملت دیگری منحل نگردند.

اگر مردم يك ملت لباس، فرهنگ، و مشخصات دیگر شناسائی خویش را از دست دهند در آن صورت آنها هر چند هوشیار، باسواد، و از لحاظ مادی پیشرفته هم باشند باز هم به آنها به دیدهٔ يك ملت مستقل نگریسته نمیشود.

مسلمانان نیز باید میان اقوام دیگر جهان از خود يك فرهنگ و شکل مخصوص زندگی اجتماعی داشته باشند، که به آن فرق و امتیاز خود را از اقوام کافر ثابت

نمایند. اگر این فرق از میان رود، در آنصورت مسلمانان از لحاظ مظهر هیچ فرقی با کفار نخواهند داشت.

فرهنگ، طرز زندگی، لباس، عادات، رواجها، جشنها و تجلیل از روزهای خاص هر قوم به دین، اعتقادات، اخلاق، اصالت تاریخی و موقعیت جغرافیایی آن ملت بستگی داشته میباشد، که ترك آنها در حقیقت بمعنای بیگانه شدن از خود، و از ارزشهای ملت خود میباشد.

از روزیکه کشور های جهان اسلام تحت استعمار غرب قرار گرفته اند، از همان زمان بدینسو غریبهها تلاش کرده اند تا مسلمانان را از لحاظ اجتماعی و فرهنگی دنباله رو خود قرار دهند. و کشور های استعماری ازین کار سه هدف مهم ذیل دارند:

الف - تغییر فرهنگ مسلمانان:

فرهنگ مسلمانان يك فرهنگ اسلامی است، و معیار (درست بودن) و (نادرست بودن) اشیاء و افعال در آن شریعت اسلامی است.

غربی ها می خواهند مسلمانان را از فرهنگ و طرز زندگی اجتماعی اسلامی خود بیگانه سازند، و همه داشته های فرهنگی و اجتماعی مسلمانان را پسمانده، ارتجاعی، و نا سازگار با اوضاع امروز جهان معرفی نمایند. و در مقابل آن مسلمانان را به پذیرفتن فرهنگ، عادات، رواجها، لباس و طرز زندگی غرب تشویق میکنند، و سعی میکنند با این کار میان اسلام و مسلمانان فاصله ایجاد کنند، که این یکی از اهداف اساسی غرب میباشد.

ب - نفرت زدایی میان مسلمانان و کفار:

زمانیکه زندگی اجتماعی و کلتوری مسلمانان و غریبهها یکسان گردد، و غریبهها برای مسلمانان در عرصه اجتماعی و کلتوری حیثیت الگو و نمونه را کسب کنند، طبیعی است که در آن صورت نفرتیکه در قلب مسلمانان در برابر مسیحیها و یهودیها وجود دارد خود بخود از بین میرود، و آنها برایشان دشمنان نه، بلکه دوستان و استادان تمدن و ترقی معلوم میشوند، که باید از آنها تقلید

و متابعت صورت گیرد، نه اینکه با آنها دشمنی شود، در حالیکه الله عزوجل آنها را به مسلمانان بحیث دشمنان معرفی نموده، و مسلمانان را از دوستی با آنها منع فرموده، طوریکه الله عزوجل می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ المائدة / ۵۱

ترجمه: (ای مومنان! یهود و نصاری را به دوستی مگیرید، بعضی آنها دوست بعضی دیگر شان هستند، و اگر کسی از شما آنها را به دوستی گرفت او نیز از (جمع) آنهاست، الله عزوجل قوم ظالم را هدایت نمیکند).

غربی ها میخواهند از طریق پخش فرهنگ و عادات و رواجهای اجتماعی خود مسلمانان را دنباله رو خود قرار دهند، و به همین مقصد اعلام و مطبوعات غرب مسلمانان را به بزرگداشت و تجلیل از روزهای فرهنگی و اجتماعی غربی نه تنها تشویق می کند، بلکه غربیها روزها، عادات و مناسبات خود را از طریق مؤسسه ملل متحد، یونیسکو، و ادارات دیگر بین المللی غربی بحیث روزهای جهانی قرار داده اند، که باید همه ملل جهان آنها را احترام نمایند، و به تجلیل از آن بپردازند. از همین جهت غرب و در رأس آن امریکا فرهنگ خود را بنام (فرهنگ جهانی) و نظام خود را بنام (نظام جهانی) می خواند.

امروز ما با کمال تأسف می بینیم که مسلمانان نیز زندگی خود را درعرصه فرهنگ و رسوم و رواجهای اجتماعی مطابق معیارهای بیگانه به پیش میبرند، که این خود يك عامل دیگری از عوامل ذلت امت اسلامی را تشکیل میدهد.

ج - تبدیل جهان اسلام به بازار مصرفی تولیدات غرب:

کشورهای غربی میخواهند تا با پخش و نشر فرهنگ، مود، فیشن، و عادات غربی در جهان اسلام ضرورتهای زندگی مسلمانان را چون ضرورتهای زندگی غربیها سازند.

و سپس برای جابجایی همچو ضرورتهای وارداتی در زندگی مسلمانان صنعت و فابریکه های غرب را انکشاف دهند. و به این ترتیب کشورهای اسلامی را

برای خود به يك بازار مصرفی و استهلاکی جدید تبدیل نمایند. در نهایت این بحث به این نتیجه می‌رسیم که: تا زمانی که مسلمانان در همه جوانب زندگی دوباره به معیارهای اسلامی خود بر نگردند، و از تقلید کورکورانه غرب خود را نجات ندهند، هرگز ازین ذلت نجات نخواهند یافت. زیرا الله عزوجل در حالت هیچ قومی دگرگونی مثبت را تا آن زمانی نمی آورد که آن قوم خود در عملکرد، عقاید، نظریات، فرهنگ، عادات و رواجهای خویش تبدیلی مثبت را نیاورد.

دیموکراسی کفر است یا اسلام ؟

تسخیر ملتها به بهانه تحکیم دیموکراسی

از جمله اصطلاحاتی که بعد از تجاوز امریکا بر افغانستان در فرهنگ سیاسی و فکری این تجاوز زیاد تر رواج یافته یکی هم اصطلاح (دیموکراسی) است. زیرا وسایل اعلام و مؤسسات سیاسی و اجتماعی غرب، حکومت دست نشاندۀ غریبها در افغانستان، و همه مؤسسات و شخصیت‌های غربگرای که در افغانستان مشغول به پخش مفاهیم غربی اند بیشتر از هر اندیشه دیگر در افغانستان برای دیموکراسی و تنفیذ آن کار میکنند.

اینکه اکثریت ملت مؤمن افغان تا هنوز از شناسایی مفهوم اصلی دیموکراسی و فلسفۀ این پدیده شیطانی به شکل حقیقی اش ناخبر است، چون حکام و سیاسیون سیکولر بجای معرفی مفاهیم اصلی دیموکراسی غرب به مقصد فریب دادن مردم مسلمان از آن به کلمات و اصطلاحات دیگری چون آزادی، عدالت، مساوات، حقوق بشر، جامعه مدنی، قانونیت، ترقی، تحمل و هم پذیری تعبیر کرده اند. همین علت است که قسمتی زیادی از مردم افغانستان از شنیدن و پذیرفتن آن احساس حرج نمیکند، و حتی تلاش برای نشر و تطبیق آنرا کفر و یا گناه هم نمیدانند.

در کنار ابهام در مورد مفاهیم اصلی دیموکراسی يك عامل دیگری که در زدودن نفرت از دل‌های مسلمانان در مقابل دیموکراسی نقش مهم دارد آن وجود عدۀ از ملانماها، شیخ‌ها، پیرها، حضرتها، و رهبران منحرف جهادی در کنار دیموکراتها است که دین، ایمان، غیرت، جهاد و استقلال خود را در عوض چند دالر و یا کدام منصبی فروخته اند، ولی تا هنوز شکل و مظهر عوام فریبانه خود را تغییر نداده اند.

در حقیقت امریکایی‌های اشغالگر آنها را به همین منظور استخدام نموده اند، تا با شکل و قیافۀ مذهبی و وجاهت روحانی آنها حقیقت کفری دیموکراسی را از مردم بیوشانند.

دیروز کمونستها نیز کمونیزم را به افغانها بنام عدالت اجتماعی، مساوات

انسانی، و حرکت مترقی و کارگری معرفی نموده بودند. آنها نیز قضیه انکار از دین، و الحاد کمونیزم را در همین مفاهیم و اصطلاحات از عامه مردم پنهان نگهداشته بودند.

دیروز اگر مفاهیم اصلی کمونیزم قبل از حاکم شدنش بر مسلمانان به آنها به پیمانه وسیع و به صورت مؤثر معرفی می گردید، شاید ده ها هزار جوان ما زیر بیرق آن نمی ایستادند، و نه هم در برابر پدران، برادران، و مجاهدین به نفع کمونیزم می جنگیدند.

اینکه امروز امریکاییها و ائتلافیان آنها میخواهند دیموکراسی را جبراً بر همه جهان تحمیل کنند درین راه هزارها میلیارد دالر را به مصرف میرسانند، هزارها مؤسسه و صدها هزار سپاهی و ده ها حکومت تحمیل شده را برای تحقق این هدف به کار انداخته اند تا دیموکراسی را بر کشور های اسلامی تحمیل نمایند. امریکاییها در راه تحکیم دیموکراسی شان در عراق بیشتر از هفتصد هزار، و در افغانستان اضافه تر از یکصد هزار، و در صومالیا ده ها هزار مردم را کشتند، و تا هنوز هم کشتن مردم در راه تحکیم دیموکراسی و بمقصد از میان برداشتن عوامل و عناصری که سد راه دیموکراسی قرار میگیرند ادامه دارد.

همه این موضوعات باید ما افغانها را وادارد تا دیموکراسی غربی را به صورت عمیق مطالعه نماییم، از فلسفه آن مطلع شویم، بدانیم که آیا دیموکراسی کفر است یا اسلام؟

شناخت دیموکراسی برای ما ازین جهت هم مهم است که امریکاییها حتماً روزی از سر زمین ما رفتنی هستند، ولی دیموکراتان، و افکار دیموکراتیک را من حیث خلف و میراث خود درینجا باقی خواهند گذاشت. و سپس همین دیموکراتان محلی تلاشهای شانرا در راه جلوگیری از حاکمیت اسلام به شیوه های مختلف دوام خواهند داد. و برای همین هدف امریکاییها سعی میکنند تا میان مجاهدین گروهی را بنام (میانه روها) ایجاد کنند، تا در آینده یکجا با دیموکراتان در يك نظام مشترك کار کنند، و از طریق اجرای دسیسه ها و معامله گریها راه رسیدن به حکومت را بر رخ مجاهدین مخلصی که برای قیام

حکومت خالص اسلامی در افغانستان کار میکنند سد نمایند.

در این بحث ما تلاش نموده ایم تا سخن در مورد دیموکراسی را در محدودهٔ دو بخش ذیل متمرکز سازیم:

اول - معرفی دیموکراسی.

دوم - مناقشهٔ دیموکراسی و دلایل تکفیر آن.

قبل از حکم بر هر نظریه و عقیده این موضوع بسیار مهم است که همان نظریه به صورت همه جانبه اش شناخته شود، و همه جوانب تاریخی، فلسفی، واقعی، و عملی آن ارزیابی گردد، تا در نتیجهٔ وضاحت تمام و در روشنی دلایل قانع کننده بر آن حکم صادر گردد.

از لحاظ اصولی این نیز لازم است که در مورد حکم بر هر نظریه باید همان نظریه به صورت اصلی اش مورد بررسی قرار گیرد. به این معنی که اگر کسی میخواهد در مورد اسلام تحقیق و یا بر آن حکم کند، باید بر آن اسلام حکم کند که از طرف الله ﷻ بر محمد صلی الله علیه وسلم در مکه و مدینه نازل شده، و به شکل قرآنکریم، احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم و فهم و برداشت مسلمانان همان زمانه (سلف صالحین) محفوظ است. نه اسلامیکه آنرا کدام مرکزی از مراکز تحقیقاتی و یا تبلیغاتی غربی ایجاد و تدوین نموده باشد.

همچنان اگر در مورد (دیموکراسی) بحث صورت می گیرد، و یا بر آن حکم صادر میگردد، باید بر آن دیموکراسی ای حکم شود که غرب خود آنرا به میان آورده، برایش اصول وضع نموده، و در آنجا آنرا تطبیق نموده است. نه دیموکراسی ای که مفکرین غربگرای منسوب به اسلام آنرا در نتیجه پیوندکاری با اسلام به میان آورده اند.

اگر این اصل رعایت نگردد، در آنصورت هیچ چیز به صورت اصلی و حقیقی اش معلوم نمی گردد، و شاید حکم بر غیر موضعش صادر گردد، که نباید چنین شود.

و برای اینکه بحث خود را در مورد دیموکراسی به شکل واضح و مرتب در خدمت خوانندگان عزیز تقدیم نموده باشیم، آنرا به دو بخش تقسیم می

نمایم، که بخش اول آن تعریف مختصر از دیموکراسی، و بخش دوم آن مناقشه دیموکراسی از نظر اسلام، و دلائل تکفیر آن میباشد.

بخش اول - تعریف دیموکراسی

دیموکراسی کلمه مرکبی است که از لحاظ لغوی از دو کلمه زبان یونان باستان اشتقاق یافته، که یکی آن (دیموس) Demos به معنای مردم، و دیگرش (کراتوس) Cratos به معنای حکم است، که معنای ترکیبی هر دو (مردم سالاری) و یا (حاکمیت مردم) میباشد. و اصطلاحاً غربیها دیموکراسی را چنین تعریف نموده اند:

Government of the People by the People for the People.

(حکومت مردم، توسط مردم، برای مردم).

حکومت و یا حاکمیت دو شاخه دارد که یکی قوانین و دیگرش تنفیذ قوانین میباشد.

به این معنا که وضع قوانین در هر بخش زندگی، و انتخاب حاکم در نظام دیموکراسی از جانب خود مردم صورت میگیرد. و مصدر قوانین در آن آرای مردم میباشد.

در دیموکراسی هیچ جایگاهی برای (دین) یا (رسالت آسمانی) وجود ندارد.

با در نظر داشت حاصل تعریف لغوی و اصطلاحی فوق الذکر تعریف جامع دیموکراسی به شکل ذیل بدست می آید:

(دیموکراسی عبارت از آن نظام سیاسی، اجتماعی، و فکری غیر دینی ای است که در آن حاکمیت، تشریع، و فیصله از جانب مردم، توسط مردم، و برای مردم در قالب آرای (اکثریت) به دور از هر نوع قید و بند دینی اجراء می گردد).

مبنای فکری دیموکراسی:

دیموکراسی معاصر زاده افکار و محیط غرب است. و غربیها به طور اجتماعی تا هنوز هیچ دین الهی را به شکل کامل و سالم آن ندیده اند. چون یهودیت تنها دین بنی اسرائیل بود، و آنها نمی خواستند که ملل دیگر را به دین خود دعوت

نمایند. و مسیحیت نیز زمانی به غرب رسید که توسط (پاول) یهودی تحریف شده بود، و (تثلیث) در آن جای (توحید) را گرفته بود.

مسیحیت تحریف شده در مورد ارتباط انسان با پروردگارش یکمقدار رهنمائی های در خود داشت، اما در مورد تعامل انسانها با همدیگر (شریعت) و (قوانین) نداشت. و مردم در غرب زندگی سیاسی، اجتماعی، و امور اقتصادی شانرا مطابق قوانین و اعراف (رومانی) و (یونانی) عیار نموده بودند که این کار در ذهن جامعه غربی از قدیم الایام این باور را ایجاد کرده بود که دین در امور زندگی و نظام دخل و غرضی ندارد.

خالیهایی را که دین مسیحیت به علت عدم موجودیت قوانین در امور زندگی و مسائل اجتماعی ایجاد کرده بود پادشاهان، نخبه گان و سرمایه داران آنرا با قوانین وضعی از جانب خود پُر نموده بودند. آنها چنان قوانینی را وضع کرده بودند که اکثریت افراد جامعه را به نامها و اشکال گوناگون در خدمت چند پادشاه و فیودال مسخر نموده بود. پادشاهان حاکمیت بر مردم را حق میدانستند که از جانب الله ﷻ به آنها داده شده، نه اینکه از جانب مردم در نتیجه کدام تعهد و یا بیعتی به صورت امانت به آنها سپرده شده باشد.

کلیسا از یکطرف قانون و شریعتی برای تنظیم امور زندگی نداشت، و از جانب دیگر علم، دین، تفکر و عقل را در انحصار خود در آورده بود، و به چنان مرحله از استبداد فکری رسیده بود که هر کسیکه کدام نظریه را که طرف تأیید کلیسا قرار نمیداشت تقدیم میکرد فوراً (کافر) خوانده میشد و از رحمت الله ﷻ محروم شمرده میشد، و به جرم بغاوت از دین محکوم می گردید.

تصور تحریف شده و نا معقول کلیسا از دین از یکطرف، و نظام جابرانه شاهی از طرف دیگر مردم را در اروپا از دین، رسالت و نظامهای شاهی متنفر ساخت، و بر روی مفکرین عصر نوین (عصر تنویر) دروازه الحاد (انکار از دین) را باز کرد که آنها به جای (دین) اراده مردم را به صورت مطلق مصدر قوانین گردانیدند، و به عوض (وحی) الهی (عقل) را معیار شناخت (حق) و (ناحق) قرار دادند.

اروپاییان از لحاظ فکری در مورد دین به دو گروه تقسیم شدند، یک گروه به صورت کلی ازدین، رسالت و روحانیت انکار نمود، که این تفکر بعدها شکل کمونیزم را بخود گرفت. و گروه دیگری به وجود دین تنها در محدوده (ضمیر شخصی) افراد اعتراف نمود. بدین معنی که (دین) نزد آنها تنها رابطه ایست میان فرد و معبودش، و در امور زندگی و نظام هیچ دخلی ندارد. و انسان در ایجاد قوانین برای زندگی خود آزادی مطلق دارد. که این طرز دید بعدها به نام (سیکولرزم) یا (جدایی دین از زندگی و دولت) شناخته شد. و همین نظریه اساس فکری (دیموکراسی) را تشکیل میدهد.

فیلسوفان مشهور دیموکراسی معاصر هر يك (توماس هوبز)، (جان لاک) و (جان جاک روسو) این اساس را برای دیموکراسی در شکل فلسفه Social Contac (پیمان اجتماعی) تقدیم نمودند که خلاصه آن به شکل ذیل است:

فیلسوفان مذکور میگویند: (انسانها در زمان قدیم به شکل فطری و طبیعی حیات خود را به سر میبردند، زندگی آنها در آن وقت نامنظم بود، هیچ قانون و دولتی نداشتند تا امور آنها را تنظیم کند، بعدها مردم به داشتن قانون و حکومت ضرورت احساس کردند، و برای ساختن نظام و قانون با هم جمع شدند، و با گذشتن از یک سلسله آزادیهای شخصی در میان خود يك پیمان اجتماعی (Social Contac) را ایجاد کردند، که بعدها شکل حکومت و قانون را به خود گرفت، و به این ترتیب تصور قانون و حکومت از اراده مردم به میان آمد).

نظریه فوق الذکر بر مبنای انکار از الله ﷻ، از پیامبرانش، و از ادیان الهی استوار است. بدین معنی که (نعوذبالله) نه الله ﷻ وجود دارد، و نه مردم را آفریده، و نه هم به آنها نظام، قوانین و پیامبران را فرستاده است. و یا اینکه الله ﷻ خالق انسانها است، ولی غیر از آفریدن کاری دیگری نکرده، نه پیامبران فرستاده، و نه ادیان نازل کرده، و نه انسانها را شیوه تنظیم زندگی تعلیم داده است. اگر اینها را کرده می بود پس در آنصورت به (Social Contac) (پیمان اجتماعی) فیلسوفان دیموکراسی چه ضرورت بود؟

اصول دیموکراسی:

دیموکراسی غربی بر دو اصل اساسی استوار است که با فقدان آن دو، و یا فقدان یکی از آنها هیچ جامعه و یا نظامی دیموکراتیک شمرده نمی شود. آن دو اصل عبارت اند از:

۱ - اصل سیادت (حاکمیت).

۲ - اصل حقوق و آزادیها.

و هر یکی از این دو اصل فوق الذکر از خود خصوصیات و مشخصات علیحده دارد که آنرا به طور فشرده در سطور ذیل یاد آوری می نمایم:

اصل اول - سیادت یا (حاکمیت اعلی):

تعریف سیادت: (سیادت یا حاکمیت آن سلطه مطلقه علیا است که به صورت مستقل حق صدور حکم را بر اشیاء و افعال دارا باشد).

تعریف دیگری چنین می گوید: (سیادت آن سلطه مطلقه علیای امر و نهی است که نه سلطه دیگری مساوی با وی، و نه بلندتر از او وجود داشته باشد).

اصل سیادت (حاکمیت علیا) در دیموکراسی بر دو شق ذیل استوار است:

الف - بخش تقنین یا (تشریع): یعنی قانون و یا شریعتی که فیصله میان مردم طبق آن صورت میگیرد.

ب - بخش تنفیذ: یعنی قوه مجریه قانون (حاکم) و چگونگی رسیدن به حاکمیت.

خصوصیات قوه مقننه در دیموکراسی:

خصوصیات تقنین (تشریع) در دیموکراسی قرار ذیل اند:

۱ - سیادت (حاکمیت علیا) به طور مطلق حق مردم است. یعنی آن حاکمیتی که هیچ حاکمیتی بالاتر از آن وجود ندارد حق مردم است، نه حق الله ﷻ.

۲ - اراده مردم مقدس است. یعنی هیچ اراده نمی تواند اراده مردم را رد کند، و یا بر آن اعتراض نماید. هر چه را مردم بخواهند همان حق و درست است.

۳ - رأی (اکثریت) معیار راستین شناختن حق میباشد. به این معنی که همه

مردم شاید بر يك امر متفق نباشند، ولی اگر اکثریت آنها بر آن اتفاق نمایند، همین اتفاق اکثریت (میعار حق و درست بودن) آن امر می باشد.

۴ - عقل یگانه مصدر قوانین است. یعنی در ایجاد قوانین، و صدور احکام (وحی) هیچ نقشی ندارد.

هر چه را که عقل (خوب) پندارد همان (خوب) و (حق) است، و هر چه راکه عقل (بد) پندارد آن (بد) و (باطل) است.

اینکه همه مردم در زمان واحد (مقنن) شده نمی توانند، پس باید مردم عده را به پارلمان معرفی نمایند که به نمایندگی و وکالت از آنها قوانین بسازند، و امور حکومت را پیش ببرند، که به این ترتیب انتخابات عمومی برای تعیین حکومت داران و قانون سازان شاخه دوم حاکمیت یعنی بخش (قوه اجرائیه) را تشکیل می دهد.

خصوصیات قوه اجرائیه (حکومت) در دیموکراسی:

۱ - حکومت از طرف اکثریت مردم، و از طریق انتخابات عمومی به میان می آید.

۲ - انتخابات بر اساس قانونی برگزار میگردد که (دین) در آن هیچ نقشی نداشته باشد.

۳ - همه باشندگان اصلی يك کشور در انتخابات حقوق سیاسی یکسان دارند. یعنی هر فرد اگرچه پیرو هر (دین) و (مذهبی) باشد با سایر اتباع همین کشور حقوق سیاسی مشترك و مساوی دارد. (دین) در میان آنها عامل برتری (تفاضل) شده نمی تواند، و در انتخابات معیار (مسلمان بودن) و یا (کافر بودن)، (زن بودن) و یا (مرد بودن) مطرح نیست، همه با هم یکسان حق (رأی دهی) و حق (کاندید شدن) را دارند.

۴ - در انتخابات عقل، علم، تجربه، تقوی، و صالح بودن هیچ ارزشی ندارند. به این معنی که رأی يك شخص (جاهل) با رأی يك شخص (عالم) مساوی شناخته میشود.

همچنین هیچ فرقی میان رأی يك انسان (ذکی) و (هوشیار) و رأی يك انسان (غبی) و (احمق) وجود داشته نمی باشد.

به همین شکل رأی يك انسان با تجربه و شخصیت خبیر سیاسی و ملی با رأی يك فردیکه هیچ تجربه و خبره نداشته باشد، و تنها در شمار انسانها می آید هیچ فرقی ندارد.

در انتخابات يك انسان صالح، متقی، باعفت و محسن، و يك فرد مرتشی، زانی، قاتل، لوطی، دزد و حرامکار هردو از حقوق سیاسی کاملاً مساوی برخوردار هستند.

۵ - کاندیدان باید در انتخابات مصاریف هنگفتی نمایند، ماه ها و سالها کمپاین تبلیغاتی به راه بیندازند، تا مردم را به رأی دادن به نفع خود تشویق نمایند.

۶ - پیروان هر نظریه و اندیشه که در نتیجه انتخابات به حاکمیت برسند، دیگران همه باید حکومت آنها را بپذیرند، و برخلاف آنها هیچ قیامی نکنند. اما اپوزیسیون (حزب مخالف) میتواند بر بعضی از علمکردها و اقدامات حکومت در محدوده دیموکراسی اعتراض نماید.

اصل دوم - حقوق و آزادیها:

اصل حقوق و آزادیها در دیموکراسی بعد از اصل حاکمیت اصل دوم دیموکراسی شمرده می شود. و در صورت عدم تطبیق این اصل دیموکراسی هیچ معنی و مفهومی ندارد.

حقوق و آزادی های دیموکراسی

۱ - آزادی عقیده:

قضیه عقیده در دیموکراسی يك مسؤولیت و مکلفیت نه، بلکه يك امر اختیاری است. به این معنی که ضرور نیست انسان حتماً مسلمان باشد، و تنها طاعت و عبادت الله ﷻ را که خالق و مالک اوست بجا آرد. بلکه در دیموکراسی انسان در مجال عقیده آزاد است، و این به میل خودش تعلق دارد که کدام دینی را می پذیرد، و یا اینکه اصلاً هیچ دینی را نمی پذیرد و ملحد میماند.

همچنان انسان حق دارد که يك دین را ترك کند، و گرویده دین دیگری شود.

مثلاً امروز مسلمان باشد، فردا مسیحی شود، پس فردا هندو گردد، روز دیگری یهودی، کمونست، بودائی و یا پیرو کدام دین دیگری گردد.

در دیموکراسی هیچ قانون و مرجعی این حق را ندارد که فرد را در مورد تبدیلی دینش محاسبه کند، زیرا انتخاب دین در دیموکراسی حق شخصی او میباشد، و جامعه و نظام با عقیده او هیچ کاری ندارند. و اگر جهتی از او این حق را سلب نماید، منظومه دیموکراسی باید با همه توانش در کنار او قرار گیرد، و ازین حق او پاسداری نماید.

۲ - حق آزادی اظهار نظر:

آزادی اظهار رأی در دیموکراسی نیز از جمله حقوقیست که هیچ قید و بندی را نمی پذیرد. به این معنی که انسان میتواند در هر موردی اظهار نظر کند، بدون اینکه دیده شود که احکام و قوانین قطعی دینی براساس (وحی) استوار هستند، و انسان باید به آنها تسلیمی کامل داشته باشد، و در آن هیچ جایی برای رأی انسان وجود ندارد.

ولی در دیموکراسی قداست (رأی انسان) نسبت به قداست (وحی الهی) بلندتر است. و همین علت است که در دیموکراسی احکام دینی نیز بر اساس آراء مردم تغییر و تبدیل میگردند.

۳ - آزادی شخصی :

آزادی شخصی یکی دیگری از آزادیهای دیموکراسی است. و آزادی شخصی در دیموکراسی عبارت از آنست که انسان در مورد شخص خودش آزادی عام و تام دارد. او در مورد خودش هرکاری را انجام داده میتواند، و هر گونه اخلاق و سلوک را اختیار نموده میتواند، بدون اینکه آن اخلاق و سلوک در میزان (روا) و (ناروا) سنجش شوند.

در دیموکراسی زنا، لواط، و کارهای مشابه به آن حق شخصی انسان میباشد، و این اعمال تا آنوقت جرم پنداشته نمی شوند که به رضا و میل خودش انجام گیرند، و جبر و اکراه در آن صورت نگرفته باشد.

۴ - آزادی بیان و تبلیغ :

آزادی بیان در دیموکراسی يك حق مسلم هر انسان است. و هر فرد حق بیان هر چیزی را دارد. هیچ جهتی او را از بیان نظریه اش مانع شده نمی تواند، اگر چه نظر وی در مورد الله ﷻ، دین، پیامبران و یا موضوعات عقیدوی دیگری باشد.

با استناد به همین دلیل اروپا و امریکا نمایش کارتونها و فلمهای تحقیر آمیزی را که در آن به پیامبر بزرگ اسلام محمد صلی الله علیه وسلم اهانت صورت گرفته بود جواز داد.

۵ : حق مسکن :

دیموکراسی به هر انسان حق میدهد تا در هر جایی که دلش میخواهد سکونت نماید، و در همان محل باید به هویت و شخصیت او احترام شود. یعنی اگر يك کافری بخواهد در مکه معظمه در کنار حرم سکونت نماید، باید منع نگردد.

۶ - حق ملکیت :

در دیموکراسی انسان حق دارد تا ملکیت هر چه را که بخواهد حاصل نماید، و از هر طریقی که میخواهد مال به دست آورد، و به هر طوریکه بخواهد آنرا به مصرف برساند. دیموکراسی در مورد کسب و یا مصرف مال به هیچ عامل خارجی چه دینی باشد و یا غیر آن اجازه مداخله را نمی دهد. بلکه این را حق هر انسان میداند که به هر شیوه که مال به دست آورده و یا مصرف کرده می تواند کسب و مصرف کند.

۷ - حق کار :

دیموکراسی به انسان حق میدهد که هر کار و پیشه را که میخواهد انتخاب نماید. چون در کارها از نظر دیموکراسی حلال و حرام وجود ندارد.

۸ - حق تعلیم و تعلّم :

در دیموکراسی انسان حق تحصیل هر نوع علم را دارد، اگر چه آن علم جادو و شعبده بازی نیز باشد.

۹ - حق مساوات مردان و زنان :

مردان و زنان هر دو در دیموکراسی حقوق و آزادیهای یکسان دارند. هر کاری را که مردان انجام میدهند، زنان نیز باید از انجام آن باز داشته نشوند. مردان حق قیمومیت و تسلط بر زن‌ها را ندارند، بلکه هر دو در مقابل همدیگر از حقوق مساوی متقابل برخوردار هستند، و هیچ تفضلی در میان آنها نیست. علاوه بر حقوق متذکره حقوق دیگری نیز وجود دارد که از حقوق مهم دیموکراسی شمرده می شوند، که حقوق و آزادیهای پلورالیزم (تعدد گرایی) سیاسی و (دینی) نیز از آن جمله میباشند.

پلورالیزم (تعدد گرایی) سیاسی:

پلورالیزم سیاسی به معنای تعدد احزاب سیاسی است، یعنی مردم در جوامع دیموکراتیک میتوانند احزاب سیاسی متعددی داشته باشند. این احزاب سیاسی به مقصد پیشبرد اجندهای گوناگون و نظریات مختلف سیاسی، قومی، و ایدئالوژیکی تأسیس میگردند، و سپس به هدف رسیدن به قدرت از وسائل و راه های مختلف رقابت استفاده می نمایند.

بسا اوقات دولت های قدرتمند استعماری به منظور رسیدن به اهداف شان در کشورهای عقب مانده احزاب سیاسی به وجود می آورند، و سپس از راه های مختلف آنها را به قدرت میرسانند، تا از طریق آنها کشورهای آزاد را مستعمره خود بگردانند، و مصالح خود را در آن تأمین نمایند.

پلورالیزم دینی:

اگر چه در دیموکراسی دین در امور جامعه و دولت نقشی ندارد، اما اینکه دین و معنویت يك ضرورت فطری انسانهاست و این خالیه فطری را در وجود انسان هیچ چیزی دیگری جز معنویت پر نمی کند، پس به همین اساس دیموکراسی نیز به انسان اجازه میدهد تا در زندگی شخصی خود در محدوده عقیده و عبادت متدین باشد. و احزاب دینی نیز میتوانند در همین محدوده فعالیت نمایند، مشروط بر اینکه دیموکراسی را در امور سیاسی و اجتماعی بپذیرند.

به همین اساس هر فرد و جهت در هر جا حق پخش و نشر عقیده خود را دارد. مثلاً اگر تبلیغیهای مسلمان در هر جا حق تبلیغ محاسن اسلام را دارند، هکذا به پیروان هر دین و مذهب دیگری نیز باید این حق حاصل باشد که در جوامع اسلامی آزادانه مسلمانان را به کفر دعوت نمایند، و هیچ فرد و جهتی جلو آنها را نگیرد. و اگر جلو فعالیت آنها گرفته شود، حکومت‌های دیموکراتیک جهان باید بر ضد آنها وارد عمل شوند که کفار را در کشورهای اسلامی از دعوت به کفر منع مینمایند.

برای رسیدن به این مقصد که حقوق و آزادیهای دیموکراسی که با در نظر داشت مقاصد روحی، اجتماعی، سیاسی و استعماری جامعه مسیحی غرب وضع شده اند در همه جهان به شکل يك قانون مُسلّم و به صورت حتمی تطبیق شود، غربیها این حقوق و آزادیها را در يك قالب قانون جهانی حقوق بشر در آوردند، و همه کشور های را که عضویت سازمان ملل متحد را دارند بطوری به پذیرفتن آن مکلف گردانیدند که تخلف از آن به هیچ صورت قابل قبول نیست. و بر همین حتمیت در میثاق جهانی حقوق بشر چنین تصریح شده است: (تعامل با این حقوق به گونه که با اصول و اهداف ملل متحد در تضاد باشد به هیچ صورت جائز نیست)^۱

این توضیح صراحت دارد که کشورهای عضو ملل متحد حقوق و آزادیهای مذکور در میثاق حقوق بشر را باید به همان شکل و حیثیت تطبیق کنند که ملل متحد آنها میخواهد، و هیچ جهتی این حقوق و آزادیها را به شکل دیگری تعبیر و تأویل کرده نمی تواند.

حکم مذکور در ماده متذکره فوق ادعای آنها را از بین میبرد که ادعای تعبیر و تأویل حقوق و آزادیهای مذکور را به شکل اسلامی اش میکنند.

۱- جزء (ج) ماده بیست و نهم (۲۹) اعلامیه جهانی حقوق بشر.

بخش دوم - مناقشه دیموکراسی و دلایل تکفیر آن

دیموکراسی يك دين جديد كفری است كه از خود احكام، قوانین، اخلاق و تصور علیحده برای زندگی دارد. فیلسوفان و پیروان این دین جدید میخواهند كه دین دیموکراسی نسبت به اسلام، یهودیت، مسیحیت، هندوئیسم، بودائیت و هر دین دیگری مقدمتر و محترمتر و قداستش از همه برتر باشد. همه انسانها جبراً به قبول این دین وادار ساخته شوند، و هر كه دین دیموکراسی را نپذیرد او مستحق درجه انسانیت نیز دانسته نشود.

امروز می بینیم كه امریکا يك کشور مسیحی است، ولی اگر در آنجا کسی مسیحیت را نپذیرد، و یا مسیحیت را ترك كند و به دین دیگری بگراید حكومت امریکا با او هیچ نوع مشکلی ندارد. اما اگر کسی در امریکا دیموکراسی را نپذیرد، او در سرتاسر امریکا حق سكونت را ندارد.

و همینطور اگر کسی در برتانیا، فرانسه، جرمنی، ایتالیا و حتی در استرالیا كه اینها همه کشورهای مسیحی اند مسیحیت را نپذیرد، با هیچ مشکلی روبرو نمیشود، اما اگر دیموکراسی را قبول نداشته باشد، در آنصورت حق بود و باش در آن کشورها را ندارد.

همچنان در اسرائیل كه يك دولت یهودی است اگر کسی یهودیت را نپذیرد می تواند در آنجا سكونت كند. اما اگر دیموکراسی را نپذیرد در آنجا حق سكونت را ندارد. همین وضع امروز در همه کشورهای جهان حاكم است، و حتی کشورهای اسلامی كه حكومتهایشان همین دین جدید دیموکراسی را پذیرفته اند اگر کسی در آن اسلام را نپذیرد، و یا از آن مرتد گردد، از طرف حكومتها با هیچ مشکلی روبرو نمیشود. اما اگر کسی دیموکراسی را قبول نداشته باشد، او از هر نوع حقوق انسانی محروم میگردد، و حتی حق زندگی نیز به او داده نمیشود.

درین اواخر در افغانستان دیده شده كه اگر حكومت دست نشانده غریبها نیز در كدام قانونی از قوانینش كدام ماده اسلامی را داخل كرده باشد، گر چه آن قانون كدام قانون جزائی باشد، و یا قانون احوال شخصی با شد، و آن ماده از همه مراحل

قانونی مطابق پروسیجر دیموکراسی گذشته نیز باشد، با وجود آن هم همه غرب به صدا برخلاف آن بلند میشود، و برای تبدیلی آن بر حکومت از هر جانب فشار وارد میکند تا همان يك ماده نیز در مقابل دین دیموکراسی قرار نگیرد.

همچنان در کشورهای اسلامی دیگری نیز دیده شده که اگر پارلمان و حکومت کدام قانونی را که در آن مواد اسلامی رعایت شده باشد برای کدام منطقه بپذیرند هر چند که آن تصمیم گیری با نورم های دیموکراسی مطابقت نیز داشته باشد، ولی با آن هم همه غرب در مقابل آن قرار می گیرد، و حکومت را مجبور می سازد تا از فیصله اش به این دلیل منصرف شود که قانون پذیرفته شده با دین جدید (دیموکراسی) مخالفت دارد.

غرب که خود ایجاد کننده و قبول کننده دیموکراسی من حیث دین جدید میباشد، در عصر حاضر میلیاردها دالر، صدها هزار عسکر و ده ها هزار اداره و مؤسسه را به هدف پخش و نشر دیموکراسی در جهان به کار انداخته است، و هر ملتیکه آماده پذیرفتن این دین جدید نباشد، غرب برای کوبیدن و تذلیل آن دلائل و مبرراتی را از دین دیموکراسی مهیا مینماید، و از شورای امنیت سازمان ملل متحد فتوای رسمی و قانونی کشتن و نابود کردن آن ملت را به دست می آورد. و اینکه چرا دیموکراسی کفر است؟ مناقشه این موضوع و دلائل شرعی تکفیر دیموکراسی را به ترتیب معرفی آن خدمت خوانندگان در صفحات ذیل بیان می نمائیم:

دلائل تکفیر دیموکراسی

۱ - موضوع سیادت یا (حاکمیت اعلی)

چنانچه قبلاً حین معرفی دیموکراسی یاد آوری گردید که (سیادت) یعنی حاکمیت علیا در دیموکراسی حق مردم است که در شکل و قالب (اکثریت) آنرا تمثیل می نمایند.

اما در اسلام این حق تنها و تنها حق الله ﷻ می باشد. در اسلام این عقیده مسلمی است که بندگان همه مخلوق الله ﷻ هستند، او تعالی به تنهایی آفریننده ایشان است، و همه اشیاء را الله ﷻ بر ای آنها آفریده است، و الله

ﷺ از همه ضرورتها و مصالح بشر کاملاً آگاه است، و به اساس علم ازلی اش در هر زمانه به هر قوم شریعت و قانونی را موافق حال و وضعیت آنها فرستاده که باید کاملاً از آن اطاعت شود، و در مقابل (حاکمیت) شریعت هیچ حاکمی، و هیچ قانونی قابل قبول دانسته نشود. پس بر همین بنا همه مسلمانان مکلف هستند تا قانون نازل شده الله ﷻ را بپذیرند، و در وقت منازعه و اختلاف تنها به همین قانون رجوع کنند. نه اینکه از طرف خود، و بر اساس فهم و عقل خود قوانین بسازند، و مطابق آن فیصله نمایند.

در اسلام دلائل قطعی الثبوت ایمان آنانرا نفی می نماید که فیصله هایشانرا بر غیر از قانون الله میکنند، و در مقابل حاکمیت الله ﷻ حاکمیت کسی دیگری را می پذیرند. و یا اینکه فیصله را مطابق قانون الهی میکنند، اما از ته دل به آن راضی نباشند.

آیات قرآنی صریح ذیل دلائل قطعی و غیر قابل انکار این موضوع اند که حاکمیت تنها و تنها حق الله ﷻ است، و باید تنها قانون او تعالی پذیرفته شود:

آیات حاکمیت

۱ - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ سورة النساء / ۵۹

ترجمه: (ای مؤمنان! از الله، رسول، و از کارداران و فرماندهان (مسلمان) خود فرمانبرداری نمایید، و اگر در چیزی اختلاف داشتید آنرا به الله (با عرضه به قرآن) و پیامبر او (بار جوع به سنت نبوی) برگردانید، اگر به الله ﷻ و روز آخرت ایمان دارید، این کار برای شما بهتر و خوش فرجام تر است).

آیه فوق به صراحت حکم میکند که مرجع فیصله در هنگام منازعه تنها احکام شریعت است و بس.

۲ - ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ سورة النساء / ۶۵

ترجمه : ((به پرودگارت قسم که آنان مومن به شمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیری های خود به داوری نطلبند، و سپس ملالی دردل خود از داوری تو نداشته، و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند)).

در این آیه مبارکه ایمان از آنانی نفی شده که فیصله و داوری را بر اساس دین پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی کنند، و یا از فیصله شریعت ملال و نارضایتی در دل دارند.

۳ - ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا﴾ [سوره النساء / ۱۰۵]

ترجمه: ((یقیناً ما بر تو (ای پیامبر) کتاب را به حق نازل نمودیم تا در میان مردمان طبق آنچه الله ﷻ به تو نشان داده است داوری نمایی، و مدافع خائنان مباش)).

در این آیه مبارکه هدف نزول قرآن این گفته شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر اساس آن میان مردم فیصله نماید، و مدافع خائنان نباشد.

۴ - ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمُوتَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ سوره الاحزاب / ۳۶

ترجمه: (هیچ مرد و زن مومنی در کاری که الله ﷻ و پیامبرش داوری کرده باشد (و آنرا مقرر نموده باشند) اختیاری از خود ندارند. و هرکس هم از دستور الله و پیامبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری میگردد).

آیه فوق مؤمنان را ازین منع میدارد که در مقابل موقف شریعت يك موقفی دیگری اختیار نمایند.

۵ - ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾ سوره المائدة / ۴۸

ترجمه : (و بر تو (ای پیامبر) کتاب را نازل کردیم به همراه حق (ملازم حق) که موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی) و شاهد و حافظ (اصول مسائل) آنها است، پس

میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که الله ﷻ بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که بر تو آمده است روی مگردان. (ای مردم!) برای هر ملتی از شما راهی و بر نامه (جهت بیان احکام) قرار داده ایم).

درین آیه نیز رسول الله صلی الله علیه و سلم مأمور گردیده که بر اساس آن کتابی میان مردم فیصله نماید که الله ﷻ بر او نازل فرموده، و ازین منع گردیده که پیرو امیال و رغبات مردم باشد.

۶ - ﴿الَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ سورة النساء/۶۰

ترجمه: (ای پیامبر) آیا تعجب نمی کنی از کسانی که میگویند که آنچه بر تو نازل شده، و بدانچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند، (ولی با وجود تصدیق کتابهای آسمانی، به هنگام اختلاف) میخواهند داوری را به پیش طاغوت (کعب بن اشرف یهودی) ببرند (و حکم او را بجای حکم الله ﷻ بپذیرند؟! و حال آنکه به ایشان فرمان داده شده که به طاغوت ایمان نداشته باشند. و شیطان میخواهد که ایشان را عمیقاً گمراه نماید).

درین آیه کریمه الله ﷻ آنها را مؤمن قرار نمی دهد که دعوای ایمان بر قرآن کریم دارند ولی قضیه را برای داوری و فیصله به قانونی دیگری میبرند، و از فیصله قرآن رو میگردانند.

۷ - ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ سورة النور/۵۱

ترجمه: (مؤمنان زمانی که به سوی الله ﷻ و پیامبرش فراخوانده شوند تا میان آنان داوری کنند، سخنشان تنها این است که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم، و رستگاران واقعی ایشانند).

این آیه کریمه این را صفت مؤمنان حقیقی قرار میدهد که فیصله و قانون

رسول الله صلی الله علیه وسلم را بدون قید و شرط قبول مینمایند و بر آن عمل میکنند.

۸- وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿سورة النساء/ ۱۱۵﴾

ترجمه: (و هر که با پیامبر مخالفت ورزد بعد از آنکه راه هدایت برایش آشکار شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که دوستش داشته است رهنمود می گردانیم، و به دوزخش داخل میگردانیم، و دوزخ چه بدجایگاهی است).

درین آیت مبارکه الله ﷻ آنها را اهل جهنم معرفی میکند که باقانون و فیصله پیامبر صلی الله علیه وسلم مخالفت می ورزند.

۹- ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ سورة الشوری / ۱۰

ترجمه: (و در هر چیزی که اختلاف پیدا کنید داوری آن به الله واگذار میگردد). این آیت نیز به طور قطع حکم میکند که در صورت نزاع فیصله باید به شریعت راجع شود. و هیچ مرجعی دیگری حاکم قرار داده نشود.

همه آیات فوق الذکر، و ده ها آیات دیگر با صراحت کامل این موضوع را بیان میدارند که سیادت (حاکمیت علیا) تنها از الله ﷻ و شریعت منزله اوست، و فیصله باید تنها و تنها بر همان قانونی صورت گیرد که الله ﷻ نازل فرموده. و هر که در مقابل قانون الله ﷻ بر مبنای عقل و اراده خود برای بشر قوانینی وضع نماید که مخالف قانون الله ﷻ باشد، او مؤمن باقی نمی ماند، بلکه از دائرة اسلام مسلماً خارج میگردد.

نتیجه که در نهایت این بحث به دست می آید اینست که (حاکمیت علیا) در دیموکراسی حق مردم است، اما در اسلام این حق الله ﷻ میباشد. در دیموکراسی قوانین حل و فصل مشکلات بشر از طرف بشر تنها بر مبنای عقل ایجاد میگردند، و بعد از موافقت و تصویب اکثریت (پارلمان)، و توشیح حاکم

قانونیت کسب می کند. اما در اسلام نه قانونی در برابر قانون اسلام ایجاد می‌گردد، و نه قانون اسلام برای (تصویب) یا (رد) به پارلمان عرضه می‌شود. اگر چنین شود، پس در آنصورت به پارلمان نسبت به حکم الله ﷻ حیثیت و مقام بلندتر قائل شدن است، که این کار خودش يك کفر یقینی و آشکار می‌باشد.

۲- موضوع تقدس ارادهٔ مردم:

ارزشمندترین و مقدس ترین چیز در دیموکراسی ارادهٔ مردم است. و همین ارادهٔ مردم مصدر قانون می‌باشد. هر آنچه را که مردم بخواهند همان (حق) و (قانونی) می‌باشد، و هر چیزی را که مردم رد نمایند، او هرگز شریعت و قانونیت ندارد.

ارادهٔ مردم در دیموکراسی نسبت به ارادهٔ الله ﷻ نیز مقدس تر شمرده می‌شود. اگر الله ﷻ در شریعت و قانون خود حکمی نازل نموده باشد، اما مردم چیزی دیگری بخواهند، درین صورت دیموکراسی حکم میکند که شریعت الهی ترك شود، و قانونی که مصدرش ارادهٔ مردم است عملی گردد.

دیموکراسی حکم میکند که ارادهٔ مردم در قالب قانون اساسی از طرف کدام مجلس تقنینی و یا کدام مرجع دیگر مردمی تدوین و تصویب شود، سپس به (شریعت) و یا هر عرف و قانون دیگری در روشنی قانون اساسی دیده شود، اگر آن (شریعت) و (عرف) موافق قانون اساسی باشد، قابل قبول می‌باشد. البته نه ازین جهت که آن حکم الله ﷻ و شریعت نازل شده از آسمان است، بلکه به این حیثیت که با قانون اساسی مطابقت دارد.

و اما اگر شریعت و یا عرف با قانون اساسی موافقت نداشته باشد، پس به هیچ صورت عملی شده نمی تواند، هر چند که آن حکم مبنی بر آیت صریح قرآن، و یا حدیث صحیح، و یا اجماع امت نیز باشد. این در حقیقت بالا شمردن نظر و ارادهٔ مردم از شریعت الله ﷻ است. و این عمل آن کفریست که الله ﷻ پیامبرش را از آن منع نموده است. الله ﷻ میفرماید:

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ سورة المائدة / ۴۹

ترجمه: (و فیصله نما در میان آنها به همان قانونیکه الله ﷻ نازل نموده است، و از امیال و آرزوهایشان پیروی مکن، و از آنان برحذر باش که تو را از برخی چیز هائیکه الله بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند).

ولی در دیموکراسی باید حتماً به ملت مراجعه شود، و آروژها و خواسته های آنها در نظر گرفته شود، و مطابق آن قوانین وضع گردند، اگر چه آن قوانین مخالف قانون الهی باشند. و در میزان دیموکراسی هیچ قانون و اراده نمی تواند که قانونی را که بر اساس اراده مردم به میان آمده باشد رد نماید.

۳ - موضوع معیار بودن رأی اکثریت :

در دیموکراسی رأی اکثریت (معیار حق) قرار داده شده است. بدین معنی که هرآن شخص و هر آن فیصله بر حق شمرده میشود که مورد تأیید اکثریت مردم قرار گیرد. و مستحق حاکمیت کسی شناخته میشود که اکثریت مردم او را تأیید نمایند.

در اسلام کثرت تعداد رأی دهندگان معیار حق و مستحق بودن نیست، بلکه در میزان اسلام حق آن است که قرآن، حدیث و دلائل شریعت او را تأیید کند، اگر چه در عقب او يك شخص و یا تعداد کمی از مردم باشند، و در مخالفت با آن جمع غفیری قرار داشته باشند. به طور مثال اگر اکثریت مردم يك کشور به دلائل مختلف به جایز بودن زنا، لواطت، و یا سود رأی دهند، و در مقابل آنها يك شخص مخالفت نماید، و یا اینکه هیچکس رأی مخالف ندهد، با وجود آن هم این افعال شنیع روا نمیگردند، بلکه برای همیشه حرام باقی می ماند. اما در دیموکراسی رأی اکثریت صلاحیت تحلیل و تحریم را دارا میباشد.

در اسلام حق و جائز آنست که اسلام آنرا حق و جائز بخواند، و باطل و ناجائز آنست که شریعت او را باطل و ناجائز گردانیده باشد.

در اسلام نه تنها تأیید اکثریت بحیث معیار حق پذیرفته نشده، بلکه آیات قرآنی به صراحت میرسانند که تعداد کسانی که حق را می پذیرند و شکر گذار اند، نسبت به دیگران کمتر است.

الله ﷻ میفرماید: ﴿وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ سورة الأنعام / ۱۱۶
ترجمه: (و اگر نظر اکثریت کسانی را که در روی زمین هستند بپذیری، از راه الله ﷻ ترا منحرف کنند. زیرا آنها از پی گمان ها میروند،) تخمین کنندگان (اند).

همچنان میفرماید: ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ سورة الأعراف / ۱۸۷
ترجمه: (اما اکثر مردم نمی دانند).

و در آیت دیگری میفرماید: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ سورة السبا / ۱۳
ترجمه: (و تعداد کمی از بندگان من شکر گذارند).

رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز بارها رأی اقلیت را بر رأی اکثریت ترجیح داده و بر آن عمل نموده است. چنانچه در جنگ بدر به رأی حباب بن المنذر ؓ عمل نموده، در حالیکه نظر صحابه دیگر رضی الله عنهم در مورد میدان جنگ از آن مختلف بود.

همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم در صلح حدیبیه رأی صحابه را که اکثریت بودند نپذیرفت، و برخلاف آراء ایشان با قریش صلح نمود. ابوبکر صدیق ؓ نیز با اتخاذ موقف قوی در برابر فتنه ارتداد با رأی اکثریت مخالفت نمود، و لشکر اسامه ؓ را به طرف شام فرستاد.

از دلایل فوق الذکر معلوم میشود که (کثرت) و یا (قلت) آراء در اسلام در تعیین (حق) و (باطل) و (روا) و (ناروا) هیچ نقشی ندارد. درحالیکه در دیموکراسی (اکثریت) در مرتبه (اله)، و آرای (اکثریت) در مرتبه (شریعت) قرار داده شده است، که این يك کفر بواح و آشکار میباشد.

۴ - مصدر قانون شرع باشد یا عقل ؟

دیموکراسی در واقع بر اساس نظریه (سکولریزم) استوار است. و (سیکولریزم) حکم میکند که دین نباید در (نظام) و (امور زندگی) نقشی داشته باشد. پس بر همین اساس مصدر قانون در دیموکراسی (عقل مردم) است، نه (وحی الهی).

در دیموکراسی اطلاق (خوب) به چیزی می شود که (عقل مردم) آنرا خوب بدانند، و بر عکس آن (بد) به چیزی گفته میشود که (عقل مردم) آنرا بد بدانند. پس با توجه به همین (خوبیها) و یا (مصلح) که عقل مردم آنرا تعیین نموده قوانین وضع میگردند.

در کشور های اسلامی بارها چنین اتفاق می افتد که اگر در کدام قانونی بعضی از مواد شرعی باقی مانده باشند، آن مواد نیز باید بر میزان عقل سنجش شوند، و مردم بر آن در روشنی عقول خود حکم کنند. چنانچه مدتی قبل در پاکستان در مورد (فرمان حدود شرعی) به منظور تحریک اذهان مردم کمپاینی با پرداخت مصارف از بودجه امریکا به راه انداخته شد. این کمپاین در شماری از کانالهای تلویزیونی و جرائد تحت عنوان (ذرا سوچنی) (اندکی تأمل فرمایید) برای مدت شش ماه مسلسل ادامه داشت. که در نتیجه آن اکثریت اعضای پارلمان بعضی از حدود شرعی را بنا بر حکم عقل خود منع اعلان کردند.

۵ - آیا عقل به تنهایی صلاحیت حکم درست بر (خوبی) و (بدی) اشیاء و افعال را دارد ؟

عقل بنا بر وجوهای ذیل صلاحیت درست حکم بر اشیاء و افعال را ندارد:

۱ - عقول مردم از همدیگر متفاوت اند. اگر عده يك (چیز) یا يك (کار) را (خوب) می‌شمارند، عده دیگری همان (چیز) را (بد) می‌پندارند. یا اینکه بعضی از مردم شاید بنا بر حکم عقل خود يك شخص را به خاطر انجام کاری مستحق مکافات بدانند، درحالیکه عقل عده دیگری از مردم همان شخص را بخاطر همان کار مستحق مجازات بدانند. به همین اساس گفته می توانیم که عقل به تنهایی صلاحیت اصدار حکم درست را تا زمانی ندارد که (وحی) او را رهنمایی نکند.

۲ - عقول انسانها از خواهشات و غرائز فطری و تمایلات عاطفی آنها متأثر میگردند، و این يك امر مسلم است که خواهشات و غرائز مردم از همدیگر متفاوت میباشند. پس به همین علت و بنابر همین تأثر متفاوت عقول آنها نیز

در مورد (اشیاء) و (افعال) احکام متفاوتی صادر می نمایند، که تشخیص مصلحت حقیقی از میان این قضاوت‌های متفاوت کار ناممکن می‌باشد.

۳ - عقول انسانها با تبدیلی احوال، شرایط، و زمان تغییر می یابند، و چیزی را که امروز (خوب) می شمارند، فردا در شرائط و حالات دیگری همان چیز را (بد) میدانند، که این کار بر بی ثبات بودن عقل دلالت میکند، در حالیکه (وحی الهی) که از علم ازلی الله ﷻ بر ضرورت‌های انسان منشأ میگیرد با در نظرداشت همه حالات و شرایط حکم ثابتی را صادر می نماید.

در اسلام حق مرتب نمودن (ثواب) و (عقاب)، و حکم بر (حل) و (حرمت) اشیاء و افعال تنها و تنها حق الله ﷻ است، چنانچه میفرماید:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ﴾ سورة الأنعام / ۵۷

ترجمه: (حکم نیست مگر تنها از الله است).

همچنان الله ﷻ متعال میفرماید: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ سورة الجاثية / ۱۸

ترجمه: (ازین به بعد ترا (ای پیامبر) بر يك راه روشن دین برابر نموده ایم، باید همین را بپذیری، و دنبال خواهشات آنانی مرو که نمیدانند).

رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز بر (رد) هر آن حکمی فیصله نموده است که بر دلیل شرعی استوار نباشد، و انسانها آنرا بر مبنای عقل خود وضع کرده باشند.

عائشه رضی الله عنها روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: ﴿مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ. وَ فِي لَفْظٍ: مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ﴾ بخاری و مسلم.

ترجمه: (کسیکه در دین ما چیزی را ایجاد کند که از دین نباشد آن مردود است. و در لفظ دیگری آمده است: کسیکه کاری را انجام دهد که بر آن امر (دلیل) ما نباشد، آن مردود است).

اما در دیموکراسی بر خلاف همه دلائل فوق الذکر مصدر قوانین عقل انسان

است، و (وحی) در آن حق هیچگونه مداخله را ندارد. در دیموکراسی حق تشریع و تقنین به طور مکمل از الله ﷻ گرفته شده، و بدون کم و کاست به (بشر) سپرده شده است، تا بر مبنای عقل و خواهشات خود برای خود هر نوع قوانینی را که میخواهد بسازد، که این کار بزرگترین همه انواع کفر است.

انتخابات

انتخابات در نظام دیموکراسی حیثیت ستون فقرات آنرا دارد که هیچ نظامی بدون آن يك نظام دیموکراتيك واقعی خوانده نمیشود. ولی آن انتخاباتیکه طبق اصول دیموکراسی برگزار میگردد در اسلام هیچ جای ندارد. و طوریکه اسلام برای هر بخش زندگی ضوابط و اصول مشخص دارد همچنین برای حکومت و سیاست نیز نظام و اصول خاصی از خود دارد که بعضی از مشخصات آن به طور ذیل اند:

خصوصیات حاکمیت در اسلام

خصوصیت اول:

حاکمیت یا ولایت در اسلام يك غنیمت و دست آوردی نیست که به هر شکل ممکن باید حاصل شود. بلکه (حاکمیت) و (ولایت) در اسلام يك مسؤولیت سنگین و مکلفیت خطرناکی است که از طرف ملت به آن فردی سپرده میشود که در وجود او شش شرط اساسی امامت موجود باشند. شروط ولایت بر مسلمانان را علمای اسلام قرار ذیل تعیین نموده اند:

شروط ولایت بر مسلمانان

شرط اول — مسلمان بودن :

حاکم باید مسلمان باشد. انسان کافر امیر مسلمانان و زعیم دولت اسلامی شده نمی تواند. هیچ فرد کافری چه یهودی باشد، و یا نصرانی، کمونیست، سیکولر و یا هم پیرو کدام دین دیگری غیر از دین اسلام باشد نمی تواند (ولی الأمر) مسلمانان تعیین گردد. الله ﷻ میفرماید:

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ سورة النساء/ ۱۴۱

ترجمه: (هرگز نمی گرداند الله متعال راه غلبه کافران را بر مؤمنان). و بزرگترین انواع غلبه حاکم بودن و ولی الامر بودن است.

در قران کریم همواره با ذکر لفظ (أولی الامر) این قید گذاشته میشود که او باید از جمع مسلمانان باشد، و بر موجودیت این شرط همه علمای اسلام اجماع دارند، و هیچکس درین مورد مخالفت نه نموده است. پس به همین دلیل در اسلام حاکم شدن کافر بر مسلمانان حرام است.

اما در نظام دیموکراسی به (دین) هیچ اعتباری داده نمیشود. و هر کس میتواند خود را برای امارت کاندید نماید، بدون اینکه (مسلمانی) و یا (کفر) او در نظر گرفته شود. بلکه فیصله متحدانه دنیای کفر امروز عملاً در برابر مسلمانان بر این است که هیچ مسلمان صحیح و واقعی نباید در هیچ کشور اسلامی به حاکمیت و امارت برسد. و اگر بالفرض به این منصب برسد هر چند از طریق انتخاب هم باشد، باید سقوط داده شود، و به او فرصت تشکیل حکومت داده نشود، که این مثالها در افغانستان، ترکیه، الجزائر و کشورهای اسلامی دیگری عملاً و مکرراً به مشاهده رسیده اند.

شرط دوم — مرد بودن :

شرط دوم حاکم شدن در اسلام مرد بودن است. زن نباید در اسلام حاکم اعلی باشد. در حدیثی که آنرا امام بخاری، ترمذی، نسائی و امام احمد بن حنبل (رحمهم الله تعالی) روایت نموده اند آمده است: زمانیکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطلاع رسید که مردم ایران قدیم بعد از مرگ پادشاه ایران (کسری) دخترش را حاکم گردانیدند، فرمودند: (لَنْ يُفْلَحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ).

ترجمه: (هرگز کامیاب نخواهد شد قومیکه زمام امور شانرا به زنی سپرده باشند).

ولی در نظام دیموکراسی بر عکس اسلام مرد وزن به طور یکسان حق انتخاب شدن و حاکم شدن را دارند، و همین حکم در قانون اساسی موجود افغانستان نیز به گونه

ذیل بیان شده است:

(اتباع افغانستان حق انتخاب نمودن و انتخاب شدن را دارند)^(۱) که این کار در مخالفت صریح با اسلام قرار دارد.

شرط سوم — بالغ بودن :

شرط سوم بلوغ است، زیرا انسان نابالغ مکلف نمی باشد.

شرط چهارم — عاقل بودن :

شرط چهارم حاکمیت عقل است، چون سفیه و دیوانه اهل تکلیف نیست.

شرط پنجم — آزاد بودن :

شرط پنجم حاکم شدن آزاد بودن (حریت) است، زیرا غلام ملکیت و اختیار عملکرد و تصرفات خود را ندارد، چه رسد به دیگران.

شرط ششم — عدل (فاسق نبودن) :

شرط ششم زمامداری عدالت است، بدین معنی که حاکم باید فاسق نباشد، هر چند عدّه علماء ولایت فاسق را جائز اما مکروه دانسته اند.

خصوصیت دوم :

انتخاب حاکم در اسلام از طرف (اهل حل و عقد) صورت میگیرد، و (اهل حل و عقد) عبارت از مردمان صالح، زبده، عالم، سیاستدان و اهل خبره جامعه هستند که (مصالح) امت را از (مفاسد) آن تفکیک و تشخیص میکنند، و در انتخاب حاکم از احتیاط کامل و دقت فراوان کار میگیرند. و بعد از انتخاب حاکم توسط آنها افراد امت به منظور ابراز اطاعت با او به صورت عموم بیعت می نمایند.

ولی در دیموکراسی حاکم توسط عموم مردم انتخاب میگردد، و در امر انتخاب او به کافر، فاسق، مجرم، کم عقل، و جاهل همان حقی حاصل است که یک فرد مؤمن، متدین، صالح، هوشیار و عالم از آن برخوردار است.

در دیموکراسی در امر انتخاب شخصی به صفت حاکم از زاویه صالح بودن و

^۱ - ماده ۳۳ قانون اساسی حکومت کرزی ۱۴ جدی ۱۳۸۲ هـ ش

فاسد بودنش نگریسته نمیشود، بلکه تنها هوادارانش حساب میشوند. و هرکسیکه هوادارانش بیشتر باشند مستحق حاکمیت شناخته می شود. مثلاً اگر يك كانديد رأى (۵۰) تن عالم، مجاهد، صالح و سیاستمدار مجرب را کسب کند، و کاندیدی که در مقابله با او قرار دارد رأى (۵۱) تنی از فساق، شرابیها، جاهلان، و اوباشان لایبالی را بدست آرد، در میزان دیموکراسی شخص دوم نسبت به اولی برنده و مستحق حاکمیت شناخته میشود. از همینجاست که فیلسوف شرق علامه اقبال با درنظر داشت همین معیار از جمهوریت (دیموکراسی) در شعر خود به طور طنز آمیز چنین یاد آوری میکند:

متاع معنی بیگانه از دون فطر تان جویی

زموران شوخی طبع سلیمانی نمی آید

گریز از طرز جمهوری، غلام پخته کاری شو

که از مغز دوصد خر فکر انسانی نمی آید^۱

خصوصیت سوم :

اسلام دین نازل شده الله ﷻ است که نسبت به همه نظریات و ادیان دیگر برتر است. نه کدام نظریه و دین دیگری را از خود بلندتر میداند، و نه مساوی با خود. اسلام اتباع خود را دستور میدهد تا با کافران تا آن زمانی بجنگند که فتنه کفر از زمین بر چیده، و کلمه الله ﷻ نسبت به همه بلند تر پذیرفته شود. الله متعال میفرماید:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾ الأنفال/ ۲۹

ترجمه: (و تا زمانی با کفار بجنگید که فتنه از میان برود و دین همه اش از الله شود).

ولی دیموکراسی برخلاف این باور همه ادیان را با يك نظر می بیند، و اسلام را برکفر برتر نمی بیند، و از همینجاست که در نظام دیموکراسی به کفار و

^۱ - کلیات فارسی اقبال - افکار.

مسلمانان حقوق و صلاحیتهای انتخابی یکسان داده میشوند، و کافر به سبب کفرش از حاکمیت منع نمی گردد. بلکه برعکس این دیده میشود که مسلمان بخاطر مسلمانی اش از حاکمیت دور نگهداشته میشود. و اینکه دیموکراسی به وجود فرق میان اسلام و کفر قائل نیست، فلذا این خودش يك نظریه کفری میباشد.

آیا ممکن است اسلام از طریق نظام انتخاباتی نافذ گردد ؟

در جهان اسلام شماری از احزاب اسلامی که از فلسفه سیاسی و فرهنگی غرب متأثر گردیده اند، و راه و روش اقامه نظام اسلامی را از سیرت و منهج رسول الله صلی الله علیه وسلم نمیگیرند، بلکه میخواهند نظام اسلامی را از طریق دیموکراسی غرب اقامه کنند، و درین راه اینها نیز مانند احزاب سیکولر(بی دین) وسائل دیموکراتیک را به کار می اندازند. در انتخابات خود را کاندید میکنند، و از مردم به نام (دین اسلام) رأی می طلبند. این مردم از یکی از سه حالت ذیل خالی نیستند:

۱ - ممکن است اینها دیموکراسی را به صورت درست نمی شناسند. زیرا درنظام دیموکراسی حاکمیت علیا و صلاحیت وضع قوانین حق مردم است، نه حق الله ﷻ، بدین معنی که در دیموکراسی مردم مختار اند که هر نوع نظام و قوانینی را که برای خود مناسب و مفید میدانند بسازند، در حالیکه در نظام اسلامی حاکمیت علیا و تشریع تنها و تنها حق الله ﷻ است.

در دیموکراسی فیصله نهائی از مردم می باشد، نه از الله ﷻ، پس مدعیان تنفیذ اسلام ازطریق دیموکراسی چگونه میتوانند که نظام الله ﷻ را از طریق دیموکراسی نافذ نمایند؟

۲ - ممکن است که این مردم اسلام را به طور صحیح نمی دانند، اینها مردمان منسوب به علم اسلامی و شریعت هستند، ولی از روح، خواسته ها و خصوصیات اسلام آگاه نیستند. نه نظام اسلام را میدانند، و نه در رابطه با نظریه حاکمیت در اسلام چیزی را می فهمند. و همین علت است که فرق میان

اسلام و دیموکراسی رانمی فهمند.

۳ - حالت سوم شاید این باشد که این مردم خوب میدانند که اسلام و دیموکراسی دو نظام کاملاً جدا از همدیگر اند، اما اینکه اقامه نظام اسلامی از آنها جهاد، قربانیها و تحمل رنجها را مطالبه می نماید، و آنها آماده اینکار نیستند، بلکه تحقق مقاصد و مصالح دنیوی آنها از طریق دیموکراسی برایشان آسان جلوه می کند. پس از جهت منافقت نام اسلام را بر دیموکراسی می نهند، تا از یکطرف مردم را فریب دهند که گویا اینها احزاب اسلامی هستند، و برای اسلام کار می کنند، و از جانب دیگر با برگزیدن راه طاغوت با احزاب (سیکولر) به آسانی و بدون تحمل قربانیها در حاکمیت شریک شوند، و از امتیازات حکومتی مانند سیکولرها لذت ببرند، و عیش کنند.

ولی شریعت، عقل، تاریخ و تجربه همه به اثبات رسانیده اند که نظام اسلامی به هیچگونه از طریق انتخابات و دیموکراسی اقامه نمیشود. و برای اثبات این ادعا دلالتی دهگانه ذیل را خدمت خواننده گان یاد آوری می نمائیم:

دلایل دهگانه بر ناممکن بودن اقامه نظام اسلامی از طریق

نظام انتخاباتی

دلیل اول: مفکوره اساسی دیموکراسی اینست که حکومت، نظام، و قوانین از طرف مردم، توسط مردم، و برای مردم ساخته میشوند. و هر جهتی که فعالیت دیموکراتیک می نماید اولتر از همه باید بپذیرد که نظام و قوانین به رغبت مردم، و مطابق خواسته های مردم ایجاد میگردند. و حتی اگر قانون اسلامی هم نافذ گردد، به این اساس نافذ نمیگردد که آن يك مکلفیت الهی است، بلکه به این حیثیت نافذ میگردد که خواسته مردم است.

مردم در دیموکراسی اختیار دارند که اسلام را می خواهند، و یا کدام دینی دیگری را، و یا هم هیچ دینی را نمی خواهند، و ملحد میگردند.

ولی اسلام هرگز به مسلمانان اجازه نمیدهد که از اسلام مرتد گردند.

حاصل تفصیل فوق الذکر اینست که هر حزب و گروه اسلامی که شامل

انتخابات می‌گردد اولتر از همه باید این را بپذیرد که: طوریکه آنها میخواهند مردم را به طرف اسلام دعوت کنند، همچنین گروه های غیر اسلامی نیز باید این حق را داشته باشند که مسلمانان را به طرف کفر دعوت نمایند، و هیچ کسی بر آنها حق اعتراض نداشته باشد.

دلیل دوم: در نظام پارلمانی حق وضع قوانین و تصویب آنها تنها اکثریت در اختیار دارد، و تا زمانیکه گروه پارلمانی اسلامی اکثریت را در پارلمان تشکیل ندهد حق قانون سازی را ندارد، و اصول دیموکراتیک پارلمانی اقلیت را مکلف می‌گرداند تا در قانون سازی حق اکثریت را بپذیرد، اگر چه قوانین ایجاد شده توسط اکثریت مخالف اسلام نیز باشند، که این کار در يك کشور اسلامی بمعنی پذیرفتن حق قانون سازی بر ضد اسلام است، که اسلام به این کار هرگز اجازه نمیدهد. مسلمانان باید به هیچ کسی اجازه ندهند که در نظام و کشور شان قوانین غیر اسلامی ایجاد نماید.

دلیل سوم: گروهیکه در انتخابات برنده شده است حق دارد تا برای چهار و یا پنج سال حکومت نماید. و دیگران باید درین مدت حکومت آنها را بپذیرند. اگر بالفرض کدام گروه اسلامی اکثریت آراء را به دست هم آورد، و حکومت را هم تشکیل دهد، و اسلام را نافذ هم نماید، درین حالت نیز مدت نفاذ اسلام برای چهار و یا پنج سال خواهد بود. و بعد از تکمیل مدتش آن گروه مکلف است تا از حکومت دست بکشد، که این کار در اسلام خلاف اجماع امت است.

چون از نظر اسلام حاکم تا زمانی به حکومتش ادامه میدهد که زنده باشد، و اهلیت شرعی حاکمیت را داشته باشد. پس اگر اهلیت دارد چرا از منصب حاکمیت دور گردد؟ و اگر اهلیت ندارد، پس چرا برایش برای بار دوم چانس حکومت کردن داده میشود؟

مخالفت دومش با اسلام اینست که اسلامی را که این گروه نافذ کرده است باید برای همیشه نافذ باشد. و لیکن بنابر اصول دیموکراسی این نظام بعد از گذشت چهار و یا پنج سال باید خود بخود منحل گردد، و یکبار دیگر به مردم این حق داده شود که حاکمیت اسلام را میخواهند، و یا غیر اسلام را؟ که

دیموکراسی با این کار به احزاب سیکولر فرصت میدهد که به حاکمیت برسند. دلیل چهارم: نظام حاکمیت در اسلام و نظام حاکمیت در دیموکراسی دو نظام جدا از همدیگر اند، و مشارکت گروه های اسلامی در سیستم دیموکراسی به معنای تأیید و توثیق دیموکراسی است. و وقتی که عوام مردم ببینند که علمای دین نیز در دیموکراسی مشارکت میکنند، و در انتخابات خود را کاندید می نمایند، آنها نیز فکر میکنند که شاید دیموکراسی نیز يك نظام برحق باشد. زیرا اگر بر حق نمی بود (علمای دین) در آن سهیم نمی شدند.

درین صورت اگر علماء هر چند برای توجیه مشارکت خود در نظام دیموکراسی دلائل و تأویلهای مجبوری و یا مصلحت دعوت و غیره را تقدیم نمایند، عامه مردم آنها نمی فهمند. زیرا در جریان فعالیت پارلمانی علمای منسوب به دین و سیکولرها همه طبق یکنوع اصول حرکت مینمایند، و میان عملکرد هر دو گروه کدام فرق چشمگیری مشاهده نمیشود.

دلیل پنجم: هر نظام از خود يك ایدیولوژی و فکری دارد که راه رسیدن به آن نظام نیز باید از وسائل و مفکوره خودش انتخاب شود. ایدیولوژی و فکر دیموکراسی (سیکولریزم) است. و عملیه انتخابات نیز بر اساس فکر سیکولریزم استوار میباشد. چون شرط اساسی برای انتخابات مساوات سیاسی بین افراد است، و این مساوات زمانی متحقق میگردد که هر فرد و جهت مشترك در دیموکراسی دین خود را به مقصد تطبیق دیموکراسی کنار بگذارد. زیرا دین به انسانها درس برتری (تفاضل) یکی بر دیگری را میدهد. به طور مثال: دین میگوید: مسلمان بر کافر برتر است. اما دیموکراسی حکم میکند که هر دو (مسلمان) و (کافر) باید مساوی باشند. و مساوات تنها زمانی متحقق میگردد که قضیه (کفر) و (اسلام) از میان برداشته شود.

پس بر همین اساس انتخابات خاصه دیموکراسی است، و از طریق آن تنها دیموکراسی تطبیق شده میتواند، نه اسلام. و چون دین اسلام يك دین جدا از دیموکراسی است، باید راه و وسیله تنفیذ حاکمیت در آن نیز از دیموکراسی جدا باشد.

و طوریکه دیموکراسی با کمونیسم، نصرانیت، یهودیت و ادیان دیگری پیوند نمی پذیرد، اسلام نیز با ادیان و ایدئولوژیهای دیگری پیوندکاری و تلفیق را نمی پذیرد، و نه از راه های دیگری تطبیق میگردد. نظام اسلامی تنها از همان راهی و به همان شیوه قائم میگردد که در زمانه رسول الله ﷺ بر آن قائم شده بود. پس تلاش برای تنفیذ اسلام از راه های (باطل) کاریست ناروا و خلاف عقل و فطرت.

دلیل ششم: دیموکراسی زاده نظام سرمایه داری (کپیتالیزم) و مظهر سیاسی آنست، و به هر مقداریکه در جهان اسلام دیموکراسی حاکم میگردد به همان اندازه نظام استوار بر (سود) و (احتکار) سرمایداری که نظام اقتصادی مخالف اسلام است نیز محکمتر و راسختر میگردد.

اگر بالفرض کدام گروه اسلامی از طریق دیموکراسی به قدرت هم برسد، آن گروه نیز آهسته آهسته به مرور زمان جزئی از نظام سرمایداری میگردد، و از نظام اقتصادی اسلام خارج میگردد.

دلیل هفتم: سیاست انتخاباتی چون لجن زاری است که هر گاه حزبی از احزاب اسلامی در آن بیفتد خروجش از آن کار نهایت دشواری میباشد. همه گروه های اسلامی که یکبار در سیستم دیموکراسی داخل شده اند از مبارزه انقلابی و جهادی برای غلبه اسلام دست کشیده اند. زیرا شرط سیاست دیموکراتیک اینست که مبارزه مسلحانه ترك شود.

ترك مبارزه مسلحانه، و بستن امیدهای غلبه اسلام با دیموکراسی و انتخابات، و سپس این کار را مبارزه اسلامی خواندن در حقیقت يك سد خطرناکیست در راه تنفیذ اسلام. زیرا اینکار سبب بی باوری مسلمانان بر جهاد و نتایج مرتبه بر آن میگردد.

تجارب ناکام اخوان در مصر، و تجارب گروه های جهادی سابق در افغانستان، و گروه های اسلامی در پاکستان واضحترین مثالها درین عرصه اند. اینها نه تنها بعد از سپری نمودن مدت مدیدی نظام اسلامی را نافذ کرده نتوانستند، بلکه دشمنان اسلام با مکر و مهارت فراوان آنها را به صف خود کشانیده و علیه مجاهدین قرار دادند. و کار به جای رسید که این احزاب نام نهاد اسلامی

دیموکرات همه داشته ها و وسائل تبلیغاتی خود را همراه با صلیبها بر ضد جهاد و مجاهدین هماهنگ نموده اند، و عملاً در زیر بیرغ صلیبها و دیموکراتها علیه مجاهدین میجنگند، و وظیفه جاسوسی برای دشمن را در داخل مجتمع افغانی انجام میدهند.

دلیل هشتم: دیموکراسی نظامیست که در آن احزاب اسلامی قادر به کسب اکثریت نمی شوند. چنانچه در جریان چندین دهه گذشته درعالم اسلام دیده شد. و علتش اینست که بنیاد فکری و سیاسی دیموکراسی به گونه ریخته شده که در آنجا باید سرمایه داران، فیودالها، خانان، ملکان، صنعتکاران، تاجران بزرگ، بیروکراتهای پیشین، اشخاص وابسته به فساد مالی به قدرت برسند. چون در نظام دیموکراسی بزرگترین و مهمترین وسیله رسیدن به قدرت مصرف گزاف مال است. و درکنار آن دادن رشوت، به دست آوردن آراء مردم در بدل پول، فریب دادن مردم، دادن وعده های دروغین و بکار انداختن تبلیغات وسیعی به نفع خود، و برضد مخالفین خود از ضرورتهای انتخاباتی شمرده میشوند، که بدون آنها پیروز شدن در انتخابات میسر نمیشد. و انتخاب چنین راهی برای پیروز شدن در انتخابات نه اسلامی است، و نه در توان گروه های اسلامی میباشد.

دلیل نهم: اگر گروهی از گروه های اسلامی با وجود این همه موانع و مشکلات موفق به کسب اکثریت در انتخابات شود، و به قدرت هم برسد، در آنصورت این گروه نیز پابند همان قانون اساسی خواهد بود که بر اساس دیموکراسی وضع شده است.

قوانین اساسی امروز به احزاب برنده در انتخابات اجازه نمیدهد که شریعت را کاملاً نافذ نمایند، و قوتهای سیکولر (بی دین) نیز نمیگذارند که گروه برنده در انتخابات تغییری را در قانون اساسی وارد کند. درین حالت اگر گروه برنده قانون اساسی را کنار گذاشته و شریعت را به طور مکمل نافذ نماید، به این کار جواز باقیماندن آن گروه در قدرت نیز از بین میرود. چون گروه برنده خود طبق اصول همین قانون اساسی از طریق انتخابات به قدرت رسیده میباشد، و

زمانیکه قانون از بین میرود، جواز حاکمیت گروه برنده نیز به همراه قانون اساسی یکجا از بین میرود.

دلیل دهم: گروه اسلامی بقدرت رسیده از طریق انتخابات اگر بالفرض اسلام را نافذ هم نماید، به طور ناقص و نیم بند خواهد بود. چون یکی از وجائب عمده و مهم حکومت اسلامی اجرای وظیفه (امر بالمعروف و نهی عن المنکر) است، و وجود گروه های غیر اسلامی در يك کشور اسلامی از بزرگترین منکرات محسوب میشوند. و مخصوصاً زمانیکه آنها اجازه فعالیت آزاد را نیز داشته باشند. حکومت اسلامی باید همه احزاب سیکولر و افراد مرتد را از فعالیت منع کند، و افراد آنها را به دین اسلام دعوت نماید، و در صورت امتناع از بازگشت به اسلام باید آنها را از میان بردارد.

ولی حکومت انتخابی هیچگاهی چنین کاری را کرده نمیتواند، زیرا دیموکراسی به هر فرد و گروه که معتقد به هر عقیده باشد اجازه میدهد تا مفکوره و نظرش را به صورت آزاد اظهار و بیان نماید.

و همچنین حکومت دیموکراتیک فریضه جهاد اقدامی را بر ضد کفار اجرانمی کند. بلکه بر عکس آن حکومت امروزه مکلف اند که باید بر اساس قوانین بین المللی با همه کشورهای کفری در فضای امن و تعاون زیست نمایند، و با هم روابط حسنه و متقابل داشته باشند.

همچنان حکومت انتخابی دیموکراتیک باید فیصله ها و موافق ملل متحد، شورای امنیت، و ارگانهای دیگر بین المللی را به شکل کامل رعایت نماید. در صورت مخالفت با آنها با محاصره اقتصادی و عقوبتهای بین المللی دیگری روبرو خواهد شد.

اینها همه دلائلی اند که مخالفت دیموکراسی را با تنفیذ اسلام نشان میدهند. علاوه بر این همه مقصود اصلی از آمدن اسلام اینست که او بر ادیان باطل غالب گردد، نه اینکه با آنها یکجا به اساس تساوی موجود باشد. الله ﷻ میفرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ سورة الصف / ۹

ترجمه: (الله ﷻ آن ذاتیست که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تاغلبه دهد آنها بر همه ادیان دیگر، اگر چه مشرکان این غلبه را نه پسندند). پس بهمین دلیل اسلام باید بر دیموکراسی غالب باشد، نه اینکه در چارچوب دیموکراسی عیار و به شکل ناقص و نیم بند تطبیق گردد.

مناقشه حقوق و آزادی های دیموکراسی

اصل دوم دیموکراسی اصل حقوق و آزادیهاست که همین اصل در حقیقت ثمره و حاصل دیموکراسی را تشکیل میدهد. و هر نظامیکه این حقوق و آزادیها را به مردمش میسر نه نماید، نظام دیموکراتیک خوانده نمیشود.

مناقشه آزادی دین و عقیده:

در سلسله آزادیها و حقوق دیموکراسی اولتر از همه آزادی انتخاب دین و عقیده میباشد. در نظام دیموکراسی هر انسان حق دارد که هر دین و آیینی را که به میل و رغبت خودش برای خود میخواهد برگزیند. و هر زمانیکه خواسته باشد دین سابقه اش را ترك نموده و دین جدیدی را انتخاب نماید نباید هیچ جهتی مانع آن گردد.

مثلاً يك انسان این حق را دارد که امروز یهودی باشد، فردا نصرانی شود، و پس فردا هندوگردد، و روز دیگری مسلمان شود، و بعد از مدتی اسلام را ترك کرده و بودائی گردد، و یا اینکه هیچ دینی را نپذیرد و ملحد شود. در همه این حالات این فرد مورد محاسبه و باز پرس قرار نمیگیرد، و نه کسی توان سلب حق آزادی او را در انتخاب دین و عقیده دلخواهش دارد.

دین و عقیده در دیموکراسی يك امر شخصی است که دولت و نظام نباید با آن کاری داشته باشد. دین در دیموکراسی حیثیت لباس را دارد که هر فرد میتواند موافق ذوق و سلیقه اش رنگ مرغوب و نوعیت دلخواهش را انتخاب نماید و بپوشد.

ولی در اسلام دین و عقیده يك امر شخصی نه، بلکه يك مکلفیت است. و همین مکلفیت هدف خلقت انسانان و جنّیات معرفی گردیده است، چنانچه الله

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [سوره الذاریات / ۵۶]

ترجمه: (و نیا فریده ام جن و انس را مگر برای اینکه مرا بپرستند).

الله ﷻ جنیان و انسانها را برای عبادت خودش آفریده است، و سپس برای آنها دین را به منظور تعیین کیفیت عبادت و تعلیم شیوه و طریقه آن نازل فرموده، و برای رهنمایی آنها انبیاء علیهم السلام را فرستاد، که آخرین همه ادیان (اسلام)، و آخرین همه پیامبران محمد صلی الله علیه وسلم میباشد. و با بعثت او صلی الله علیه وسلم همه ادیان گذشته منسوخ گردیده، و یگانه دین مقبول نزد الله ﷻ اسلام است و بس.

پس هرکسیکه به هدف عبادت الله ﷻ دین دیگری را غیر از اسلام انتخاب نماید هرگز مورد قبول الله ﷻ قرار نمیگیرد، الله ﷻ می فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾
[سوره آل عمران / ۸۵]

ترجمه: (هرکه غیر از اسلام دین دیگری را بخواهد، هرگز از وی پذیرفته نشود، و در آخرت از جمله زیان کاران باشد).

از نظر اسلام خروج از اسلام ارتداد گفته می شود، که اگر شخصی مرتد توبه نکند، و دوباره به اخلاص کامل به اسلام مراجعت نکند، عقوبتش کشتن است. زیرا خارج شدن از يك دین و داخل شدن در دین دیگر به معنای حکم بطلان بر دین قبلی است. یعنی هر که از دین اسلام به دین دیگری بگراید، او با این کارش در حقیقت بر اسلام حکم بطلان صادر نموده، و به حقانیت دین جدید اعتراف کرده است.

ولی در دیموکراسی تبدیل دین هیچ عقوبتی ندارد. زیرا این کار در دیموکراسی يك عمل شخصی محسوب میشود.

اکنون که امریکاییها در افغانستان يك نظام دیموکراتیک مانندی ساخته اند، حق ارتداد را نیز از طریق قانون اساسی برای هر فرد تأمین نموده اند. چون قانون اساسی حکومت دست نشاندۀ امریکا در کابل به صراحت تام (تحقق

دیموکراسی) و (پشتیبانی از اعلامیه جهانی حقوق بشر) را از مکلفیت های دولت معرفی نموده.^۱

و همچنین در ماده هژدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر این موضوع به صراحت نوشته شده است که: (هر انسان از حق آزادی اندیشه، و انتخاب دین بر خوردار میباشد، این حق شامل حق تبلیغ دین وعقیده و آزادی اظهار نظر و دیدگاه از طریق آموزش های جمعی، رسانه ای، سمعی، اقامه شعائر و محافظت از آنها به صورت سری یا علنی، فردی یا گروهی نیز میشود). در ماده نهمین همین اعلامیه حق ارتداد باصراحت بیشتر به گونه ذیل بیان شده است:

(هر يك از انسانها از حق آزادی اظهار نظر و بیان دیدگاه خود برخوردار است. این حق شامل آزادی گرویدن به آراء و افکار بدون دخالت دیگران میباشد. همچنین می تواند از دریافت اخبار و افکار و نشر آن به هر وسیله ممکن بدون قید و بندهای جغرافیایی برخوردار باشد). ماده نهمین.

اینکه قانون اساسی موجود افغانستان (تحقق دیموکراسی) و (پشتیبانی از حقوق بشر) را مکلفیت دولت میداند، در حالیکه درین هر دو انتخاب دین و عقیده حق شخصی هر انسان شمرده شده، و دخالت دیگران درین موضوع ناجائز خوانده شده است، بناءً قانون اساسی موجود افغانستان به هر انسان حق مرتد شدن را به طور ضمنی و غیر معلن تضمین میکند.

اکنون این به وضعیت اشخاص، حالات و شرایط موجود بستگی دارد که چه کسی مانند (عبدالرحمن پنجشیری) جرأت استفاده علنی ازین حق دیموکراسی رامی نماید و از دین اسلام مرتد میگردد؟

بعضی از حکومت های نام نهاد اسلامی در قوانین اساسی خود بطور منافقانه نوشته اند که هیچ قانونی بر ضد قوانین اسلام ایجاد نمی گردد. لیکن از طرف دیگر اینرا نیز به صراحت نوشته اند که: کشور هایشان به رعایت قوانین ملل

۱ - ماده ششم قانون اساسی حکومت کرزی، ۱۴ جدی ۱۳۸۲ هـ ش

متحد، معاهدات بین المللی، و اعلامیه جهانی حقوق بشر متعهد هستند. چنانچه در ماده هفتم قانون اساسی کنونی افغانستان چنین آمده است: ماده هفتم: (دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاق های جهانی که افغانستان به آن ارتباط داشته باشد، و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می نماید).^۱

و در ماده (۲۹) اعلامیه جهانی حقوق بشر که قانون اساسی افغانستان آنرا رعایت می کند در مورد تعامل با حقوق مذکور در اعلامیه حقوق بشر چنین آمده است:

ماده بیست ونهم: جزء (ج): (در هیچ شرائطی روانیست که با آن حقوق به گونه تعامل صورت بگیرد که با اصول و اهداف سازمان ملل متحد متضاد باشد).^۲ یعنی صلاحیت تعبیر و تفسیر حقوق بشر را تنها و تنها سازمان ملل متحد دارد، و هر د ولتی که آنرا رعایت می نماید باید رعایتش این حقوق را مطابق اصول و اهداف ملل متحد باشد، نه اینکه آنرا مطابق دین و مذهب خود تعبیر کند. پس به همین دلیل این سخن که گویا در يك کشور اسلامی هم اسلام تطبیق شود، وهم قوانین ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر، منافقتی بیش نیست. ازین دو تنها یکی میتواند تطبیق گردد و بس.

حق آزادی دین و عقیده در اسلام نیز وجود دارد، ولی آن بدین معناست که پیروان ادیان دیگر بطور جبری به قبول اسلام وادار گردانیده نمیشوند، بلکه آنها تنها به اسلوب خوب به اسلام دعوت میشوند، و به شیوه حسنه با آنها مناقشه و مناظره صورت میگیرد، چنانچه الله ﷻ می فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾
سوره النحل / ۱۲۵

ترجمه: (ای پیامبر! به سوی راه پروردگارت باحکمت و اسلوب نیکو دعوت

^۱ - ماده نهم اعلامیه جهانی حقوق بشر

^۲ - ماده بیست ونهم اعلامیه جهانی حقوق بشر

کن، و با آنها مناقشه نمابه شیوه که بسیار خوب باشد).

و در مورد عدم استفاده از جبر و اکراه الله ﷻ میفرماید :

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ سورة البقره/۱۵۶

ترجمه: (در قبول دین اکراه نیست، یقیناً فرق هدایت از ضلالت نمایان گشته است).

اسلام به نامسلمانان فضیلت و حقانیت اسلام را بیان میکند، و آنها را به قبول آن تشویق و توصیه می نماید، ولی هیچگاه آنها را وادار به قبول جبری نمی کند. هر کسی از آنها که اسلام را نمی پذیرد، او را بر دین وعقیده خودش میگذارد مشروط بر اینکه مسلمانان را به کفر دعوت نه نماید و سبب فتنه آنها نگردد.

وجود مسیحیان، یهودیان، هندوان، و طوائف دیگر کفار درجهان اسلام از عصر صحابه رضی الله عنهم تا کنون به این دلالت میکند که اسلام آنها را به مسلمان شدن مجبور نگردانیده، بلکه آنها را بصورت آزادانه بر دین خود گذاشته است.

اما در اسلام به هیچ صورت به يك مسلمان اجازه داده نمیشود که مرتد گردد. زیرا شخص مرتد با بیرون شدنش از اسلام حکم بطلان بر اسلام را صادر میکند. اگر چنین نباشد پس چرا از اسلام خارج میشود؟

اینکه مرتد با انجام این کارش بر دین حق خط بطلان میکشد، لهذا بعد از استتابت در صورتیکه به اسلام دوباره مراجعه نکند کشته می شود، زیرا رسول الله ﷺ فرموده اند: (من بدل دینه فاقتلوه) روایت بخاری

ترجمه: (هر مسلمانی که دینش را تبدیل نموده و کافر شود، او را بکشید).

فرق میان آزادی عقیده در اسلام با آزادی عقیده در دیموکراسی مانند فرق میان روشنی و تاریکی است. اما گروهی از عالم نماهای غربگرا که میخواهند اسلام و دیموکراسی را به مردم یکسان وانمود نمایند منافقانه این دو نوع آزادی را با هم یکسان می خوانند، تا با این عمل خود کفر را به مردم در قالب اسلام مزین جلوه دهند.

مناقشه حق آزادی اظهار رأی:

از جمله آزادیهای دیموکراسی یکی هم آزادی اظهار نظر است. در دیموکراسی هر فرد حق دارد هر نظریه را که دارد آنرا آزادانه ابراز نماید. هر چند که نظرش مخالف با (وحی الهی) و مقدسات دینی نیز باشد.

تصور اینگونه آزادی در غرب زمانی به وجود آمد که قبل از انقلاب فرانسه همه غرب در زیر تسلط مطلق العنان دینی و فکری (کلیسا) قرار داشت. اینکه در آنزمان (کلیسا) به اوج انحراف و استبداد فکری خود رسیده بود، و به هیچ فرد در موارد دینیات، اخلاقیات، اصول اجتماعی، و حتی علوم تجربوی حق اظهار نظر را نمی داد، و اگر کسی جرأت اظهار رأی می نمود، به جزایهای گوناگون محکوم میگردد. پس همان بود که اروپاییها علیه استبداد (کلیسا) صدای خود را بلند نموده و تسلط کلیسای مسیحیت تحریف شده را از بین بردند، و حق اظهار نظر در همه موارد را به دست آوردند.

اروپایی ها در آنزمان این اقدام خود را بر ضد يك دين باطل و تحریف شده مسیحیت انجام دادند، اما بعدها این آزادی را منحيث يك (حق مقدس) شمرده و آنرا علیه دين حق اسلام که هیچ مخالفتی با علم و تمدن ندارد نیز استعمال کردند، و مقدسات اسلام را نیز مورد تهاجم این آزادی لجام گسیخته و بی بندوبار قرار دادند، و از اظهارات مملو از تحقیر و تمسخر خود علیه شریعت، قرآن، و پیامبر اسلام به نام حق آزادی نظر یاد کردند، که درین سلسله مردم دنیا در گذشته نزدیک اقدامات ذیل غربیها را مشاهده نمودند:

۱ - سلمان رشدی مرتد هندوستانی الأصل که تابعیت بریتانیا را دارد به تحريك غرب کتاب مشهورش (آیات شیطانی) را بر ضد اسلام نوشت، و دین و مقدسات همه مسلمانان را مورد تمسخر قرار داد. و زمانیکه مسلمانان خواستار محاکمه او گردیدند، همه غرب به یکصدا ازین اقدام او دفاع کرد، و این کار او را حق آزادی اظهار نظر خواند. او را در آغوش گرفت، و تا امروز نه تنها او را در حفاظت خویش نگه میدارند، بلکه حکومت انگلستان او را به يك لقب بزرگ

شاهانه به شکل رسمی نوازش کرد، و به عواطف جریحه دار مسلمانان قطعاً توجهی نکرد.

۲ - بعد از سلمان رشدی نویسنده مرتد بنگله دیشی (تسلیمه نسربین) نیز نقش پای سلمان رشدی را تعقیب کرد، که غرب او را نیز در آغوش خود پناه داد، و از اقدام او به حیث آزادی اظهار نظر تعبیر نمود.

۳ - ژورنالیست هالندی نیز در فلمی که ساخت به قرآن کریم اهانت کرد، و زمانیکه مسلمانان احتجاج نمودند، صدراعظم هالند کار آن ژورنالیست را آزادی اظهار نظر خواند، و از آن دفاع نمود.

۴ - استهزاء دیگری بر قرآن کریم این بود که غریبه‌ها کتابی را بنام (قرآن راستین) که مملو از الحاد و توهین و تمسخر بود، و فصلهای آن شبیه سوره های قرآن تقسیم شده بود نوشتند، و از طریق اینترنت نشر کردند، و اینکار را نیز حق اظهار رأی خواندند.

۵ - يك کاریکاتور ساز دنمارکی کارتونهایی مملو از تمسخر و تحقیر را رسم کرده و آنها را به پیامبر اسلام ﷺ منسوب نموده و به نشر سپرد. زمانیکه مسلمانان از سراسر جهان دست به احتجاج زدند، و خواهان محاکمه رسام مذکور شدند، صدراعظم آنزمان دنمارک (راسموسن) که بعدها به سمت سرمنشی پیمان ناتو تعیین گردید از کارتونساز مذکور به سطح دولت دفاع نمود، و عمل او را حق آزادی اظهار نظر عنوان کرد.

و زمانیکه مسلمانان در احتجاج خود تشدید به عمل آوردند، و با مصنوعات اروپایی اعلان مقاطعه نمودند، رئیس اتحادیه اروپا موقف صدرعظم دنمارک را به حیث موقف همه اروپا اعلان نمود، و به این ترتیب اروپایی ها کارتونهایی متذکره را به شکل مکرر در کشورهای دیگر اروپایی نیز به نشر رساندند.

۶ - در افغانستان اشغال شده بدست امریکا وقتی يك محصل مرتد (پرویز کامبخش) در ولایت مزار مضمینی را بر ضد اسلام چاپ نمود، و به نشر سپرد، و محکمه قضاء او را در نتیجه فشار شدید مسلمانان به ارتداد محکوم کرده و محبوس ساخت، همه غرب و رسانه های اطلاعاتی غربی در کنار او قرار

گرفتند، و موقف او را به آزادی اظهار نظر تعبیر نمودند، و برای آزادی وی در تلاش شدند، که در نتیجه آن حکم اعدام او به حبس تبدیل شد، و شاید بعد از مدتی به کدام بهانه از زندان آزاد و به يك قهرمان آزادی بیان تبدیل گردد^۱. اسلام مخالف آزادی اظهار رأی نیست، بلکه مخالف اظهار رأی گمراه کننده است، و هر رأی که برای آزادی و بیان حق باشد اسلام نه تنها از آن جانبداری میکند، بلکه آنرا يك عبادت میداند، و مردم را به اظهار آن تشویق می کند، اگر چه آن اظهار در مقابل يك حاکم ظالم باشد.

در حدیثی که آنرا ابوسعید الخدری رضی الله عنه روایت نموده رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است:

﴿إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْجِهَادِ كَلِمَةً عَدْلٍ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ﴾^۲

ترجمه: (از بزرگترین جهاد ها یکی هم گفتن سخن عدل نزد پادشاه ستمگاری باشد).

و اگر کسی به خاطر سخن حق کشته شود، او از نظر اسلام از بهترین شهداء محسوب میگردد، چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: ﴿خَيْرُ الشَّهْدَاءِ حَمَزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ وَ رَجُلٌ قَامَ إِلَى رَجُلٍ فَأَمَرَهُ وَ نَهَاهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ فَقَتَلَهُ عَلَى ذَلِكَ﴾ المستدرك للحاكم.

ترجمه: (بهترین شهداء حمزه بن عبدالمطلب است، و نیز آن مردیست که برای الله صلی الله علیه و آله کسی را به نیکی امر و از بدی باز دارد، و آن شخص او را به همین سبب به قتل برساند).

از نصوص فوق الذکر معلوم گردید که در اسلام هر فرد میتواند دیگری را سخن حق گوید، او را نصیحت نماید، و باید چنین بکند، زیرا در حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم است که (دین همه اش نصیحت است).

اما در دیموکراسی به انسان اجازه گفتن و اظهار هر چیز داده شده چه حق

^۱ - کرزی در آستانه انتخاب شدنش برای بار دوم به پست ریاست جمهوری او را با صدور فرمانی آزاد کرد، و با اعزاز از طرف حلقه های غربی از افغانستان کشیده شد.

^۲ - سنن الترمذی کتاب الفتن باب أفضل الجهاد.

باشد، و یا باطل.

در آن‌عده از کشورهای اسلامی که دیموکراسی غربی در آن حاکم است بطور آشکار دیده می‌شود که مردم تنها و تنها حق اظهار رأی باطل را دارند و بس، و هر که بخواهد رأی حق را اظهار کند، با کشته شدن، بسته شدن، اخراج از کشور، و تهدیدهای گوناگون دیگری روبرو می‌گردد.

درین کشورها برای پخش و نشر نظریات کفری همه وسائل بکار انداخته می‌شوند، اما برای اظهار حق به هیچ يك از رادیو، تلویزیون، مجله، جریده و نشرات دیگری اجازه داده نمی‌شود. و اگر احیاناً در بعضی جاها اجازه داده هم شود در آن‌صورت نیز پالیسی، حدود و موضوعاتش از طرف ادارات دولتی تعیین می‌گردند، و تخطی از آن جرم محسوب می‌شود.

مناقشه آزادی شخصی:

مهمترین آزادیها در دیموکراسی که قلب دیموکراسی خوانده می‌شود آزادی شخصی است که آزادی اخلاقی نیز نامیده می‌شود. آزادی شخصی بدین معنی است که انسان در مورد شخص (ذات) خود به طور مکمل آزادی بدون قید و شرط دارد، و هر کاری را که در رابطه با خود بخواهد اجرا کرده می‌تواند. دین، اعراف اجتماعی، رسم و رواج، آداب و قوانین اخلاقی نباید در راه بهرمند شدن از لذت‌های زندگی مانع گردد. و فرد باید درین کار از تسلط و محاسبه هر جهت دیگری آزاد باشد.

مطالبه این نوع آزادی در غرب نیز در حقیقت عکس العمل مردم غرب در برابر طغیان (کلیسا) و مراقبت شدید آن از زندگی اجتماعی و اخلاقی مردم بود. در غرب طوریکه مردم در مجال دین، عقیده و عبادت تسلط (کلیسا) را ازین بردند، همچنین به کنترل و مراقبت اخلاقی (کلیسا) نیز خاتمه دادند.

انقلاب فرانسه دین را از دولت جدا ساخت، و نظریه سیکولریزم را ایجاد کرد، و سپس بین دین و اخلاق نیز جدایی آورد. حکم کردن بر (خوب بودن) و یا (بد بودن) اخلاق را از صلاحیتهای دین نه، بلکه آنرا مربوط ذوق و سلیقه شخصی

دانست. بدین معنی که هر خُلُق را که فرد (خوب) پندارد (خوب) است، و هیچکس نباید بر آن حق اعتراض داشته باشد، و بنا بر قبول همین فلسفه آزادی شخصی در غرب زنا، لواطت، سحاق (هم جنسبازی زن با زن)، یا ازدواج مرد با مرد، و زن با زن اعمال خلاف اخلاق شمرده نمیشوند، و قوانین غربی به انجام دادن چنین اعمال اجازه میدهند.

همه این اعمال در فرهنگ دیموکراسی تا زمانیکه به شکل اجباری اجراء نگردیده باشند جرم پنداشته نمی شوند.

و اگر به طور اجباری واقع شده باشند، در آنصورت نیز به علت حرام بودنش جرم شمرده نمی شوند، بلکه به علت اجباری بودنش جرم تلقی میگردند.

با در نظر داشت معیارهای غربی آزادی شخصی در دیموکراسی هیچ جایی برای (امر بالمعروف و نهی عن المنکر) وجود ندارد. و هر دولتی که دیموکراسی در آن عملی گردد، حق (امر بالمعروف و نهی عن المنکر) به شکل اتوماتیک از آنجا رخت سفر می بندد. در يك دولت ازین دو تنها یکی میتواند موجود باشد، (یا امر بالمعروف و نهی عن المنکر) و یا هم (دیموکراسی). ممکن نیست که هر دو یکجا عملی شوند. زیرا (امر بالمعروف و نهی عن المنکر) اکثراً با موضوع عبادت و اخلاقیات ارتباط میگیرد، و همه این اعمال در دیموکراسی امور شخصی تلقی میگردند، که هیچ جهتی دیگری حق مداخله در آنها ندارد.

(آزادی شخصی) و (فلسفه اخلاق) در دیموکراسی بر مبنای نظریه فیلسوف انگلیسی (هوبز) (۱۵۸۸ - ۱۶۷۹م) استوار است که میگوید: خیر به معنای (لذت)، و شر به معنای (نفرت) است. یعنی هر چیزیکه در آن (لذت) باشد آن (خیر) است، و هر چیزیکه در آن (نفرت) باشد آن (شر) است.

تعیین معیارهای (خیر) و (شر) در دیموکراسی کار دین نه، بلکه کار ذوق و گزینه شخصی است. این نوع آزادی نه تنها در اسلام جا ندارد، بلکه با ادیان دیگر، و فطرت سلیم نیز مخالفت دارد. به همین دلیل دیموکراسی با داشتن چنین آزادی لجام گسیخته کفر صریح میباشد.

مناقشه آزادی انتخاب مسکن:

دیموکراسی به هر انسان حق میدهد تا در هر جایی که میخواهد مسکن گزیند. و به همین اساس دیموکراسی این را نمی پذیرد که کفار از جزیره العرب اخراج شوند، و یا اینکه کفار از سرزمین حرم منع گردند. این در حالیست که حکم صریح نگذاشتن کفار در جزیره العرب در حدیث شریف آمده است، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: (أخرجوا المشركين و في رواية اليهود والنصارى من جزيرة العرب) روایت بخاری

ترجمه: (مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید)، در روایت دیگر (یهود و نصاری را از جزیره العرب بیرون کنید). و به همین دلیل عمر بن خطاب رضی الله عنه در زمان خلافت خود یهود و نصاری را از جزیره العرب اخراج نمود. اما در شرایط کنونی اگر کسی مطالبه کند که یهود، نصاری و یا کفار دیگر از جزیره العرب اخراج شوند، و یا اینکه در امر اخراج آنها تلاش کند، او به جرم مخالفت با دیموکراسی محکوم میگردد، و جواز کشتنش مساعد میشود.

مناقشه حق ملکیت:

نظام دیموکراسی اساساً به هدف محافظت از اقتصاد کپیتالیزم (سرمایه داری) بمیان آمده، و فرد در آن آزادی مطلق دارد که از هر راهی که می تواند مال به دست بیاورد، و در هر راهی که میخواهد آنرا به مصرف برساند. دیموکراسی در مورد به دست آوردن و مصرف مال به هیچ عامل دینی و اخلاقی حق مداخله را نمی دهد. و همین علت است که در کشورهای دیموکراتیک سرمایه داران بزرگ از طریق سود، احتکار، بی عدالتی در حق کارگران، تجاوز بر کشورهای دیگر، دزدیدن و تاراج معادن طبیعی آنها از طریق به راه انداختن جنگها، فروش اسلحه، و بکار انداختن فابریکه های حربی سرمایه های شانرا افزایش میدهند، و سپس آنرا درعیش و عشرت، قمار، فحشاء و اسراف به مصرف میرسانند.

اما اسلام برای به دست آوردن مال انتخاب شیوه جایز و استخدام وسائل حلال را ضروری میدانند، و در امر مصرف آن نیز قیوداتی را وضع نموده است.

نظام مال در اسلام يك نظام اقتصادی متوازن است که نه مانند نظام سرمایه داری سرمایه را در بین چند تن محدود می سازد، و نه مانند کمونیسم است که افراد را از داشتن ملکیت شخصی محروم میگرداند. بلکه اسلام از یکطرف به افراد حق داشتن سرمایه را می دهد، و از جانب دیگر در مال اغنیاء و سرمایه داران حق مردم بی بضاعت و فقیر را تثبیت می نماید.

مناقشه حق کار:

انسان در دیموکراسی آزادست که هر کار و پیشه را که میخواهد انتخاب نماید. اما در اسلام فرد تنها حق کار حلال را دارد، و اجازه نمیدهد انسان کارهای ناجائزی چون باز نمودن میخانه، و یا ایجاد مرکز زنا و فحشاء و غیره را انجام دهد. اما در دیموکراسی افراد همه این کارها را به صورت آزادانه انجام داده می توانند. زیرا دیموکراسی (حِل) و (حُرمت) را نمی شناسد، بلکه در دیموکراسی به منفعت و خساره نگریسته میشود، و هر آن کاری که منفعت مادی دارد جائز شمرده میشود.

مناقشه حق تعلیم:

انسان در دیموکراسی آزادی مطلق دارد که هر چه را میخواهد بیاموزد. ولی در اسلام هرگز به فراگرفتن علوم و فنی چون سحر، شعبده بازی و مداری گری و مانند آنها اجازه داده نمیشود. اسلام تعلیم جادو را کفر خوانده، و از آن ممانعت مینماید.

پارلمان يك اداره طاغوتی مثل دیموکراسی

پارلمان چیست؟ پارلمان در دیموکراسی آن اداره نمایندگان منتخب مردم است که حق مطلق وضع قوانین و تشریع (تحلیل و تحریم) را برای يك کشور دارد. قاموس (اکسفورد) کلمه پارلمنت را چنین تشریح می نماید:

Parliament: a group of people that makes the laws of a country

(پارلمنت آن گروهی از مردم است که برای يك کشور قوانین می سازند).

در بحثهای گذشته دیده شده که در نظام دیموکراسی (اکثریت) مرتبه (إله) را

دارد. زیرا حق سیادت (حاکمیت اعلی) که حق مطلق اصدار امر و نهی و تحلیل و تحریم است به (اکثریت) بستگی دارد. و طوریکه در دین فیصله (الله ﷻ) قابل نقض نیست، همینطور در دیموکراسی نیز فیصله (اکثریت) رد نمی شود. و اینکه دیموکراسی (اکثریت) را مرتبه (اله) قائل است، پارلمان را که نماینده (اکثریت) است مرتبه (پیامبری) می دهد. و این بدین معناست که نمایندگان باید مطابق خواست و میل موکلین خود قوانین ایجاد نمایند، و مصالح آنها را تأمین کنند.

دیموکراسی که در حقیقت براساس سیکولرزم (لادینیت) استوار است، (دین) در آن حق مداخله در امور حکومت و نظام را ندارد. همه قرار دادها و مسوده های که به منظور قانون شدن در پارلمان غرض بحث و غور تقدیم میشوند باید بر اساسات دینی استوار نباشند.

طرحها، نظریات و مسوده ها در دیموکراسی تا زمانی قابلیت تطبیق را داشته نمی باشند که از پارلمان حق (قانونیت) را کسب نکرده باشند. زیرا قانون در پارلمان به مصوبه گفته میشود که هر دو مجلس پارلمان آنرا تصویب نموده و رئیس جمهور و یا حاکم آنرا توشیح کرده باشد. و تا زمانیکه مراحل فوق الذکر راطی نکرده باشد قابلیت تطبیق راندارد.

در دیموکراسی پیروان هر فکر و اندیشه میتوانند از طریق انتخابات خود را به پارلمان برسانند. کفر، الحاد، و یا انحراف عقیدوی مانع رسیدن آنها به پارلمان نمیشود. و هر کسیکه به پارلمان برسد در آنجا مطابق میل و مفکوره اش طرحهای قانونی را به پارلمان تقدیم مینماید، و عضو پارلمان هیچگاه به سبب اظهار اندیشه ها و نظریاتش تحت تعقیب عدلی قرار نمیگیرد، هر چند که نظریاتش مخالف دین نیز باشند. همین صلاحیت در ماده (یکصدویکم) قانون اساسی حکومت دست نشانده آمریکا در کابل چنین بیان شده است:

(هیچ عضو شورای ملی به علت رأی یا نظریه ای که در هنگام اجرای وظیفه ابراز میدارد، مورد تعقیب عدلی قرار نمی گیرد).^۱

۱- ماده (۱۰۱) قانون اساسی ۱۴ جدی ۱۳۸۲ هـ ش

دلائل اینکه چرا پارلمان يك اداره طاغوتیست؟

۱— هر آنکه غیر از الله ﷻ پرستش شود، و او از پرستش کننده گانش راضی باشد در شریعت اسلامی طاغوت گفته میشود.

عبادت تنها در نماز، روزه، زکات، حج و دعا منحصر نیست، بلکه پذیرفتن تشریع (قانون سازی) غیرالله نیز از نگاه شریعت اسلام عبادت شمرده میشود. و دلیل این گفته حدیثی است که آنرا امام ترمذی، امام بیهقی و محدثین دیگری از عدی بن حاتم ؓ روایت نموده اند:

عدی بن حاتم ؓ پسر مردی ثروتمند و سخاوتمند مشهور قبیله بنوطی (حاتم طائی) بود. موصوف مسیحیت را پذیرفته بود، و با اهل کتاب در شام زندگی میکرد، خواهرش وی را به اسلام دعوت نمود، و در حالی به مجلس پیامبر ﷺ آمد که صلیب طلائی به گردنش بود. او خودش می گوید: من در حالی به مجلس پیامبر ﷺ آمدم که آن مبارك این آیت قرآن را میخواند:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ البقره ۳۱/

ترجمه: (یهودان و نصرانیان علماء و پیران خود را به غیر از الله به خدایی گرفتند).

عدی ؓ میگوید: من به او صلی الله علیه وسلم گفتم: آنها علماء و پیران خود را پرستش نمیکردند. رسول الله ﷺ فرمود: چرا نه! آنها حرام را بر ایشان حلال، و حلال را بر آنها حرام ساخته بودند، و مردم آنها قبول کردند، و همین کار آنها عبادت کردن علماء و پیران شان محسوب می شود.

اینکه در دیموکراسی حلال و حرام از طرف قوای تشریعی (پارلمان) تعیین میگردند، و اعضای پارلمان در وضع قوانین حق مطلق دارند، و به همین اساس اعضای پارلمان (مشرعین) خوانده می شوند. حال آنکه تعیین (حلال) و (حرام) تنها و تنها خاصه الله ﷻ است، و دیگران را در این خصوصیت حصه دادن شرک در (خصوصیت تشریع) محسوب می شود، الله ﷻ می فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ

شُرَكَاءَ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَن بِهِ اللَّهُ﴾ سوره الشوری / ۲۱

ترجمه: (آیا شریکانی دارند که دینی را بر ایشان بسازند که الله اجازه نداده است؟!).

در دیموکراسی حکم در موضوعات دینی و اخلاقی نیز کار پارلمان است، مثلاً: اگر در غرب اکثریت اعضای پارلمان این را تأیید کنند که (همجنس بازی) يك عمل جائز است، پس این کار يك عمل جائز شمرده میشود، و قوانینی نیز برایش وضع و حقوقش تثبیت میگردد. و یا اینکه اگر فیصله کند که عملیه (زنا) به توافق جانبین صورت گیرد جرم محسوب نشود، پس جرم محسوب نمیشود.

تعیین (جرم) و (جزاء) و (تحلیل) و (تحریم) در اسلام حق شریعت است، نه حق انسان. لیکن در دیموکراسی این حق پارلمان است، نه حق شریعت.

۲- در دیموکراسی منازعه برای حل و فصل به شریعت نه بلکه به قانون اساسی و قوانین وضعی دیگری که مطابق اصول دیموکراسی وضع شده باشند برده میشود، در حالیکه در اسلام هر قانون و یا مرجع فیصله ای که غیر از قانون و شریعت الله ﷻ باشد طاغوت گفته شده، و مسلمانان مأمور گردیده اند تا به آن کفر ورزند (آنرا نپذیرند)، و ایمان آنهایکه به زبان خود را مؤمن می خوانند، اما فیصله را طبق قانون الله ﷻ نه، بلکه طبق قوانین دیگران میکنند ایمان دروغین نامیده شده است.

الله ﷻ می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتِ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾ سورة النساء/ ۶۰- ۶۱

ترجمه: ((ای پیامبر آیا تعجب نمی کنی از کسانی که میگویند که آنان بر آنچه بر تو نازل شده و بر آنچه که پیش از تو نازل شده ایمان دارند، (ولی با وجود تصدیق کتابهای آسمانی، به هنگام اختلاف) می خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند) (و حکم او را به جای حکم الله بپذیرند) و حال آنکه به ایشان

فرمان داده شده است که (به الله ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند، و شیطان میخواهد که ایشانرا گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر کند).

همچنان الله ﷻ در مورد آنانیکه بر اساس قانون الله ﷻ فیصله نمی کنند می فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ . وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ النور/۴۷-۴۸

ترجمه: ((و می گویند به الله و پیامبر ایمان داریم و (از اوامر شان) اطاعت میکنیم، اما پس از این ادعاء گروهی از ایشان رویگردان می شوند، و آنها در حقیقت مؤمن نیستند، هنگامیکه آنها به سوی الله و پیامبر فراخوانده می شوند تا در میانشان داوری کند بعضی از آنها رویگردان می شوند)).

اما اگر حکمی از احکام اسلام با دیموکراسی مطابقتی داشته باشد، و با عملی شدن آن مقاصد دیموکراتها برآورده شود، آنها آن حکم اسلام را نیز می پذیرند. البته نه به این حیثیت که آن حکم واجب العملی از طرف الله ﷻ است، بلکه به این حیثیت که با دیموکراسی مطابقت دارد. درین مورد دیموکراتها تماماً مصداق این گفته الله ﷻ هستند که می فرماید: ﴿وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ﴾ النور / ۴۹

ترجمه: (اگر حق به جانب آنها باشد به سوی پیامبر می آیند در حالیکه خوب فرمانبردار می باشند).

در جهان اسلام همه آن کشورهای که خود را دیموکراتیک می خوانند، فیصله ها را در مخالفت با شریعت الله ﷻ، و در مطابقت با آن قوانین اساسی میکنند که موافق اصول دیموکراسی وضع شده اند.

قداست قانون اساسی درین حکومتها بالاتر از قرآن و حدیث است. اگر برای تأیید یکی از فیصله ها هر قدر دلایل شرعی از قرآن و حدیث آورده شود در صورتیکه مطابق قانون اساسی نباشد هرگز پذیرفته نمیشود، و کلای پارلمان هیچ وقت قانونی را که مخالف مواد قانون اساسی باشد تصویب کرده نمی توانند. پس به

همین دلیل پارلمان يك اداره طاعتی میباشد.

۳ - در هر کشور اسلامی که دیموکراسی در آن حاکم باشد، اگر عضوی از اعضای پارلمان، و یا حزبی از احزاب که اراده خدمت به اسلام را داشته باشد و بخواهد حکمی از احکام شریعت را از طریق پارلمان جنبه قانونی دهد، باید نخست پیشنهاد خود را به شکل مسوده غرض بحث و رأی گیری به پارلمان تقدیم کند که (تأیید) و یا هم (رد) میشود. و در صورت رد شدن پیشنهاد مذکور اجازه ندارد تا يك مدت معینی برای بار دیگری برای بحث به پارلمان تقدیم گردد.

در صورت فوق حکم الله ﷻ به پیشگاه بشر به مقصد موافقت یا عدم موافقت تقدیم میگردد که (تقدیم کننده) و (رد) کننده آن هر دو از دین خارج می شوند. زیرا تقدیم کننده با این کارش يك جهت دیگری را بر شرع الله ﷻ (حکم) میگرداند، و او را حق (تأیید) و یا (رد) حکم شرعی میدهد، در حالیکه الله ﷻ میفرماید:

﴿وَاللّٰهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ الرعد/۴۱

ترجمه: ((الله فیصله میکند به هر چیزیکه اراده بفرماید، هیچکس تأخیر کننده فیصله او نیست، و او حساب کننده سریع است)).

همچنان الله ﷻ میفرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ [الاحزاب / ۳۶]

ترجمه: ((هیچ مرد و زن در کاری که الله ﷻ و پیامبرش داوری کرده باشند) و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ایشان باید تابع اراده الله و رسول باشد) و هر کس از دستور الله و پیامبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری میگردد).

درین نوع جریان پارلمانی (رد کننده) حکم الله ﷻ به سبب رد کردنش کافر میگردد، و (تقدیم کننده) آن به سبب اینکه جهت دیگری را بر فیصله الله ﷻ (حکم) گردانیده است از دین خارج میگردد.

درین مورد همین فهم از عمل عمر بن خطاب رضی الله عنه در کشتن آن منافق نیز ظاهر میگردد که با يك يهودی منازعه داشت و رسول الله صلی الله علیه و آله در آن منازعه حق را بجانب يهودی دیده و به نفع او فیصله نموده بود، ولی منافق قناعت نکرده و قضیه را به عمر رضی الله عنه غرض فیصله تقدیم کرد. زمانیکه عمر رضی الله عنه آگاه شد که درین مورد قبلاً رسول الله صلی الله علیه و آله فیصله نموده، ولی الآن منافق بالای فیصله پیامبر صلی الله علیه و آله فیصله عمر رضی الله عنه را میخواهد، به همین سبب او را مرتد دانسته و سرش را قلم کرد. و زمانیکه رسول الله صلی الله علیه و آله از عمل عمر رضی الله علیه و آله با خبر شد نه تنها این که عمر رضی الله عنه را ملامت نکرد، بلکه او را به لقب فاروق نوازش نیز کرد.

طوریکه در اسلام عملی نمودن احکام نماز، روزه، زکات، و حج به نظر پرسی و کسب موافقه اکثریت نیاز ندارند، و مستقیماً تطبیق میگردند، همینطور تطبیق احکام حدود، حجاب، قصاص، موالات با مسلمانان، و معادات با کفار و احکام دیگر نیز به تقدیم شدن به پارلمان و فیصله اکثریت نیاز ندارند. ولی در دیموکراسی این کار خلاف اصول و نورم های دیموکراسی دانسته میشود و قابل قبول نمیباشد.

مناقشه شبهاتی در مورد مشارکت در دیموکراسی و پاسخ به آن

عده از علمای منسوب به اسلام که تحت تأثیر فکری غرب رفته اند، و با منهج نبوی در امر اقامه حکومت اسلامی از طریق جهاد و فدا کاری نا آشنا هستند، و یا هم میخواهند در هر نوع شرایطی از امتیازات، رعایتها، مناصب و تشریفات حکومتی در هر نوع حکومت برخوردار باشند سعی میکنند به هر قیمتی که باشد برای مشارکت در حکومت های دیموکراتیک و پارلمانها دلائلی را از شریعت اسلامی برای خود بترانند، و با استدلالاتی بی جا و نا موجه برای جواز کار خود در نظام دیموکراسی شبهاتی را نیز مطرح میکنند، که اکنون همین شیوه را بعضی از اشخاص و گروه های نام نهاد اسلامی افغانی نیز در برابر دیموکراسی تحمیلی امریکا اتخاذ کرده اند. بعضی از دلائل و شبهات آنها قرار ذیل اند:

شبهه اول - کار کردن یوسف علیه السلام با پادشاه کافر مصر:

عده‌ای از مشارکت‌کنندگان در دیموکراسی استدلال میکنند که یوسف علیه السلام در حالیکه پیامبر الله ﷺ بود در حکومت پادشاه مصر که کافر بود من حیث وزیر کار کرده است، و به همین دلیل اکنون مسلمانان نیز میتوانند در يك نظام کافر کار کنند.

استدلال بر دلیل فوق الذکر برای کار کردن در نظام دیموکراسی بنا بر وجوہات ذیل باطل است:

الف: پارلمانهای عصر حاضر پارلمانهای شرکی و طاغوتی اند، و دلیل آن اینست که پارلمانهای امروزه از صلاحیت مطلق تشریع (تحلیل و تحریم) برخوردار اند، در حالیکه تشریع (تحریم و تحلیل) تنها و تنها حق الله ﷻ است. ولی در دیموکراسی تشریع و تقنین حق مردم است که پارلمان ممثل آنها میباشد.

اسلام به هیچ کسی قطعاً اجازه نمیدهد که در امر (حاکمیت اعلی) و (حق تشریع) با الله ﷻ شرک ورزد. ولی در دیموکراسی نه تنها تشریع (حلال گردانیدن) و (حرام گردانیدن) حق مردم است، بلکه دیموکراسی به زعم خودش الله ﷻ را ازین حق به طور کلی محروم گردانیده است.

از همین جهت اسلام يك دین علیحده، و دیموکراسی يك دین کاملاً علیحده دیگری است، و (مصادر تشریع) در هریکی ازین دو از هم جدا اند. مصدر تشریع در اسلام (وحی الهی) و (ارشادات رسول الله ﷺ) است. اما در دیموکراسی خواهشات و هوسهای مردم مصدر تشریع اند. الله ﷻ از بنده گانش تنها دین اسلام را می پذیرد، نه دیموکراسی را، الله ﷻ می فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾

آل عمران / ۸۵

ترجمه: (هر که دین دیگری را غیر از اسلام برگزید هرگز از وی قبول نگردیده و در آخرت از جمله زیان کاران خواهد بود).

پس آیا کسی چنین تصویری کرده می تواند که یوسف علیه السلام کدام دین

دیگری را غیر از دین اسلام قبول کرده باشد؟ و یا کدام ملت دیگری غیر از ملت اجداد موحدش را برگزیده باشد؟ و یا به مقصد احترام و پاسداری از قانون کفری حلف و فاداری ادا نموده باشد؟ و یا هم مطابق آن قانون گذاری کرده باشد؟ طوریکه حال پارلمانهای عصر حاضر است؟

یوسف علیه السلام حتی در زمان محبوس بودن و استضعافش که هیچ چیزی در اختیار نداشت نیز از شرك و مشرکین اعلان برائت نموده بود، چنانچه قرآن کریم از او حکایت میکند: ﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ. وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ سوره یوسف / ۳۷ - ۳۸

ترجمه: ((یقیناً من (از ورود به) کیش گروهی دست کشیده ام که به الله ایمان نمی آورند و از روز آخرت منکر هستند، و پیروی از آئین پدران خود ابراهیم و اسحاق، و یعقوب علیهم السلام کرده ام. ما را نسزد که چیزی را شریک الله بسازیم)).

بعد ازین جریان یوسف علیه السلام حقیقت شرکت و توحید را بیان می نماید، و اینرا به صراحت اعلان مینماید که تنها حکم الله نافذ باشد، و باید تنها الله جلّ جلاله پرستیده شود.

چنانچه قرآن کریم از او حکایت میکند: ﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ۚ ۳۹ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ سوره یوسف / ۳۹ - ۴۰

ترجمه: ((ای دو دوست زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهتر اند یا همان الله جلّ جلاله یگانه و غالب؟ این معبودهای که غیر از اله می پرستید چیزی جز نامهای (بی مسمی) نیستند که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده اید. الله جلّ جلاله حجت و برهانی بر (خدا نامیدن) آنها نازل نکرده است، فرمانروائی از آن الله است و بس، الله جلّ جلاله دستور داده تا جز او را نپرستید، این است دین راست و ثابت،

ولی بیشتر مردم نمی دانند)).

پس آیا این ممکن است که یوسف علیه السلام در حال محبوس بودن و ضعیف بودنش شرك را با آواز رسا و بلند رد نماید، و حاکمیت را تنها از آن الله ﷻ بداند، ولی بعدها در وقت آزادی و قوت این حقیقت را بپوشاند، و طبق دین پادشاه فیصله کند؟ این در حالیکه الله ﷻ او را در زمین تمکین نیز داده بود؟! حرف دیگری که قابل ذکر است اینست که پارلمان از وزارت فرق دارد. پارلمان شریعت و قوانین می سازد، و وزارتها آنرا تنفیذ مینمایند. پس آنانیکه در پارلمانهای کنونی مخالف دین الله ﷻ قوانین میسازند، و آنرا تصویب می کنند، جرم ایشان نسبت به کسانی که قوانین آماده شده را تنفیذ می نمایند بیشتر می باشد.

پس استدلال آنهاى که رفتن به پارلمان را بر کار کردن یوسف علیه السلام قیاس میکنند صحیح نیست. ولی این بدین معنی هم نسیت که رفتن به پارلمان ناجائز، ولی قبول نمودن وزارت در حکومت کفری جائز باشد.

قبول کردن وزارت در نظامهای طاغوتی کنونی که بر ضد دین الله اعلان جنگ نموده اند، با دوستان الله ﷻ می جنگند، و با دشمنان الله ﷻ دوستی و ائتلاف می کنند نیز حرام است، و درین مورد استدلال بر عمل یوسف علیه السلام باطل میباشد. زیرا وزیران در حکومتهای کنونی نیز سوگند احترام و پاسداری همان قانون اساسی را بجا می آورند که بر اصول کفری دیموکراسی استوار است. در حالیکه الله ﷻ امر فرموده که بر همچو قوانین طاغوتی کفر باید ورزید، الله ﷻ می فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ سورة النساء / ۶۰

ترجمه: ((میخواهند دعوی ایشان را برای فیصله به طاغوت ببرند، در حالیکه به ایشان امر شده تا بر آن (طاغوت) کافر شوند)).

اکنون اگر کسی چنین گمان برد که یوسف علیه السلام نیز قانون طاغوتی را پذیرفته، و به مقصد پاسداری و احترام از او سوگند بجا آورده باشد، در حالیکه الله

ﷺ بدی را از او نفی نموده، و او را از بندگان مخلصش گردانیده است، یقیناً این گمان کننده تکذیب کننده يك پیامبر الله ﷺ میباشد، و کافرتر از هر کافری میگردد، و یقیناً از ملت اسلام خارج می باشد.

ب: وزیران در حکومتهای کنونی قبول کننده و منفذین قوانین وضعی کفری هستند که در همه مسائل باید پابند قوانین وضعی باشند. پس آیا ممکن است در مورد یوسف علیه السلام نیز چنین گمان کرد که موصوف معاذ الله پابند همچو قوانین وضعی کفری ظالمانه و باطل بوده باشد؟

اگر کسی در مورد او چنین گمان کند، و سپس به فعلش استدلال نماید، یقیناً او یکی از پیامبران الله ﷺ را به پذیرفتن قوانین کفری متهم نموده، که این کار خودش کفر و خروج از دین اسلام است. زیرا الله ﷺ پیامبرانش را برای آن فرستاده است تا امتهای شانرا درس بیزاری از طاغوت دهند، و آنها را تنها به پذیرفتن احکام الله ﷺ دعوت نمایند، الله ﷺ می فرماید: ﴿لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ سورة النحل / ۳۶

ترجمه: (بی گمان ما در هر امت رسولی فرستادیم تا برای مردم بگوید: عبادت الله ﷺ را بکنید، و از طاغوت خود را نگهدارید).

و پیام رسالت یوسف علیه السلام نیز همین بود. پس چگونه ممکن است که یوسف علیه السلام با وجود پیامبر بودنش قانون طاغوت را پذیرفته باشد، و مطابق آن فیصله نموده باشد؟

ج: وزارت یوسف علیه السلام در حقیقت تمکینی بود که از جانب الله ﷺ به او در زمین داده شده بود، بناءً او مطابق حکم الله ﷺ فیصله می نمود، و هیچکس به او ضرری رسانیده نمیتوانست، و نه کسی قادر به سبکدوش کردن او از وظیفه اش بود. و نه او را به اجرای کدام فیصله مجبور کرده میتوانست، و همین معنای (تمکین فی الأرض) میباشد.

آیا در حکومتهای طاغوتی عصر حاضر وزراء از همچو صلاحیتهای مطلق برخوردار هستند؟ تا قیاس شان بر ورزات یوسف علیه السلام صحیح گردد؟

وزیران عصر حاضر در بندهای قوانین طاغوتی چنان گیر اند که به نفع اسلام هیچ حرکتی اجراء کرده نمیتوانند.

یوسف علیه السلام در جریان کارش از هر نوع مراقبت و تعقیب عدلی آزاد بود، زیرا زمانیکه پادشاه یوسف علیه السلام را از زندان بیرون کشید، و یوسف علیه السلام حکایت خود را به وی بیان نمود، سخنان او در پادشاه چنان اثر نمود که به او گفت: ﴿إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾ سورة یوسف / ۵۴

ترجمه: (بدون شك تو امروز نزد ما صاحب مرتبه بلند و امین هستی). مفسرین می نویسند: از آن به بعد پادشاه مصر تنها یک حیثیت تشریفاتی داشت، و همه کارها را یوسف علیه السلام انجام می داد، و بنام (عزیز) یاد می گردید. بعضی از مفسرین بالاتر ازین ادعا می کنند که پادشاه مصر در آنزمان به دست یوسف علیه السلام مسلمان گردید، و مطابق دین یوسف علیه السلام اجراء می نمود.

پس به دقت دیده شود که آیا وزرای صالح و مسلمان در حکومتهای طاغوتی کنونی نیز دارنده همچو مرتبه هستند؟ و اگر وضعیت کنونی از وضعیت زمان یوسف علیه السلام متفاوت باشد پس در آنصورت قیاس درست نمی باشد.

د: الله ﷻ در حق یوسف علیه السلام از تمکین یاد آوری نموده است: ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ﴾ سورة یوسف / ۲۱

ترجمه: (و همینگونه یوسف علیه السلام را در زمین تمکین بخشیدیم). لفظ تمکین درین آیت مجمل است، ولی در جای دیگری الله ﷻ تفسیر لفظ (تمکین) را چنین بیان فرموده است: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمُ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ [سورة الحج / ۴۱]

ترجمه: (آنانیکه هر گاه ما آنها را در زمین تمکین بدهیم نماز را اقامه کنند، و زکات اداء نمایند، و به نیکی امر نموده و از بدی منع کنند، و خاتمه همه کارها مخصوص الله ﷻ و در اختیار الله ﷻ است).

اینکه الله ﷻ در مورد یوسف علیه السلام نیز از تمکین دادن به او در زمین یاد آوری نموده، پس یوسف علیه السلام نیز از جمله همان مردمانی بود که در وقت قدرت بر مردم اقامه نماز نموه و نظام زکات را قائم میکرد، و امر بالمعروف و نهی عن المنکر مینمود. و درین سلسله بزرگترین معروف (توحید) بوده، و بزرگترین همه منکرات (شُرک) میباشد. یوسف علیه اسلام از دین برحق پدران خود متابعت نموده و مطابق همان دین فیصله مینمود. و هیچگاه بر قانونی که الله ﷻ آنرا نازل نه کرده باشد فیصله نمیکرد. و نه هم به وضع قوانینی که مخالف قانون الله ﷻ باشد اجازه میداد. و اگر کسی در مورد او علیه السلام برخلاف این حقیقت عقیده دیگری داشته باشد مسلمان باقی نمی ماند.

در حکومتهای طاغوتی عصر حاضر اگر وزیری کوچکترین کاری را به نفع اسلام انجام دهد فوراً از وظیفه اش سبکدوش میگردد، و یا به جرم خیانت به حکومت، و مخالفت با قانون اساسی به زندان افکنده میشود. و اگر بالفرض حکومت باهمه وزارت‌هایش از طریق انتخابات به دست مسلمانان هم بیفتد، با آن هم به آنها فرصت حکومت کردن داده نمیشود، چنانچه در بعضی از کشورهای جهان اسلام بمشاهده رسیده. پس گفته میتوانیم که استدلال بر کار یوسف علیه السلام بهانه بیش نیست.

شبهه دوم - استدلال بر عمل نجاشی ﷺ:

عده از مسلمانانیکه مرض دیموکراسی در قلب‌هایشان جا گرفته برای جواز مشارکت در نظام های دیموکراتیک به عمل نجاشی ﷺ استدلال مینمایند، و میگویند با وجود اینکه نجاشی يك پادشاه مسلمان بود، ولی حکومت اسلامی را نافذ نکرده بود. لیکن با آن هم رسول الله صلی الله علیه وسلم او راستوده و از وی بنام (عبد صالح) یاد آوری نموده است، و بر وی نماز جنازه غائبانه نیز ادا نموده، پس اگر در عصر حاضر هم حاکمی نظام اسلامی را نافذ نکند، و یا مسلمانان در يك نظام غیر اسلامی سهم بگیرند، کار نا جائزی را مرتکب نشده باشد.

نجاشی ﷺ کی بود ؟

نجاشی آن پادشاه حبشه بود که در سال پنجم بعثت به آنده از مسلمانانیکه پیامبر ﷺ آنها را از مکه مکرمه به حبشه فرستاده بود پناه داد. این پادشاه به دست همین مهاجرین اسلام را قبول نموده و مسیحیت را ترك گفت. او مهاجرین را با عزت و احترام نگهداشت، و زمانیکه قریش هیئت دو نفری را با تحائف نفیس به منظور استرداد مهاجرین مسلمان به حبشه فرستادند، بعد از مناقشه و تحقیق وقتی از ظلم قریش و مظلومیت مهاجرین اطلاع یافت، حاضر به تسلیمدهی مهاجرین به قریش نگردید، و وفد قریش را نامراد و با دست خالی مرخص نمود. و سپس به رسول الله ﷺ اطلاع فرستاد که او به دست جعفر ﷺ اسلام را پذیرفته، و توسط او به رسول الله ﷺ بیعت نموده است. و بعدها در يك مرحله دیگری فرزندش را به همراهی يك وفد بزرگ به هدف تأیید و نصرت رسول الله ﷺ به مدینه فرستاد، و از پیامبر ﷺ درخواست نمود که اگر ایشان بخواهند آمادۀ هجرت به مدینه منوره نیز هست. رسول الله ﷺ درحقیق دعا نمود، و زمانی که نجاشی وفات یافت بروی نماز جنازۀ غائبانه نیز خواند.

اما اکنون اگرعدۀ استدلال میکنند و میگویند که نجاشی مسلمان بود، ولی شریعت اسلامی را نافذ نکرده بود، پس اگر آنها نیز همچو عملی را انجام دهند باکی ندارد. این استدلال بنابر دلائل ذیل باطل است:

۱- مدعیان این ادعا که گویا نجاشی شریعت را نافذ نکرده بود هیچگونه دلائل قطعی و قابل اعتبار در دست ندارند. ایمان آوردن غائبانه نجاشی ﷺ، و دفاع و نگهداری از مسلمانان مهاجر در سرزمینش، مخالفت ورزیدنش با بطریکها (علمای مسیحی)، و فرستادن پسرش با وفد شصت نفری به نزد رسول الله ﷺ به هدف تأیید و نصرت ایشان، همه و همه به این دلالت میکنند که او در حالت مسلمانی مطابق حکم و نظام طاغوت فیصله نمیکرد.

۲- استدلال بر وضعیت نجاشی قیاس است، و قیاس در اصول آنرا گویند که بریک حادثۀ که در موردش نص شرعی موجود نباشد حکم حادثۀ دیگری که

نص شرعی بر آن موجود باشد تطبیق گردد، مشروط بر اینکه در میان هر دو حادثه علت مشترك وجود داشته و از همدیگر فرق نداشته باشند. و یکی از شروط قیاس اینست که در مورد آن (فرعی) که بر (اصل) قیاس می‌گردد باید نص موجود نباشد.

درینجا عمل نجاشی ﷺ (اصل) گردانیده شده، و مشارکت در حکومت دیموکراتیک در عصر حاضر (فرع) گردانیده شده، و عدم تنفیذ شریعت علت مشترك در میان هر دو حادثه گردانیده شده است، ولی این قیاس از آنجهت درست نیست که درینجا در مورد (فرع) نصوص صریح وجود دارند، و آنها حکم میکنند که هر کسیکه شریعت را (حکم) یعنی مرجع داوری نشمارد، مسلمان نمی‌ماند، چنانچه الله ﷻ می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾
سورة النساء / ۶۵

ترجمه: (اما نه! به پروردگارت سوگند که آنان مومن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند).

همچنان الله ﷻ می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضَلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ سورة النساء / ۶۰

ترجمه: (ای پیامبر! آیا تعجب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند ولی میخواهند داوری را پیش طاغوت ببرند، (و حکم او را بجای حکم الله بپذیرند) و حال آنکه به ایشان فرمان داده شده است که (به الله ﷻ ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند، و شیطان می‌خواهد که ایشانرا گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر کند).

پس چگونه جائز خواهد بود که در موجودیت نص شرعی به قیاس عمل نماییم.

در حالیکه قاعده اصولی اینست که با موجودیت نص قیاس درست نیست.

۳ - در زمانه نجاشی ﷺ شریعت مکمل نشده بود، و نظر به بُعد مسافت و نبود وسائل مواصلاتی احکام شرعی همه روزه و یا در هر هفته و هر ماه به او نمیرسید، او فقط به عملی نمودن احکامی مکلف بود که به او رسیده بودند. اما اکنون که شریعت مکمل گردیده و همه احکام شریعت به ما به یکبارگی رسیده اند، پس شیفتگان و دلباخته گان دیموکراسی چگونه شریعت مکمل موجود را گذاشته و به عمل زمانی استدلال می کنند که شریعت تا آنوقت مکمل نگردیده بود؟

شبه سوم - تسمیه دیموکراسی به شوری:

عناصرسیکولر و غربگرا که در تلاش پخش و تنفیذ دیموکراسی در جهان اسلام هستند به هدف فریب دادن مسلمانان دیموکراسی (بی دین) غربی را به نام (شورای) اسلامی مسمی میگردانند. و بصورت دروغین تبلیغ میکنند که دیموکراسی درحقیقت يك شکل مترقی شورای اسلام است، و با عملی کردن آن نظام شورایی اسلام در عمل تطبیق میگردد.

امریکا و متحدین صلیبی اش زمانی که افغانستان را با بمباردمان شدید و با همکاری گروه های از منافقین وجواسیس داخلی تسخیر کردند، و بعد از کشتن ده هاهزار مسلمان خواستند يك حکومت غلام و بی صلاحیتی را بر افغانان تحمیل کنند، و از طریق آن دلائل جواز اشغال افغانستان را فراهم کنند، برای رسیدن به این هدف درینجا نیز بوق و سرنای دیموکراسی رابه صدا درآوردند، و چندتن خائن و وطنفروش را با چند تنی از افغانان سیکولر که با خود از غرب آورده بودند یکجا با کمونستان و رفقای ملیشه شان باریسمان دیموکراسی در طبیله بستند، و همه را در مجلسی بنام (لویه جرگه) زیرخیمه که همین اشغالگران آنرا قبلاً نصب نموده بودند جمع نموده و با کمال وقاحت بالای سر آنها آیه متبرکه ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ سورة الشوری / ۳۸ را نیز نوشتند.

ولی دیموکراسی هیچگاه به دادن نام شوری به آن اسلامی نمیگردد، چنانچه

شراب با نام گذاری (مشروبات روحی)، و زنا با نام (تقاضای جنسی) حلال نمی گردد.

فرق میان (شورای اسلامی) و (پارلمان دیموکراسی) مانند فرق میان (حق) و (باطل) میباشد، که بعضی ازین فروق را به شکل ذیل یاد آوری میکنیم:

فروق میان (رأی گیری پارلمانی) و (شورای اسلامی)

فرق اول: شورای اسلامی میان مسلمانان مؤمن، موحد و متابعین شریعت انجام میگیرد، درحالیکه (رأی گیری پارلمانی) میان اعضای مجلسی برگزار میگردد که در آن مسلمان، هندو، مسیحی، یهودی، کمونست و ملحد همه به طور یکسان حق رأی دادن دارند، و فیصله در آن بر اساس (حق بودن) و (قوت دلیل) نه، بلکه بر اساس (اکثریت آراء) صورت میگیرد.

قرآن کریم وقتی آیت شوری را ذکر می کند، در آن شوری را به حیث وصف مؤمنانی یاد آوری میکند که آنها به الله ﷻ ایمان آورده اند، و به او توکل می نمایند، از گناهان و کارهای بی حیائی خود را نگره میدارند، وزمانی که به غضب آیند بخشش میکنند، و آنانی که دعوت پروردگار شانرا لبیک گفته واقامه نماز میکنند، کار شان بر اساس شوری اجراء میشود، و از آنچه که الله ﷻ به آنها داده خرچ میکنند، و اگر بر آنها تجاوز صورت گیرد انتقام میگیرند (از خود دفاع می کنند).

قرآن مجید در مورد شوری می فرماید: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ کار شان بر اساس شوری بین خود آنها (مسلمانان) میباشد، مگر دیموکراسی و شیوه (رأی گیری پارلمانی) میگوید که: (و أمرهم شوری بینهم و بین غیرهم) کار آنها (پارلمانیها) بر اساس شوری بین مسلمانان و غیر مسلمانان اجرا میگردد.

در اسلام شوری تنها در میان مسلمانان میباشد، ولی در دیموکراسی نظر خواهی و مشورت میان مؤمنان و کافران همه انجام می یابد. پس یکسان دانستن (شورای اسلام) با (پارلمان دیموکراسی) درحقیقت مساوی دانستن حق با باطل است.

فرق دوم: شوری يك حكم و يك منهج الهی است که از طریق وحی نازل شده، و پیامبر ﷺ آنرا در عمل تطبیق نموده است. اما دیموکراسی يك مفکوره بی

دین، و يك نظام وضع شده از طرف كفار است که بر اساس هوا و هوس انسانها به میان آمده است.

فرق سوم: شوری در اموری صورت می گیرد که در مورد آن نص شرعی موجود نباشد. و زمانیکه نص شرعی موجود باشد هیچ جایی برای شوری باقی نمی ماند.

ولی در دیموکراسی اساساً برای احکام الله ﷻ و شریعت هیچ جایی وجود ندارد، زیرا در دیموکراسی حق حاکمیت و (تشریع) به طور مطلق حق مردم است که (اکثریت) آنرا تمثیل میکند.

فرق چهارم: در دیموکراسی (اکثریت) نزد پیروانش مرتبه و مقام الله ﷻ را دارد که باید مطابق میل و رغبت خودش قوانین بسازد، و در وضع قوانین هیچ قوت خارجی (وحی) حق مداخله را ندارد. اما در (شوری اسلام) نه تنها اکثریت (مشرّع) و (مطاع) نیست، بلکه مأمور، ملتزم، و مطیع است. و در هر چیز و هر مورد باید امر الله ﷻ و امر رسول او را، و نیز امر (أوالامر) را تا زمانیکه به معصیت امر نکرده باشد بپذیرد.

در (شوری اسلام) امام و حاکم در هر مورد به قبول رأی اکثریت ملزم نمیشود، بلکه اکثریت به اطاعت از امام ملزم هستند، تا زمانیکه طاعت در معروف باشد. فرق پنجم: مصدر قانون در دیموکراسی خواهشات مردم اند، و معیار حق را (رأی اکثریت) تشکیل میدهد، اما در (شوری اسلام) اکثریت در (وضع احکام) و (معیاریت) آن هیچگونه مداخله و نقشی ندارد، بلکه به عوض (اکثریت) (قوت دلیل) اعتبار دارد، اگر چه این دلیل قوی تنها توسط يك تن ارائه شده باشد.

فرق ششم: دیموکراسی در اروپا و در جامعه الحاد زده غرب نشأت نموده که در آنجا (دین) در همه موارد زندگی و نظام نقش خود را از دست داده و بی اهمیت گردیده، و تنها در گوشه کلیسا محبوس گردانیده شده است. ولی شوری جزء نظام اسلام است که در همه امور مربوط به زندگی و نظام که در موردش نص صریح موجود نباشد تأثیرش را دارد، و مسلمانان بر عمل کردن بر آن تشویق

شده اند.

پس بنا بر فروق فوق الذکر (دیموکراسی) و (شوری اسلام) دو نظام جدا از همدیگر اند که یکی آن از اسلام و دیگری از الحاد سرچشمه گرفته است. و آنانیکه میخواهند دیموکراسی را به مردم مرادف (شوری اسلام) معرفی نمایند یا نظام و حیثیت شورای اسلام را نمیدانند، و یا حقیقت دیموکراسی را نمی شناسند، و یا اینکه هردو را خوب می شناسند، ولی از روی منافقت نظام کفری (دیموکراسی) را به عامه مسلمانان در قالب (شورای اسلام) معرفی می کنند تا مسلمانان آنرا مغایر دین نخوانده و بپذیرند.

شبهه چهارم — مشارکت در دیموکراسی به منظور مصلحت دعوت:

عده از اشخاص و گروه های اسلامی به بهانه مصلحت دعوت در نظام دیموکراسی سهم میگیرند، و استدلال میکنند که اگر آنها به هدف انتخاب شدن خود را کاندید نکنند شاید کدام شخص و گروه اسلام دشمن آن جا را اشغال نماید. و یا استدلال میکنند که آنها تلاش می ورزند تا از طریق پارلمان زمینه تطبیق قوانین اسلامی را مساعد سازند. و یا هم استدلال می نمایند که در نظامها و حکومتهای دیموکراتیک به آنها اجازه فعالیت دعوت علنی داده می شود که دیموکراسی را پذیرفته و در قالب نظام دیموکراسی زندگی نمایند، و آنهایکه دیموکراسی رانمی پذیرند با محدودیتهای گوناگون مواجه میگردند، پس برای اینکه اجازه فعالیت علنی داشته باشند، و پیام خود را به همه طبقات جامعه به صورت آشکار رسانیده بتوانند، مصلحت دعوت تقاضا میکند که باید نظام دیموکراتیک را بپذیرند، و از آزادی بیان موجود در دیموکراسی استفاده کنند.

جوابهای چهارگانه در رد دلائل و بهانه های وهمی فوق الذکر:

جواب اول: نظامیکه براساس کفر (سیکولرزم) استوار باشد، و در چارچوبه آن دین (وحی الهی) در امور زندگی و حکومتداری حق مداخله نداشته باشد، تعیین حلال و حرام در آن مطابق خواسته بشر و در قالب تأیید اکثریت انجام یابد، حق تشریع در آن به شکل مطلق از الله متعال گرفته شده و به بشر داده شده

باشد، و فرق میان کفر و اسلام در آن وجود نداشته باشد، و به همه تنها از دیدهٔ انسان بودن نگریسته شود، و به قضاوت کافر و مسلمان در مورد اشخاص و اشیاء صلاحیت و ارزش یکسان داده شود، و امر بالمعروف و نهی عن المنکر به دلیل تضاد داشتنش با آزادی شخصی ممنوع قرار داده شود، و ارتداد حق شخصی افراد خوانده شود، و مرتکب آن از هر نوع مجازات مصوون باشد، و بلند کردن صدای اعتراض و مخالفت با احکام اسلامی تحت نام آزادی اظهار رأی کار جائز و قانونی شمرده شود، پس آیا مشارکت در همچو نظام کفری به معنای تأیید و پذیرفتن آن نخواهد بود؟

آیا کارکردن در چارچوب چنین نظامی و پذیرفتن آن منافی آن توحیدی نخواهد بود که از همه اولتر کفر ورزیدن به طاغوت را تقاضا می نماید؟ توحیدی که آغازش به (لا اله) شده، و انکار از هر نوع طاغوت راقبل از (إلا الله) گفتن مطالبه میکند؟

در اسلام ایمان آن شخص درست خوانده نمیشود که توحید را می پذیرد اما در مقابل شرك موقف دشمنانه آشکار ندارد، و برضد آن اعلان جنگ نمیکند. الله ﷻ (کفر بالطاغوت) را بیشتر از (ایمان بالله) یاد نموده است، چنانچه می فرماید:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقره / ۲۵۶]

ترجمه: (پس هر که بر طاغوت کفر ورزد و بر الله ﷻ ایمان بیاورد یقیناً بر حلقهٔ محکم چنگ زده که جدایی ندارد، و الله ﷻ شنوا و دانا است).

پس آیا مصلحت دعوت اسلامی درین خواهد بود که صف کفر جدا و صف اسلام جدا باشد، تا توحید خالص متحقق گردد. و بیزاری و انکار از کفر به صورت آشکار اعلان گردد؟ و یا اینکه بمقصد بعضی از مصالح موهوم و جزئی مصلحت علیای توحید قربان شود؟

در اسلام بزرگترین همهٔ مصالح توحید الله ﷻ، و بیزاری از طاغوت است. اگر

این مصلحت سترگ از بین می رود، پس مصالح دیگر هزار بار از بین بروند. نشستن در کنار مشرکان، سیکولران، کمونستان و ملحدین در يك مجلس، و در محدوده يك قانون، و برای پیشبرد يك نظام، و یا به آنها دادن حق تبلیغ و بیان کفر هیچگاهی نه اسلام است، و نه مصلحت دعوت اسلامی میباشد، بلکه الله ﷻ از نشستن با همچو مردم به صورت آشکار منع نموده است، چنانچه میفرماید:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ سورة النساء / ۱۴۰

ترجمه: (و یقیناً (الله ﷻ) در کتاب بر شما نازل کرده است که چون شنیدید به آیات الله ﷻ کفر ورزیده میشود، و آنها به بازیچه گرفته میشوند با چنین کسانی منشینید تا آنگاه که به سخن دیگری میپردازند. بی گمان درین صورت (که با ایشان همنشین شده و با استهزاء آنان گوش فرا می دهید) شما هم مثل آنان خواهید بود، یقیناً الله متعال گرد آورنده همه منافقین و کفار در جهنم میباشد).

در پارلمانهای موجود به طور آشکار دیده میشود که عناصر سیکولر (بی دین)، کمونستان، بندگان هوا و هوس، و سایر گروههای گمراه بصراحت از ارتداد دفاع میکنند، از قوانین کفری جانبداری کرده، و بر احکام اسلامی چون جهاد، حدود، حجاب و غیره تمسخر میکنند، و به نامهای بد گوناگون از آنها نام میبرند، و لکن با وجود همه این فجائع باز هم مسلمانان نام نهاد دیموکرات و پارلمانی به بهانه مصلحت دعوت در يك پارلمان با این زناده و مرتدین یکجا کار میکنند.

جواب دوم: گروهی که خود را نمایندگان مسلمانان معرفی می نمایند در اکثریت پارلمان های جهان اسلام در (اقلیت) قرار دارند که نمی توانند به علت اقلیت بودن در مقابل اکثریت (یکولر) کوچکترین تبدیلی را در قوانین مخالف اسلام بیاورند. زیرا در نظام دیموکراسی رأی اکثریت (حق) شمرده میشود، و به همین علت طی هشتاد سال گذشته که دیموکراسی در حکومتهای جهان

اسلام رخنه کرده است در هیچ گوشه از جهان اسلام دیده نشده که شریعت اسلامی از طریق دیموکراسی و انتخاب نافذ گردیده باشد. ولی شیفتگان مسلمان نمای دیموکراسی با وجود اینهمه از دیموکراسی دستبردار نمیشوند، و به هدف تحول مثبت به منهج نبوی اسلام رجوع نمی کنند، که این باعث شکوک در نیت و اخلاص مدعیان خدمت به اسلام از طریق دیموکراسی می‌گردد.

جواب سوم: مشرکین مکه نیز به پیامبر ﷺ پیشنهاد تشکیل يك نظام مشترکی که شبیه دیموکراسی امروز بود کرده بودند، که در آن از یکطرف عقاید، نظریات، تصورات، و اعمال شرکی آنها مصوون میبود، و از جانب دیگر شاید اسلام نیز تاحدی در آن دیده میشد. ولی تفاوتش با دیموکراسی امروزه درین بود که مشرکین مکه در آنزمان رهبری، زعامت، مال و حتی حکومت و قیادت سیاسی را بدون انتخابات و کسب اکثریت آراء به پیامبر ﷺ میسپردند، چنانچه در سیرت مبارکه رسول الله ﷺ آمده است که: رهبران مشرکین مکه مجلسی را تدویر نمودند، و در آن فیصله کردند تا (عتبه بن ربیعہ عبشمی) را که یکی از بزرگان قبیله (بنوعبدالشمس) بود با همین پیشنهاد به پیامبر ﷺ بفرستند. عتبه پیشنهاد مشرکین را به صورت ذیل به رسول الله ﷺ ارائه کرد:

(ای برادرزاده! خودت میدانی که تو در میان ما از حسب و نسب خوبی برخوردار هستی، مگر برای قومت چنان دینی را آورده ای که به سبب آن اتفاق و اتحاد قومت از میان رفت، قومت را کم عقل خواندی، و ایشانرا بد گفتی، دین شانرا کفر، و پدران و نیاکان شانرا کفارخواندی، من چند پیشنهادی برای دارم، آنها را بشنو! ممکن است عده از آنها را بپذیری!

رسول الله ﷺ به او گفت: ای ابو الولید! بگو! آنرا می شنوم. عتبه پیشنهادهای خود را چنین مطرح کرد:

(ای برادر زاده! اگر تو با این پیامبری مال میخواهی، آنقدر مال برایت جمع میکنیم که نسبت به همه ما مال تو زیاد شود، و اگر با آن عزت میخواهی ترا بحیث چنان بزرگ و سید خود می پذیریم که هیچ فیصله بدون موافقت تو اجراء نشود، و اگر پادشاهی میخواهی ترا پادشاه خود خواهیم ساخت، و اگر بر

تو جنی نشسته و خود را از چنگش رها نیده نمیتوانی، در آنصورت ترا به کاهنی میبریم که بر تو بخواند، و درین راه هر قدر مالی که از ما مصرف شود، مصرف میکنیم تا ترا ازین آسیب برهانیم).

رسول الله ﷺ بعد ازینکه همه حرفهای او را شنید به او فرمود: (ای ابوالوالید! سخت تمام شد؟) او گفت بلی. رسول الله ﷺ به او فرمود: (حالا از من بشنو!)، و سپس آیاتی از سوره متبرکه (فُصِّلَتْ) را برایش تلاوت نمود، و پیشنهاد تأسیس چنین نظام مشرک با قریش را که زعیم و رهبر آن نیز خود رسول الله ﷺ میبود رد کرد.

از رد نمودن رسول الله ﷺ پیشنهاد کفار را که در آن تشکیل نظام مشرک را خواسته بودند به خوبی آشکار میگردد که رسول الله ﷺ نظریه تشکیل نظام مختلط با کفار را حتی در وقت محرومیت و مظلومیت که اصحابش با اذیت و تکلیف شدید مشرکین مواجه بودند نیز نپذیرفت، در حالیکه در صورت قبول آن پیشنهاد ممکن بود بر مسلمانانیکه در حالت مظلومیت قرار داشتند یکمقدار آسانی نیز می آمد. ولی با آن هم پیامبر ﷺ این کار را بخاطری انجام نداد تا مسلمانان را بیاموزاند که مؤمن و کافر هیچگاه در یک نظام مشرک با همدیگر یکجا مانده نمیتوانند، و خصوصاً زمانیکه زمام امور نیز به دست جاهلیت و کفر قرار داشته باشد.

و این هم معلوم است که مشرکین قریش در آنزمان مانند کفار عصر حاضر دروغگو و دو روی نبودند. آنها با وعده هائیکه با پیامبر ﷺ مینمودند صادق بودند. آنها واقعاً به رسول الله ﷺ سیادت، مال، پادشاهی، و زعامت را میدادند. ولی در مقابل آن خواستار توقف مبارزه رسول الله ﷺ علیه نظام جاهلیت آنها بودند، کاری که کفار دیموکراسی عصر حاضر نیز از مسلمانان همین مطالبه را می نمایند. و لکن رسول الله ﷺ این پیشنهاد آنها را هیچگاه نپذیرفت.

حالا سوال درین جاست که آیا آنعده اشخاص و گروههای که خود را اسلامی میدانند، و با مشارکت خود در دیموکراسی از آن تأیید میکنند، از همین گونه حیثیت برخوردار هستند؟ ظاهراًست که به آنها در بدل تأیید کفر دیموکراسی هیچ چیزی به جز چند مشت پول داده نمی شود.

آیا به اینگونه اشخاص و گروه های اسلامی که خود را فریب میدهند واقعاً اجازه بیان اسلام راستین، ورد نمودن همه انواع کفر، و انجام اقدام عملی بر ضد آنها داده میشود؟

اگر داده میشود پس در جریان يك قرن گذشته این حق در کدام يك از کشور های اسلامی دیده شده؟ و اگر داده نمی شود پس چرا به همچو حجت های باطل استدلال میکنند، و از منهج نبوی دعوت به اسلام که زندگی و دعوت صحابه رضي الله عنهم مثال زنده آن است عدول نموده و به کناره میروند؟ اگر اینگونه مشارکت به مصلحت دعوت میبود، رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا در آزمانی که مسلمانان به جز از پیشه کردن صبر کار دیگری نمیتوانستند قبول می کرد.

در آزمون رسول الله ﷺ اصحاب مظلومش را امر نمود تا به (حبشه) مهاجر شوند، ولی به آنها زندگی نمودن با کفار را دريك نظام مشترك اجازه نداد، تا به مردم بفهماند که اسلام برای زندگی محیط و نظامی میخواهد که از هر نوع قید و بند جاهلیت آزاد باشد. و مسلمانان تا زمانی آرام نه نشینند که برای خود يك نظام آزاد و اسلامی خالص ساخته نباشند.

جواب چهارم: تاریخ و مشاهده هر دو ثابت نموده اند که در گذشته نزدیک کشورهای دیموکرات جهان اسلام تنها نظام های مخالف اسلام را به بار آورده، و برای اسلام صحیح و راستین در آن هیچ جایی وجود ندارد. حتی اگر مسلمانان از طریق انتخابات نیز به قدرت رسیده باشند.

(الاخوان المسلمون) در مصر از هشتاد سال بدینسو بخاطری ایجاد حکومت اسلامی از طریق مشارکت در دیموکراسی فعالیت جدی می نماید، اما هر زمانیکه نظام حاکم در مصر کوچکترین علامه تغییر بی به دست الاخوان المسلمین را ببیند، فوراً اخوانیها را با يك مصیبت جدید مواجه میسازد. رهبران و اعضای فعال آنرا به زندان می افکند، و یا فعالیتهای سیاسی آنها را محدود می نماید، و یا اینکه فعالیت این تنظیم را کاملاً ممنوع قرار داده، و همه دارایی های آنرا مصادره میکند، و بزرگانش را از صحنه سیاست و تأثیرگذاری بر جامعه محروم میگرداند. نتیجه اش این شد که در جریان هشتاد سال گذشته نه

حکومت مصر اسلامی شد، و نه جامعه اسلامی در آنجا به میان آمد، و نه هم تنظیم الاخوان بر همان منهج فکری و علمی که شهید امام حسن البناء، و شهید سیدقطب از آن در تألیفات و نوشته هایشان یاد کرده اند استوار باقی ماند، بلکه دیموکراسی با گذشت زمان عزم آنها را سست و متزلزل نمود، و سیاستهای شانرا تغییر داد.

در ترکیه نیز تنظیم اسلامگرای نجم الدین اربکان (حزب سلامت ملی) در انتخابات اکثریت را مطابق اصول دیموکراسی به دست آورد، و حکومت ساخت، ولی زمانیکه ارتش سیکولر و مدافع دیموکراسی ترکیه علامات تغییر را به نفع اسلام مشاهده نمود، فوراً حکومت را از بین برد، و بر تنظیم اربکان ممنوعیت اعلان کرد، و رهبران تنظیم را از فعالیت سیاسی منع نمود.

و همچنان در بزرگترین کشور مسلمان افریقای شمالی (الجزائر) زمانیکه (جبهه اسلامی نجات) طبق اصول دیموکراسی در انتخابات اکثریت را به دست آورد، در آنجا نیز ارتش سیکولر مداخله نمود، نتایج انتخابات را لغو قرار داد، و رهبران و منسوبین عالی رتبه (جبهه اسلامی نجات) را در زندانها افکند، و ملت مسلمان الجزائر را در چنان يك جنگ داخلی درگیر ساخت که آتش افروخته آن تا امروز ادامه دارد، و ده ها هزار انسان در آن سوختند.

در پاکستان نیز زمانیکه عده از گروههای اسلامی از برکت قربانی دیگران در سال (۲۰۰۲م) در انتخابات (صوبه سرحد) برنده شدند، و حکومت ساختند، در طول دوران حکومت خود حتی يك قانون اسلامی را نیز نافذ نتوانستند، و نه به نفع اسلام کدام اقدام مثبتی را انجام دادند که تاریخ آنها به حیث دست آورد آنها ثبت کرده و در دل خود جا دهد. بلکه به تمام مشکل همان کارهای را میکردند که حکومتهای سیکولر آنها با آسانی به پیش میبردند. و علت آن نارسایی این بود که به این حکومت دیموکراتیک از طرف حکومت مرکزی اجازه تنفیذ اسلام داده نمیشد. و اینها نیز سوگند (وفاداری) به (دیموکراسی) را یاد نموده بودند.

خلاصه این بحث

در پایان این بحث به این نتیجه میرسیم که (دیموکراسی) يك دين غير اسلامی کفری و شیطانی است که همه جوانب زندگی انسان را احتوا مینماید. دیموکراسی در حقیقت سلب کردن حق الله ﷻ در تشریع و تقنین و نظام برای بشریت، و الله ﷻ را (نعوذ بالله) فاقد صلاحیت پنداشتن است. دیموکراسی در غرب در نتیجه انحراف مسیحیت و ظهور الحاد بمیان آمده، که همه چیز در آن از هر قید و بند دینی آزاد، و طبق میل و خواهش انسانها انجام می یابد. در دیموکراسی باور داشتن به معبود بودن الله، و باور نداشتن به آن هردو ارزش یکسان دارند، زیرا در صورت پذیرفتن او به حیث معبود باز هم پذیرفتن قانون و شریعت او خلاف اصول دیموکراسی تلقی میگردد، و معطل قرار داده می شود.

دیموکراسی بر مبنای نظریات و افکار فیلسوفان ملحد غربی استوار است، و با اسلام هیچ رابطه و مشابهتی ندارد. ولی عناصر غربگرا و سیکولر (بی دین) و چند مسلمان فریب خورده که از افکار آنها متأثر گردیده اند تلاش میکنند تا به هدف فریب دادن مردم روابط و مشابهتهای دروغینی را میان اسلام و دیموکراسی از خود بتراشند، تا آنها را ازین طریق از مبارزه و جهاد بر ضد دین کفری (دیموکراسی) مانع شوند، و آنها را منصرف سازند.

دیموکراسی يك تضمین خطرناك برای استمرار تسلط استعمار غربی بر جهان اسلام است، که غرب میخواهد با بکار گیری زور، زر، تزویر، زندان، و مرگها آنرا در جهان اسلام از طریق حکومتهای دست نشانده خود محفوظ و ماندگار سازد، و در راه تنفیذ و نشر آن هزارها میلیارد دالر، به صدها هزار نیرو، و وسائل نظامی را به مصرف میرساند، و به هدف از بین بردن مخالفت با آن صدها هزار مسلمان را در کشورهای اسلامی به قتل میرساند. و نهضتها و حرکتهای اسلامی را از ترس اینکه مبدا مسلمانان مظلوم و مقهور را از حقیقت زشت دیموکراسی با خبر سازند از بین میبرند.

و اکنون که افغانستان مورد تجاوز غرب قرار گرفته، و غریبه‌ها جنگهای وحشیانه را به هدف تطبیق دیموکراسی درین کشور به راه اندخته اند، ایجاب میکند تا ملت مسلمان افغان با ماهیت فکری، عقائدی و اخلاقی این دشمن مکار آگاه باشند، و هویت دشمن را از هر زاویه بشناسند.

و به مقصد برآورده شدن همین مقصد این موضوع را که از میان ده هاکتاب در نتیجه مطالعه هزار ها صفحه استنباط و استخراج نموده و به زبان سلیس جلو چشم آنده از جوانان ملت خودم که در راه دفاع از اسلام آماده هر نوع قربانی هستند، و به جهاد عملی بر ضد کفر دیموکراسی مشغول هستند گذاشتم. در نهایت میخواهم عرض کنم که اگر درین موضوع من به حق رسیده باشم، از لطف و کرم الله متعال است. و اگر در جایی اشتباه کرده باشم، این خطا و اشتباه از کم علمی و ناتوانی خودم است که از علمای مخلص آرزوی متوجه ساختنم را در جهت تصحیح آن مطالبه دارم.

اسلام امریکایی

دو نوع اسلام

در عصر حاضر در جهان دو نوع اسلام وجود دارد، یکی آن اسلامی است که الله ﷻ آنرا بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل فرموده، و او آنرا به امت اسلام به صورت مکمل رسانیده، و مسلمانان آنرا در طول تاریخ امت اسلامی پذیرفته، و در زندگی فردی و اجتماعی خود تطبیق نموده اند، در راه دفاع از آن ملیونها مسلمان فداکاری کرده اند، و علمای اسلام نیز همواره به اتهامات و شکوک دشمنان در مورد همین اسلام حقیقی پاسخهای علمی و معقول ارائه داشته، و در شرح احکام و جوانب مختلف همین اسلام حقیقی صدها هزار کتاب نوشته اند، که به پیمانه وسیعی در زبانهای مختلف جهان موجوداند. این همان اسلامی است که الله ﷻ جز آن هیچ دین دیگری را نمی پذیرد، الله ﷻ میفرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ آل عمران / ۱۹

ترجمه: (دین مقبول به نزد الله اسلام است).

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾

آل عمران / ۸۵

ترجمه: (و هر که به جز اسلام دین دیگری را طلب کند هرگز از وی پذیرفته نخواهد شده، و او در آخرت از جمله زیان کاران است).

و اسلام حقیقی همان دینی است که کافران به هیچ صورت و در هیچ زمانی از دشمنی با آن دست نمی کشند، و به هر شکل و وسیله که باشد بر ضد پیروان آن در جنگ مستمر مشغول میباشند. و تا زمانی جنگ خود را ادامه میدهند که مسلمانان را به زعم خود از اسلام بیرون کنند، که به انجام چنین کاری هیچگاه موفق نخواهند شد. الله ﷻ می فرماید: ﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾ البقره/۲۱۷

ترجمه: (همیشه کافران با شما خواهند جنگید تا اینکه شما را از دین تان (اسلام) بیرون کشند. اگر به انجام این کار موفق شوند).

یعنی تا زمانیکه مسلمانان به اسلامیکه آنرا الله متعال نازل نموده است محکم و استوار باقی بمانند، جنگ کفار در مقابل آنها به شکل از اشکال جاری و مستمر خواهد بود. و مسلمانان تنها زمانی دوستان آنها میشوند که از اسلام برگردند.

الله ﷻ همین مفهوم را در آیه دیگری چنین بیان میفرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ البقره / ۱۲۰

ترجمه: (هرگز یهود و نصاری از تو راضی نمی شوند تا آنکه از ملت (دین) آنها پیروی نه نمایی).

از آیات فوق الذکر بخوبی آشکار میشود که (اسلام الهی) هرگز مورد قبول یهود و نصاری و سائر کفار قرار نمیگیرد، و به همین علت همه کفار در سراسر دنیا همه توان مادی و معنوی شانرا به کار میگیرند تا مانع تطبیق (اسلام الهی) شوند. و اگر در سرزمینی تطبیق هم شده باشد تلاش میکنند تا آنرا نیز به هر وسیله ممکنه که باشد از بین ببرند و آثارش را محو نمایند.

ولی در مقابل (اسلام الهی) نوع دیگری از اسلام آن اسلام است که غریبهها و در رأس آنها امریکاییها برای معرفی، پخش و تطبیق آن کار میکنند، و همه و سائل مادی و معنوی شان را بکار می اندازند تا در جهان اسلام همین اسلام امریکایی جای (اسلام الهی) را در زندگی مردم بگیرد.

مرکز تحقیقاتی (RAND Corporation) یکی از مهمترین مراکز تحقیقاتی امریکا است، و مسؤولیت تحقیقات در مورد اسلام و ساختن پالیسیها برای حکومت امریکا را در امور سیاسی، اجتماعی، دفاعی و استراتژیکی به عهده دارد، و پژوهشگران غربی امور جهان اسلام در آن بطور مرتب مصروف تحقیق بر ابعاد مختلف زندگی مسلمانان هستند، و نتایج بحثهای شان را به منظور تطبیق به ادارات مختلف امریکایی میسپارند.

گروهی از مستشرقین و پژوهشگران همین اداره به رهبری Cheryal Benard که خودش یهودی و همسر شخصیت مهم (زلی خلیل زاد) سفیر اسبق افغانی الاصل امریکا در افغانستان، عراق و سازمان ملل متحد است طرحی را به منظور

معرفی همین اسلام امریکایی تحت عنوان :

Civil democratic Islam Partners Resources and Strategies

یعنی (اسلام دیموکراتیک متمدن، شرکاء، منابع و استراتژیها) تقدیم نموده که در هشتاد و دو صفحه ترتیب شده است.

در تهیه این طرح با (چیریل بنارد) شوهرش (خلیل زاد) همراه با نه تن دیگر از مستشرقین و پژوهشگران کمک نموده اند.

طرح مذکور يك اسلام نوین امریکایی را معرفی می نماید، و سپس برای نشر همین اسلام نوین در جهان اسلام دوستانی را تشخیص نموده، و منابعی را که در راه تطبیق این اسلام نوین از آن استفاده شده میتواند مشخص نموده است. و همچنان استراتژیهای را به هدف از بین بردن، محدود ساختن، و یا مسخ کردن (اسلام الهی) تقدیم میکند.

تعریف اسلام امریکایی:

اسلامی را که امریکا میخواهد (چیریل بنارد) آنرا چنین تعریف میکند: (دنیای صنعتی نوین، امریکا، و در مجموع جامعه بین المللی چنان اسلامی را میخواهند که با نظامهای دیگر جهان در يك مسیر حرکت نماید، دیموکراتیک و متری باشد، و مطابق قوانین، احکام و اخلاق جهانی سیر نماید).¹

تعریف مذکور نقاط ذیل را مشخص مینماید.

- ۱ - اسلام باید طبق خواسته امریکا و جامعه جهانی باشد.
- ۲ - اسلام باید يك تشخص علیحده و نظام مخصوص از خود نداشته باشد، بلکه با نظامهای دیگر جهان یکسان باشد.
- ۳ - اسلام باید دیموکراتیک باشد، بدین معنی که از طرف مردم به میان بیاید، نه اینکه بر مبنای (وحی) استوار باشد.
- ۴ - اسلام شکل کهنه خود را ترك کرده، و شکل جدید و متری را برگزیده باشد.

¹ - صفحه هشتم

۵ - این اسلام باید در بخش احکام و فلسفه اخلاقی با احکام و اخلاق غرب یکسان باشد.

و بعد از این تعریف طرح مذکور در همین صفحه در مورد پشتیبانی و تشویق پیروان اسلام امریکایی چنین می نویسد:

(این يك كار حكیمانه خواهد بود كه از آن عده مسلمانانی حمایت و تشویق بعمل آید كه با (صلح جهانی) و جامعه بین المللی همركاب گردیده اند، و دیموکراسی و تمدن را از خود مینمایند).
جمله فوق الذكراوی مفاهیم آتی میباشد.

۱ - از همه مسلمانان پشتیبانی صورت نگیرد، بلکه پشتیبانی باید از عناصر خاص انجام یابد.

۲ - پشتیبانی باید از عناصری صورت گیرد كه با كفار هیچ مشكلی نداشته باشند. بلکه با آنها یکجا تحت چتر امنیت و صلح جهانی زندگی شان را سپری نمایند، و بر جهاد هیچ باوری نداشته باشند، اگر چه كفار بر مسلمانان هر نوع مظلومی را روا داشته باشند.

۳ - حمایت از مسلمانانی صورت گیرد كه دیموکراسی را منحیث خط مشی زندگی، و تمدن غرب را منحیث شیوه زندگی خود پذیرفته باشند.

نویسنده این طرح عامل جدایی میان مسلمانان و كفار را دوری مسلمانان از فرهنگ غرب كه آنرا نویسنده فرهنگ بین المللی میخواند میداند، و درین بخش چنین مینویسد:

(دور ماندن مسلمانان از فرهنگ معاصر بین المللی زمینه تیره گی روابط و مشكلات را میان آنها و دیگران مهیا نموده است).^۱

معنای عبارت فوق الذكر اینست كه روابط میان مسلمانان و دیگران تا آن وقت تیره خواهد بود كه مسلمانان فرهنگ اسلامی خود را ترك نكرده، و فرهنگ جهانی را از خود نكرده باشند. و هر زمانیکه فرق میان دو فرهنگ از بین برده شود، اختلاف میان مسلمانان و كفار خود بخود از میان خواهد رفت.

و این تعبیر دقیقاً همان مفهومی است که الله ﷻ در قرآن کریم از آن چنین یادآوری نموده است:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ البقرة / ۱۲۰

ترجمه: (یهود و نصاری هرگز از تو راضی نخواهند شد، مگر اینکه ملت شانرا بپذیری).

و این یک سخن آشکار است که نظام و فرهنگ جهانی امروزی را یهودان ایجاد و دیزاین نموده، و نصاری که برتانیای و امریکا در رأس آن قرار دارند، در همه جهان آنرا تطبیق میکنند، و به هدف عملی نمودن همین فرهنگ جهانی همه جهان اسلام را میدان جنگ گردانیده اند، تا اسلام امریکایی نوین خود را در آن عملی سازند.

پلان پخش و نشر اسلام امریکایی

نویسنده کتاب در کتابش پلان منظمی را به هدف تقویۀ نقش پیروان اسلام امریکایی تقدیم نموده، و به حکومت امریکا طی آن چنین توصیه می نماید:

(... برای اینکه دیموکراسی و مودرنیزم در جهان اسلام توسعه یابد، و به هدف پیوستن به نظام جهانی معاصر تحول مثبتی در جهان اسلام رونما گردد، بر امریکا و غرب لازم است تا با دقت و جدیت تمام در جستجوی آن عناصری از مسلمانها باشند که تقویۀ (اسلام امریکایی) را میخواهند، و همچنان بر امریکا و رفقاییش لازم است تا برای این افراد، اهداف و ارزشهای را تعیین نمایند، و به این مطلب نیز آگاه باشند که با حصول پیشرفت در کارهای این عناصر چه نتایجی به دست می آید؟ ممکن است برای تقویۀ آنها برنامه های ذیل در نظر گرفته شوند:

۱ - نوشته ها و مطبوعات این عناصر باید چاپ گردیده و به قیمت ارزان به دست نشر سپرده شوند.

۲ - این عناصر و گروه ها باید تشویق شوند تا برای عامۀ مردم و نسل جوان بیشتر بنویسند.

۳ - نظریات و افکار اینها باید در کتابهای دینیات نصابهای تعلیمی گنجانیده

شوند.

۴ - رادیوها، رسانه های جمعی، و منابع سخنرانی باید در اختیار آنها قرار داده شوند.

۵ - تعبیر و تفسیری را که آنها از احکام و مسائل اسلامی مینمایند باید در میان مردم عام شوند، تا بتوانند با بنیادگراهای که مدارس، معاهد، و کتابخانه ها در اختیار دارند، و از وسائل الکترونیکی عصری نیز در پخش و نشر نظریات خود استفاده میکنند رقابت نمایند.

۶ - علمای (مودرن) و سیکولر باید به پیمانه وسیعی به مردم معرفی شوند، تا از طریق آنها عواطف و احساسات هیجانی جوانان خشمگین مسلمان سرد ساخته شود.

۷ - مراکز نشراتی باید تشویق شوند تا کتابهای را در رابطه به دانش، تاریخ و فرهنگ غیر اسلامی به نشر بسپارند، و تسهیلاتی در امر چاپ و نشر آن برای آنها فراهم شود، و اینگونه معارف باید در نصابهای تعلیمی کشورهای اسلامی شامل گردند، و هم در مطبوعات به نشر سپرده شوند، و مخصوصاً آن تاریخ و معارفیکه قبل از ورود اسلام درین کشور ها وجود داشتند باید بیشتر نشر شوند.

۸ - باید کمک شود که تشکلات مستقل، احزاب، و اتحادیه ها بنام (جامعه مدنی) بوجود آیند، تا فرهنگ جامعه مدنی در میان مردم رواج یابد، و همچنان به مردم فرصتهای آموزش اجراءات سیاسی و آزادی بیان مهیا گردد)^۱.

مثالها و مصداقهای تطبیق توصیه های امریکایی در افغانستان

برای اینکه عامه افغانها آگاه شوند که چگونه پلان نشر (اسلام امریکایی) اداره امریکایی (RAND Corporation) در افغانستان عملی میگردد؟ و کی برایش در چه نقشی کار میکند؟ بر هر يك از مواد هشت گانه پلان مذکور به طور علیحده تبصره های مختصر مینماییم، و مصداقات و مثالهای عملی آنرا به نمایش میگذاریم:

^۱ - صفحه ۷۲ کتاب Civil democratic Islam Partners Resources and strategies

۱- مادهٔ اول: مادهٔ اول این پلان توصیه می کند که تسهیلاتی در مورد چاپ و نشر ارزان نوشته های طرفداران اسلام دیموکراتیک فراهم شود، که این توصیه به گونه ذیل به تطبیق گرفته شده است:

امریکا در هنگام تجاوزش بر افغانستان اکثریت نویسندگان، ادیبان، شاعران، فلم سازان، ژروناالیستان، مترجمین، ممثلین (سینماگران)، ناشران و کدرهای علمی و فرهنگی افغانی را که در غرب تربیه شده اند، و یا از فرهنگ غرب متأثرگردیده اند همراه و همگام با نیروی نظامی خود وارد افغانستان کرد، و درینجا فرصتها و وسائل کاری را در عرصه های مختلف فکری برای آنها آماده نمود.

این عناصر وارد شده درینجا در عرصه های فکری و فرهنگی کار جدی و وسیعی را آغاز نمودند، و صدها کتاب، مجله، جریده، نشریه، و بحث و تحقیق را به میان آوردند. و مطبوعات غربگرا به پیمانۀ وسیعی به میان آمدند که حتی برای خریدن و مطالعه آنها کسی پیدا نمی شود، و به طور مجانی بر ادارات مختلف و افراد توزیع میگردند.

اینکه برخی از افغانها به علت ضعف اقتصادی و یا عوامل دیگری میل خریدن کتاب را ندارند، و نه هم مطبوعات غربگراها چنان محتوا و مطالبی را به نشر می سپارند که مطابق ذوق ملت باشد، و به مشکلات افغانها راه حل مناسبی تقدیم کند، بلکه همه آنها در نشر مفاهیم و نظریات (وارداتی) مصروف هستند، پس به همین علت مطبوعات کنونی افغانی به قوت سرمایه گذاری و فعالیت تجارتنی استمرار نمی یابند، بلکه توسط مساعدتهای مالی همین امریکاییهای اشغالگر و رفقای آنها به پیش برده میشوند، و همه مصارف شان توسط مؤسسات مختلف امریکایی و اروپایی به منظور تطبیق پلان مرکز RAND Corporation به هدف نشر (اسلام دیموکرات) در میان مسلمانان پرداخته میشوند.

۲- مادهٔ دوم: مادهٔ دوم این پلان طرفداران اسلام دیموکرات را به نوشتن زیاد برای مردم عام و مخصوصاً برای نسل جوان تشویق می نماید که تطبیق این ماده نیز به جدیت تمام زیر کار گرفته شده است، و همه آن نویسندگان و اهل

قلم که میتوانند چیزی بنویسند از طرف مؤسسات مختلف غربی با معاشات بلند به کارهای فرهنگی گماشته شده اند.

این نویسندگان سیکولر تنها در موضوعات سیاسی و اجتماعی نمی نویسند، بلکه در مسائل مربوط به دین و شریعت نیز نظر پرداز می کنند، و حتی بعضی از آنها به طور علنی جرأت رسیدن به سرحد ارتداد را نیز میکنند، که به طور مثال میتوان از (علی محقق نسب)، (پرویز کامبخش)، (لطیف پدرام)، و عده دیگری از همین قماش نام برد.

درین سلسله بعضیها غرض گمراه کردن مردم به چاپ ترجمه تحریف شده قرآن کریم که متن قرآن کریم را نیز با خود نداشت دست زدند، که مردم افغانستان در قبال همه این دسیسه ها عکس العمل شدیدی از خود نشان دادند.

علاوه بر اینها در کنار موضوعات سیاسی، دینی و اجتماعی هزاران داستان منافی اخلاق، قصه های پست، مبتذل، و فحش نیز بعنوان ادب و ادبیات برای جوانان به نشر میرسند، که خواندن آنها در وجود پسران و دختران جوان عواطف جنسی را تحریک مینماید، و آنها را به سوی فساد سوق میدهد.

ماده سوم: ماده سوم این پلان توصیه میکند که نظریات طرفداران اسلام دیموکرات در نصاب تعلیمی شامل گردانیده شود، تا همه نسل نوین به شکل اجباری و الزامی به خواندن آن مکلف شوند، و سپس همین نظریات از طریق مضمون دینیات من حیث دین وعقیده به مردم تلقین شوند.

درین بخش نیز امریکا در افغانستان از طریق دو موسسه خود هر یک (USAID) و (دانشگاه نبراسکا) کار فراوانی را انجام داده است.

مرکز تعلیم و تربیه برای افغانستان در دانشگاه مذکور نصاب تعلیمی جدیدی را برای وزارت تعلیم و تربیه افغانستان آماده نمود، و (USAID) آنرا چاپ کرد. این نصاب تحت نظارت مشاورین امریکایی تألیف شد، و همه آن مضامینی را که در آنها مفاهیم جهاد، دشمنی با کفار، حجاب و مضامین با ثبات و استوار ماندن بر اسلام راستین موجود بودند از نصاب حذف کردند، و در عوض آن مفاهیم

آشتی و تفاهم با کفار، حقوق بشر غربی، آزادی زنان، مقابله با تروریسم (جهاد)، و معرفی شیوه های زندگی غربی را جابجا کردند.^۱

و همین کوششها اکنون نیز ادامه دارد، و همه ساله در کتابهای دینیات، اجتماعیات، تاریخ، و ادبیات مضامین جدید داخل میگردند.

این کار نه تنها در افغانستان جریان دارد، بلکه با تمام زور و فشار در همه کشورهای اسلامی جهان و مخصوصاً در کشورهای امریکایی در آن مستقر هستند، و یا مصالح امریکا در آنجا مورد تهدید قرار میگیرد عملی میگردد. و امریکا به هدف انجام این کار هر سال به صدها ملیون دالر در اختیار مؤسسات چون (USAID)، (آغاخان فاوندیشن)، (ایشیا فاوندیشن) و مؤسسات دیگری قرار میدهد، تا نصابهای تعلیمی کشورهای اسلامی را از اسلام حقیقی به تدریج خالی ساخته، و در جایش مفاهیم اسلام نوین دیموکراتیک را به مردم معرفی نمایند.

ماده چهارم: ماده چهارم طرح اسلام امریکایی (RAND Corporation) سخنی از قرار دادن رسانه ها و منابع خطابه در اختیار عناصر سیکولر در جهان اسلام دارد، که در افغانستان به شکل ذیل عملی گردیده است:

برای اینکه به عناصر دیموکرات و سیکولر وسائل فراوان، زمینه ها و فرصتهای فراخ به دست بیاید تا حرفهای شان را به تعداد بیشتر مردم برسانند، امریکا درین مورد يك پلان تبلیغاتی منظمی را ایجادکرد، و آن پلان در سه سطح ذیل به تطبیق گرفته شد:

اول:- همه رادیوهای خارجی که برای افغانستان برنامه های نیم ساعته و یا يك ساعته داشتند، پروگرامهای خود رابه دوازده ساعت، و یا بیست و چهارساعت امتداد دادند. و برای اینکه مردم جامعه را به پیمانه وسیعی تحت پوشش تبلیغاتی خود قرار دهند این رادیوها که در گذشته تنها بر نامه های خبری

^۱ - درین مورد مراجعه شود به مقارنه کتاب صنف اول نصاب مجاهدین و نصاب حکومت امریکاییها در افغانستان در همین کتاب.

میداشتند، حالا در کنار آن نشر سلسله ها و سریالها و برنامه های سیاسی، اجتماعی، تعلیمی، ادبی، فرهنگی، اقتصادی و دینی را نیز به پیمانه وسیعی شروع نمودند.

و همین رادیوهای بیرون مرزی خبرنگاران، ژورنالستان با تجربه، پژوهشگران، ادیبان، و کارشناسان امور سیاسی را بامعاشات بسیار بلند دالری در ادارات خود جذب کردند، تا دربخش غربگرا نمودن افغانها کار همه جانبه انجام دهند. غرب در کنار (رادیو صدای امریکا) و (بی بی سی) رادیوهای دیگری چون (رادیو آزادی) که از طرف کانگرس امریکا تمویل میشود، و رادیو(دیوه) را که برای مناطق پشتون نشین هر دو طرف مرز با پاکستان نشرات میکند نیز بوجود آورد. و استیشنهای محلی و منطقوی F.M را برای این رادیوهای در شهرهای مختلف بازکرد، تا بتوانند برنامه های شانرا باکیفیت بهتر به مردم برسانند.

دوم: غرب بعد از تجاوزش بر افغانستان ده ها رادیوی محلی غیر دولتی را تقریباً در همه شهرهای بزرگ افغانستان فعال نمود، و هزارها تن از بیرون اسلام امریکایی را در آنها توظیف نمود، که هر يك از این رادیوها برای اهداف مشخصی نشرات دارد. درین سلسله تنها رادیوهای که در شهرکابل فعالیت میکنند تعداد شان به ۴۹ استیشن بالغ میگردد.^۱

سوم: امریکاییها در بسیاری از ولسوالیهای ولایات افغانستان رادیوهای محلی ایجاد کردند، که انتشارات اکثریت این رادیوها از داخل قرار گاه های نظامی امریکایی که در همان ساحه وجود دارند صورت میگیرد، و مصارف همه آنها را اداره توسعه بین المللی امریکا (USAID) تأمین میکند، که تعداد این رادیوهای محلی در ولایات و ولسوالیها تا کنون به ۲۵۰ رادیو رسیده است.^۲

همه این فعالیتها به منظور عملی نمودن توصیه (RAND) Corporation مبنی بر زمینه سازی برای نشر پیام پیروان اسلام (دیموکرات و متمدن) انجام میشود.

^۱ <http://www.elections.pajhwok.com/dr/node/۶۶۹۱>

^۲ <http://www.bbc.com/persian/afghanistan-۳۸۹۵۴۵۰۸>

ماده پنجم: ماده پنجم این پلان امریکایی این است که احکام اسلامی باید به گونه تعبیر و تفسیر شوند که دوستان سیکولر امریکا آنرا می‌خواهند. بدین معنی که دین اسلام باید مطابق مفاهیم غرب و در چهارچوبه میثاق حقوق بشر وضع شده از جانب غرب تعبیر شود. و هر حکمی که مخالف حقوق بشر غربی، معاهدات جهانی، و قوانین بین المللی، و همچنان مخالف معیار های فرهنگ غربی باشد، باید ارتجاعی، عقب مانده و فرسوده شمرده شود، که به زعم آنها اکنون قابلیت تطبیق را از دست داده است.

غرب همین تجربه را در چندین کشور اسلامی چون ترکیه، مصر، لیبیا، تونس، الجزائر، مراکش، هندوستان، پاکستان، و کشورهای اسلامی دیگر نیز تکرار نموده است، که در نتیجه آن در کشورهای متذکره تصور چنان اسلامی در اذهان مردم قائم شده است که با کفر و زندگی کفری هیچ گونه حساسیتی ندارند. بلکه حساسیت و دشمنی را که این مردمان نسبت به اسلام حقیقی و پیروان آن دارند به مراتب شدیدتر است نسبت به حساسیتی که در مقابل ادیان و مذاهب دیگر دارند.

به همین علت مسلمانان نام نهاد غربگرا نسبت به غریبه‌ها دشمنان سر سخت قیام نظام اسلامی هستند، و به هر قیمت جلو قیام آنرا میگیرند.

اکنون امریکا و رفقاییش می‌خواهند در افغانستان نیز همینگونه اسلام غریزده را که تفسیر و تعبیر آن مطابق معیار های غرب انجام شود در عمل پیاده نمایند، که درین راستا اقدامات ذیل را تاکنون انجام داده اند:

اقدامات امریکایی به هدف تعبیر غربی از اسلام در افغانستان

اول: امریکا می‌خواهد فکر و تصور طرفداران اسلام حقیقی (مجاهدین) را در افغانستان بحیث يك فکر افراطی، بیگانه، تندرو، و فکر و تصویری که قابلیت تطبیق را ندارد معرفی نمایند. و در کنار آن سعی میکند که افکار و نظریات وارداتی غرب، بعضی رسوم و عنعنات جاهلانۀ مردم و خواهشات توده های منحرف را به حیث اسلام به مردم معرفی کند.

دوم: امریکا و حکومت دست نشانده اش در افغانستان آن‌عه از علمای سوء را به

رادیوها، تلویزون ها، و رسانه های دیگر دعوت مینمایند که اسلام را مطابق نظریات غرب تفسیر مینمایند، و خود نیز اسلام را از منابع استشرافی غربی آموخته اند.

سوم: اعمار مدارس دینی در مراکز و ولایات توسط رژیم دست نشانده امریکاییها با مصارف متجاوزین که توسط وزارت تعلیم و تربیه و تحت نظارت مشاورین امریکایی برای ریاست تدریسات دینی تأسیس میشوند نیز یکی ازین اقدامات بشمار میرود.

قابل تعجب اینست که جاپانیها که همپیمانان امریکا هستند در ولسوالی (شیوه) ولایت ننگرهار، و انگلیسها در مرکز شهر جلال آباد مدارس دینی تأسیس کرده اند، و عده از علمای بی خبر از فتنه استشراق را در آن به تدریس علوم اسلامی گماشته اند.

چهارم: سیستم قضائی و عدلی افغانستان که در گذشته تاحد زیادی بر اسلام استوار بود اکنون از طرف یکی از متحدین اشغالگر امریکا (کشور ایتالیا) در آن تجدید نظر صورت گرفت، و در آن تعدیلاتی وارد کرد تا با قوانین غربی همخوان شود. و همچنان ایتالویها قاضیان، مدعی العمومان، و کارمندان عدلی و حقوقی افغان را توسط استاذان و ماهرین حقوقی و قانونی ایتالوی زیر تربیه گرفتند، که این پروسه از چندین سال گذشته بدینسو به سرعت در جریان است، و صدها ملیون دالر بر آن به این مقصد به مصرف میرسد که نظام قضائی و عدلی افغانستان را نیز مطابق همان اسلامی عیارکنند که طرح آن از طرف RAND Corporation تحت نام Civil democratic Islam ریخته شده است.

پنجم: گشایش شاخه دانشگاه سیکولرمانند (الآزهر) مصر در افغانستان نیز یکی از اقدامات درین سلسله است. امریکا میداند که تا زمانیکه افغانها دین شانرا از علمای مخلص شان در مسجد، محراب و مدرسه می آموزند، در افغانستان (اسلام حقیقی) را منحیث دین قبول نموده، و در دفاع از آن ملیون ها تن به قربانی حاضر میشوند. چنانچه در جریان چهل سال گذشته به خوبی مشاهده گردید.

لهذا امریکایی ها سعی میکنند تا درعوض علمای مخلص افغانی، و مدارس آنها علمای دیموکرات گونه و غربگرا را که طبق افکار و نظریات (اسلام امریکایی) تربیه شده اند از کدام کشور دیگری وارد نمایند. و اینگونه علمای دیموکرات باید از کشوری وارد گردند که از یکطرف برای پیوندکاری با افکارغربی کار نمایند، و از جانب دیگر یکمقدار وجاهت دینی و علمی نیز داشته باشند، که همین مواصفات در شرایط کنونی در دانشگاه (ازهر)، و علمای امروزی (ازهر) دیده میشوند. و به همین علت اداره دست نشاندۀ امریکا در کابل از (مصر) که بزرگترین حلیف اسرائیل و امریکا در جهان عرب است درخواست نمود تا شاخه از دانشگاه (ازهر) را در کابل بگشاید، که این درخواست پذیرفته هم شد.

قابل یاد اوریست که (ازهر) در گذشته ها مرکز تعلیمی (اسلام حقیقی)، یک بُرجی از برجهای بزرگ و نیرومند اسلام، و مرکزی از مراکز تخریج علمای با تقوای اسلام بود. ولی اکنون (ازهر) يك موسسه تعلیمی (سیکولر مانند) و تابع حکومت سیکولر مصر است، که اسلام مسخ شده و نیم بند را بمردم تقدیم میکند.

اکثر مدرسين کنونی (ازهر) افرادی اند که ریشههای شانرا می تراشند، التزامی بمظهر و شیوه زندگی اسلامی ندارند، واکثریت آنها به احکام و اخلاق اسلام هم چندان متعهد نیستند، و هر چه را که حکومت فرمایش دهد همان را تدریس می نمایند.

در گذشته نزدیک چند تن از ازهری ها و فارغ التحصیلان دانشگاه های مصر که رؤسای جمهور، و زیران، و اصحاب مناصب علیای حکومتی شده اند هیچکدام آنها تاریخ خوبی از خود بجا نگذاشته اند. که میشود درین راستا از (عبدالرحمن وحید) در اندونیزیا، (مأمون عبدالقیوم) در مالدیف، (ربانی) و (مجددی) در افغانستان به حیث رؤسای جمهور، و (سیاف) به حیث رهبر يك حزب و (عبدالسلام عظیمی) رئیس اسبق محکمه علیای افغانستان نام برد. از جمله ازهری های معاصر کمتر مشاهده شده که در قبال جهاد و اسلام راستین مواقف خوبی داشته باشند، و یا کسی از آنها بغیر از راد مرد بزرگ عصر حاضر (دکتور

عمر عبدالرحمن) در صف جهاد قرار داشته باشد.

امریکا اکنون میخواهد در افغانستان نیز از طریق شاخه دانشگاه (ازهر) علمای سیکولر و معتقد به (اسلام امریکایی) را تربیت دهد، تا در آینده اینها برای همین (اسلام امریکایی) فعالیت و دعوت نمایند. و از جانب دیگر همینها در مقابل علمای مخلص و مسلمان يك جبهه داخلی دیگری را در افغانستان بگشایند.

ماده ششم: ماده ششم این پلان امریکایی به معرفی علمای دیموکرات در اجتماع توصیه می نماید، که این توصیه در افغانستان به گونه ذیل عملی گردید:

امریکاییها بعد از تجاوز شان بر افغانستان همه علمای حق پرور را به نامها و بهانه های گوناگون تحت تعقیب و مجازات قرار دادند. عده را به زندانها افکندند، عده را شهید کردند، و عده دیگری را وادار به ترك کشور و یا مجبور به سکوت نمودند. که به این ترتیب منبر و محراب، و مکتب و مدرسه را از وجود علمای که جلو نشر (اسلام امریکایی) را میگیرند خالی کردند، و در عین حال خلای آنها را به علماء و دانشمندانی پر نمودند که از امریکا و غرب متأثر هستند، دیموکراسی را می پذیرند، و در محدوده دیموکراسی فعالیتهای دینی شانرا به اندازه که دیموکراسی به آنها اجازه میدهد محدود می نمایند.

و برای اینکه این علماء بزعم شان حق آزادی بیان، و افادیت دیموکراسی را ادا کرده باشند، گاه گاهی بعضی از اقدامات حکومت را نقد نیز مینمایند، که به این کار خود میخواهند دو هدف را به دست آورند، یکی اینکه خود را مسلمانان راستین و علمای حقگو جلوه دهند، و از جانب دیگر چهره سیاه حکومت دست نشانده امریکایی در کابل را نیز با موجودیت خود در ساختار آن سفید سازند، و به مردم وانمایند که امریکایی ها با علمای اسلام هیچ دشمنی ای ندارند. و اگر کسی میخواهد برای اسلام خدمت نماید، باید بیاید مانند اینها در قالب دیموکراسی برای دین خدت نماید.

امریکایی ها به این دسته علماء و استاذان غربگرا به مقصد کسب وجهت و شهرت اجازه نشرات را نیز داده اند. و همچنان به آنها اجازه ایجاد مراکز در

مرکز و ولایات، و اجازه فعالیت علنی در میان محصلین و استادان دانشگاه ها را نیز داده اند. این مسلمانان نام نهاد در بدل اجازه متذکره خدمات ذیل را به حکومت دست نشانده و مزدور امریکا انجام می دهند:

خدمات علمای غربگرا به امریکا

اول: پذیرفتن دیموکراسی:

اولین خدمتی را که این علمای غربگرا در افغانستان و عالم اسلام به امریکایی ها میکنند اینست که آنها به صفت علمای دین (نظام) و (عقیده) دیموکراسی را میپذیرند، و در مورد اجرای وظیفه در حکومت سیکولر و دیموکرات هیچ حساسیتی از خود نشان نمیدهند، که این خود تلقین است به مردم در مورد پذیرش دیموکراسی.

دووم: تحریف مفاهیم اسلام :

این علمای غربگرا مفاهیم جهاد، قتال، هجرت، ولاء و براء را تحریف میکنند، و مدلولات حقیقی این مفاهیم را از اذهان جوانان و عامه مسلمانان بیرون میکنند، و این سخن را به مردم تلقین میکنند که جنگ و تفنگ حل مشکل مسلمانان نیست. و اینکه جنگ و تفنگ افغانستان را ویران نموده، و ازین به بعد باید با جامعه جهانی در امر بازسازی وطن همدست شویم. و به مردم درین مورد تبلیغات میکنند که گویا مجاهدین گماشته گان فلان وعلان جهت هستند، و هیچ برنامه افغانی ندارند، پس نباید مفکوره، سیاست و نظام آنها پذیرفته شود.

باز داشتن مردم از مشارکت در جهاد و قتال يك منافقت بزرگی است، و از مهمترین اهداف امریکایی ها به شمار می آید، که این علماء مانند غربگراها با تمام وقاحت وسیله رسیدن امریکایی ها به این هدف مهم شان میگردند.

سوم: تشکیك در مورد مجاهدین:

علمای غربگرا با تشکیك و شبهه پراکنیهای خود مردم را از قبول دعوت علمای راستین باز میدارند، و به جوانان میگویند که برای درست بودن جهاد وجود امیر

متفق علیه و وحدت رایه (بیرق) شرط است که در افغانستان وجود ندارند. پس جنگ کنونی در افغانستان جهاد شرعی نه، بلکه ویرانی کشور است. ولی آنها این سخن را منافقانه از مردم مخفی نگه میدارند که شروط متذکره در (جهاد طلب) یعنی جهادیکه مسلمانان آنرا در سرزمین کفار انجام میدهند ضروری است. اما در افغانستان اکنون جهاد دفاعی جریان دارد که بر همه افغانان همانند نماز و روزه فرض میباشد.

چهارم: بیرون نمودن زنان از خانه، و تسهیل عملیه اختلاط مرد و زن:

یکی از اهداف بزرگ غرب در جهان اسلام اینست که زنان مسلمان را به هر شکل از اشکالی که باشد باید از خانه هایشان بیرون نمایند، و همه آن موانعی را که از اختلاط زن و مرد جلوگیری میکنند از سر راه آنها دور نمایند. غرب درین راه بتدریج حرکت میکند، و از هر وسیله ممکنه برای برآوردن این مأمول استفاده میکند، هر چند که بعضی از این وسائل در ظاهر جنبه اسلامی نیز داشته باشد، مانند اعمار مسجد مخصوصی برای زنان در (اسعدآباد) مرکز ولایت (کنر) که به مصرف یکصد و هشتاد هزار دالر که از طرف اداره بازسازی ولایتی P.O.R.T امریکا بتاريخ ۲۰۰۹ - ۷ - ۴ تهداب گذاری شد.

بسیار شگفت آور است که امریکا علماء، طلاب علم، و مسلمانان را که مشغول عبادات در مساجد میباشد توسط بمباردمان به شهادت میرساند، ولی برای زنها و خواهران آنها در داخل شهرها از هزینه مصارف جنگی خود مساجد مخصوصی میسازد!!

علمای دیموکرات غربگرا به نامهای اجتماعات دینی، محافل تعلیمی، و اجتماعات تربیتی هزارها زن و خواهر مسلمان را از خانه هایشان بیرون مینمایند، و زمینه تجمع شانرا در پارک ها، عیدگاهای شهرها و میدانهای سپورتنی مساعد میسازند.

اگر چه این کار به نام دین انجام میگردد، ولی در حقیقت تطبیق همان اجندای

غرب است که هدفش بیرون کشیدن زنان مسلمان از خانه های شان میباشد. در تاریخ اسلام علمای مسلمان چنین اسلوبی را در تعلیم دین برای زنان هیچگاه بکار نگرفته اند، و با روح عمومی اسلام نیز همخوانی ندارد، زیرا اسلام برای زنان عبادات را در خانه ها نسبت به مساجد بهتر خوانده است.

ماده هفتم: ماده هفتم طرح (رند کارپوریشن امریکایی) سخن از معرفی نمودن تاریخ و تمدن ملت‌ها و کشورهای غیر اسلامی در جهان اسلام میزند، و سپس به شکل خاص توصیه مینماید که تاریخ زمانه قبل از اسلام به مسلمانان معرفی شود، تا مسلمانان آنرا از خود دانسته، و به آن افتخار نمایند.

درین بخش حکومت دست نشانده امریکاییها در افغانستان در نصاب تعلیمی تا کنون تغییرات وسیعی را وارد نکرده است، چون تا هنوز احساس اسلامی در میان مردم قریه ها و قصبات در افغانستان زنده است، و ساحاتی زیادی وجود دارند که حکومت دست نشانده بر آن تسلط ندارد. ولی این کسر را از طریق رسانه ها و مطبوعات پوره کرده است، و تلویزونها و رادیوهای زیادی استند که از طرف اجنبیها تمویل میشوند، و افغانان سیکولر در آنها تاریخ، تمدن و فرهنگ غرب و هندوها را شب و روز به ملت مسلمان افغان عرضه میکنند. اینکه گردانندگان این تلویزونها از جانب همان غریبه‌های استخدام شده اند که مؤسس حکومت کنونی دست نشانده غریبه‌ها در افغانستان هستند، فلذا وزیر اطلاعات و فرهنگ این حکومت قادر نگردید که عده از تلویزونها را که نشرات شان با دین، فرهنگ، اخلاق، و ارزشهای ملی افغانان در تضاد قرار دارند ازین کار بازدارد.

همچنان آن‌عه نویسندگان و پژوهشگرانی که با اسلام و تاریخ اسلامی کینه می ورزند سعی میکنند تا نوشته های شانرا به تاریخ و ادیان ما قبل از اسلام افغانستان وقف نمایند، تا به مردم چنین تلقین کنند که گویا دین اسلام و تمدن اسلامی يك چیز عارضی در تمدن افغانان بوده، که با زور و قوت فاتحین درینجا وارد شده، ورنه اصالت ملت‌های این سرزمین در (آریائیت)، (زردشتیت)، (مزدکیت) و (بودائیت) میباشد. به همین سبب آثار مربوط به (بودا) و بقایای

ادیان قدیمی برای آنها از اهمیت قابل ملاحظه برخوردار اند. و در مورد آنها در دائرة المعارفها، مجله ها، و نشرات دیگر صدها مضمون به چاپ میرسانند، و ازین راه تلاش میکنند تا مردم را به زمانه ماقبل از اسلام پیوند دهند. در حالیکه قرآن کریم و رسول الله صلی الله علیه و سلم آنرا جاهلیت نامیده است.

ماده هشتم: تشکیل غربی گونه مجتمعات اسلامی: ماده هشتم پلان (رند کارپوریشن) ایجاد پلورالیزم سیاسی، جامعه مدنی، احزاب و تنظیمهای سیاسی را در جهان اسلام توصیه نموده، و عامه مردم را به مشارکت فعالانه در اجراءات سیاسی دعوت می نماید، این توصیه که در حقیقت دسیسه برای پارچه کردن جامعه مسلمانان و تقسیم کردن آن بر احزاب بی شمار میباشد در افغانستان نیز به مهارت تمام عملی گردید.

بعد از تجاوز امریکا جامعه افغانی که هنوز از بلای تفرق و منازعه هشت و یا نه تنظیم نجات نیافته بود، و جدایی های که در جامعه افغانی از اثر جنگهای هفت تنظیم مجاهدین و دوتنظیم شیعه ایجاد شده بود دوباره التیام نیافته بود که امریکایی ها جامعه افغانی را بار دیگر تقریباً به دوصد حزب و فراکسیون سیاسی تقسیم نمودند، و هر کشور اروپایی مسؤولیت تأسیس، تمویل، فعال نمودن و کفالت چندین حزب سیاسی را به عهده گرفت.

علاوه برکشورهای اروپایی کشورهای همسایه نیز به منظور محافظت از مصالح سیاسی و فرهنگی شان در افغانستان اتحادیه ها و احزابی را بر مبنای قومی و زبانی ایجاد کردند، و وسائل تبلیغاتی و رسانه های جمعی را به پیمان و وسیع به آنها مهیا ساختند.

این احزاب و جریانهای سیاسی جامعه افغانی را چنان پارچه پارچه نمودند که سخن از وحدت اسلامی در آن در محدوده يك شعار باقی ماند، که هیچگونه تحقق عملی یافته نمیتواند.

مستعمرین در هر جا ملت های استعمار شده را به گروه ها و فرقه ها تقسیم می کنند، تا آنها از یکطرف چانس وحدت در برابر استعمار را از دست دهند، و از جانب دیگر هر گروه را در مقابل با گروه دیگری به خود محتاج نگهدارند. و به

این شکل برای عملی نمودن طرح ها و پالیسی های شان بیشتر از يك بدیل در اختیار داشته باشند. و همین پالیسی مصداق عملی شعار استعمار کهن است که می گفت (divide and rule) یعنی تفرقه بینداز و حکومت کن.

هدف از شرکت عامه مردم در اجراءات سیاسی، و هدف از آزادی بیان به میتود غربی اش اینست که در عوض اطاعت و پشتیبانی مسلمانان از مرکز، مراجع متعدد تصمیم گیری در سطح محلی ایجاد شوند، و افراد جامعه تشویق گردند تا همیشه با اقدامات سیاسی شان حکومت مرکزی را تحت فشار قرار دهند، که این کار دو هدف غرب را در يك وقت متحقق میسازد، که یکی ضعیف نمودن حکومت های مرکزی، و دومی مهیا کردن زمینه فعالیت با دست باز در میان عامه مردم، و متحرک نمودن آنها در مقابل حکومتها از طریق جریانات مختلف سیاسی و اجتماعی میباشد.

استفاده از ملاحای رواجی برضد اسلام:

اداره تحقیقاتی RAND Corporation امریکایی در زمینه پخش و نشر (اسلام امریکایی) يك گروه دیگری را نیز تشخیص مینماید که در اصل رفقای امریکا نیستند، ولی میتوان از آنها استفاده کرد.

این گروه آن ملاحای (رواجی) هستند که اندوخته علم شرعی شان ناچیز بوده، و با روح عمومی اسلام و رسالت آشنائی کامل ندارند، بلکه در جامعه به شکل Professional (حرفوی) مصروف پیشبرد بعضی از وظائف دینی هستند، و با هر حرکت و اقدامی که میخواهد اسلام را از شکل رواجی آن کشیده و دوباره به شکل اصلی اش که زمانی در همه جهان اسلام امور دین و دنیا هر دو را تنظیم مینمود برگرداند مخالفت مینمایند.

این ملاحای رواجی فکر میکنند که با ظهور چنین تحول مثبت همه آن امتیازات و مصالح مادی و معنوی مزعوم خود را که در ملائی (حرفوی) دارند از دست میدهند، و به همین علت نمی خواهند آن علمای که از اسلام درك حرکی و سیاسی دارند جای اینها را در جامعه بگیرند.

(چپرل بنارد) در همین کتابش (اسلام متمدن و دیموکراتیک) آن راه ها و چاره های را نشاندھی میکند که چگونه ملاحای رواجی در مقابل با جوانان آراسته به فکر اسلامی و علمای حرکی استعمال شوند، وی مینویسد:

((۱- همه آن ملاحظات و انتقاداتی را که ملاحای رواجی بر عملکردهای پیروان فکر جهادی و حرکی دارند باید باشور و شغ فراون نشر کرد، و آتش کینه و اختلاف میان این دو گروه باید هر چه بیشتر تازه نگهداشته شود.

۲- در راه وحدت بنیادگرایان با ملاحای رواجی باید موانعی ایجاد گردد.

۳- باید پشتیبانی و تشویق از تلاشهای بعمل آید که به منظور نزدیک ساختن ملاحای رواجی با علمای غربگرا و دیموکرات صورت میگیرند.

۴- باید ملاحای رواجی را طرز مناقشه و مناظره با بنیاد گرایان آموخت، تا بتوانند در میدان استدلال با بنیاد گرایان مقابله کنند، زیرا بنیادگرایان به طور عموم در ساحه تبلیغ و استدلال نسبت به ملاحای رواجی بسیار قوی هستند.

۵- در بعضی از کشورها باید به ملاحای رواجی تعلیم و تربیه (اسلام دیموکرات) داده شود، تا در مقابل بنیادگرایان باقوت تمام ایستادگی نمایند.

۶- در مدارس و مراکز ملاحای رواجی باید علمای (مودرن) جابجا گردند.

۷- از آنعده ملاحای حنفی رواجی که با نظریات علمای (مودرن) توافق دارند پشتیبانی صورت گیرد، و نظریات شان نشرشود، تا به این وسیله از پخش نظریات متشدد وهابی (سلفی) جلوگیری شود که این کار به پول و علم هر دو نیاز دارد. زیرا بنیادگراها نیز در راه نشر نظریات متشدد وهابی (سلفی) خود پول هنگفتی را به مصرف میرسانند، و از لحاظ علم نیز بسیار پیشرفت نموده اند))^۱.

امریکا بعد از تجاوزش بر افغانستان در راه تطبیق توصیه های فوق الذکر از ملاحای رواجی و مدارس آنها در افغانستان و پاکستان به شکل ذیل استفاده نمود:

۱ - حکومت دست نشاندۀ کابل در مرکز و ولایات افغانستان شوراهای علماء را تشکیل داد، به آنها معاشات مقرر نمود، و به هدف تبلیغات علیه مجاهدین این مالاها از منبر و محراب استفاده سوء کردند. اینها متجاوزین را مستأمنین، و مجاهدین را باغی خواندند. و حکومت دست نشاندۀ همه ساله تعداد زیادی از این مالاها را اجیر با پول و امکانات دولتی به حج نیز میفرستد.

به همین شکل حکومتهای سیکولر و طرفدار امریکا در همه کشورهای عالم اسلام همه تنظیم ها، مدارس و دارالافتاهای مربوط به مالاها را رواجی و طرفدار حکومتها را نه تنها از مجاهدین دور نگهداشتند، بلکه از آنها بیاناتی را در تقبیح این حرکتها و نهضت‌های جهادی و فتوای عدم همکاری با آنها را نیز صادر کردند، که این کار در جوامع اسلامی موقف مالاها را طرفدار حکومت و رواجی را ضعیف ساخت، و اعتماد عامۀ مسلمانان را از آنها سلب نمود.

علاوه برین این نیز به مشاهده رسید که حکومت‌های برتانیای و امریکا با عده از مدارس مشهور در کشورهای اسلامی به شکل مستقیم تماس برقرار نمودند. و حتی بعضی از این مدارس مسابقات سخنرانیها را بین طلاب در موضوعات و عناوینی چون حقوق بشر، هم‌پذیری ادیان، زندگی صلح آمیز و موضوعات مشابه دیگری که در اوضاع کنونی برای غرب اهمیتی بسیاری دارد راه اندازی نمودند، که به برندگان در آن مسابقات جوایز گرانبهائی نقدی نیز در نظر گرفته شده بود.

در مورد تعمیل وصیت ششم (رند کارپوریشن) در افغانستان از طرف دفاتر (P.R.T) و امریکاییها در ولایات مختلف مساجد و مدارس اعمار گردید، و سپس در آنها آن علمای (مودرن) و یا مالاها را رواجی را که با جهاد و مجاهدین حساسیت دارند موظف نمودند.

در کنار این در پاکستان در داخل مدارس دینی فاکولته های شرعیات غیر رسمی مانند فاکولته های حکومتی ایجاد شدند، و آن‌عده محصلین در آن جذب میشوند که در گذشته تعلیمات مدارس دینی را ندیده اند. بلکه از طریق

فراگرفتن چند دورهٔ مختصر Short Courses که آنهم توسط استاذان دانشگاه های حکومتی اجراء میگردند، و سپس فارغ التحصیلان این فاکولته ها به القاب عالم مفتخر گردانیده میشوند، تا در آینده به صفت علمای (مودرن) در مدارس دینی تبارز نمایند.

جای تعجب اینست که به اینگونه شاگردان (مودرن) در زمان شاگردی معاشاتی پرداخته میشود که از معاشات استاذان آنها بیشتر می باشند. در حالیکه شاگردان دیگر همین مدارس به جمع آوری کمک از مردم گماشته میشوند، و مدت طولانی به تعلیم علوم و فنونی مصروف نگهداشته میشوند که اصلاً هیچ ضرورتی به آن ندارند.

همین مدارس پاکستانی وابسته به احزاب دیموکرات دینی اکنون شاگردان شانرا به صورت علنی از یکجا شدن با مجاهدین منع مینمایند، و مجاهدین را به آنها بحیث دشمنان دین و وطن معرفی می کنند. البته این موضوع مربوط آن مدارس میشود که گردانندگان و مدیران آن باحکومت روابط قوی دارند، و اجندای سیاسی شان نیز باحکومت شریک میباشد.

برای عملی نمودن توصیهٔ هفتم (رند کارپوریشن) که میخواهد نظریات مجاهدین را نظریات (وهابی) بنامد نیز به پیمانۀ وسیعی کار جریان دارد. مطبوعات غربی سعی می کنند تا فکر جهادی را يك فکر وهابی معرفی نمایند. و درین مورد تبلیغات گستردهٔ را به راه انداخته اند، و ملاهای رواجی را به طور غیر مستقیم تحریک میکنند تا زیر عنوان دفاع از مذهب بر علیه آنعده مجاهدین عرب موقف بگیرند که تنها به هدف ادای فریضۀ جهاد و حصول رضای الهی راه جهاد را انتخاب نموده اند، و درین راه از قصرها، وظایف، زندگی مرفه، اولاد و خانواده، و بالاخره از هر نعمت دنیوی خود را محروم گردانیده، و زندگی درکوه ها و مغاره ها، مرگ شهادت، و پارچه پارچه شدن در راه الله را انتخاب نموده اند. تا از دین الله ﷻ، و از آبرو و ناموس مسلمانان مظلوم دفاع نمایند.

امریکاییها میخواهند تا عامۀ افغانان این مجاهدین را اجنبی و بیگانه بشمارند،

و در مقابل آنها نیروهای متجاوز صلیبی را دوستان خود تلقی نمایند. اگر سخن از (وها بیت) مطرح باشد در آن صورت گفته می توانیم که تنظیم های رسمی وها بیها در افغانستان، پاکستان، و سعودی در هر سه کشور با حکومت های طرفدار امریکا بیعت دارند، و برعکس مجاهدین از نعمت های که این حکومتها برایشان فراهم کرده لذت می برند. آنها علیه مجاهدین فتوا صادر می نمایند، و آنها را خوارج می خوانند، و مؤمنان مجاهدی را که بر ضد قوت های صلیبی می جنگند به طور علنی و با صراحت (گروه گمراه) خطاب می کنند.

مخالفت با بنیادگرایان و جلوگیری از نفوذ آنها:

اداره تحقیقاتی امریکایی RAND Corporation در کتابش Civil democratic Islam بعد از ذکر حمایت از عناصر سیکولر، و تشخیص راه های استفاده از مالا های (رواجی) يك طرح مفصلی را در مورد مخالفت با مسلمانان راستین که آنها را بنیادگراها مینامد، و شیوه های جلوگیری از نفوذ آنها در جامعه را تقدیم مینماید، عناصر این طرح را به شکل آتی معرفی نموده، و مینویسد:

۱- تعبیر و تفسیری را که بنیادگرایان از اسلام دارند باید با آن مخالفت شود، و غلطی آن آشکار گردد.

۲- روابط و علایقی را که بنیادگرایان با گروه های غیر قانونی دارند باید کشف و افشاء گردد.

۳- تشدد و خشونت گرایی بنیادگرایان، و عواقب آن باید به مردم نشر گردد.

۴- به هدف اثبات این سخن که بنیادگرایان برای ترقی و پیشرفت مجتمعات و دولتهای خود هیچ برنامه ندارند باید کار بسیاری شود، و همین پیام باید به طور خاص به جوانان، مردم عوام و ساده لوح، و اقلیت های مسلمانی که در غرب زندگی دارند رسانیده شود، تا مردم بر (بنیادگرایان) اعتماد نکنند.

۵- سعی بعمل آید تا احترام بنیادگرایان و تقدیر از کار نامه های آنها از ذهن مردم کشیده شود، و آنها باید به القاب زشتی چون ترورست، ویرانکار و جبون یاد شوند.

۶ - نویسندگان، ژورنالستان، و پژوهشگران باید تشویق شوند تا در مورد فساد، نفاق و فسق بنیادگرایان مضامین بنویسند، راپورها آماده کنند، و آنرا نشر کنند.

۷ - سعی شود تا بنیاد گرایان به طبقات مختلف تقسیم شوند.^۱
توصیه های فوق الذکر نیز در افغانستان به شکل دقیق به گونه ذیل در راه عملی شدن است:

۱ - امریکا از طریق مطبوعات و رسانه های خود سعی میکند تا (اسلام حقیقی) را يك (تعبیر افراطی) مربوط به مجاهدین بنامد که در عصر حاضر صلاحیت تطبیق را ندارد، و اسلامی را که از خود در کشورهای اسلامی (سیکولر) به میان آورده اند، و طرف تأیید و حمایت غرب قرار دارد، اسلام حقیقی بخواند.

۲ - امریکا و متحدینش تلاش میکنند تا با ادعاهای دروغین خبر وجود روابط میان مجاهدین و گروه های (مافیایی) را نشر کنند، و مصارف مجاهدین را از پولهای که از تجارت مواد مخدر بدست میآید وانمود کنند.

۳ - مطبوعات و رسانه های غرب شب و روز بر ضد مجاهدین تبلیغات منفی میکنند، و حتی درکشتارهای که در نتیجه بمباردمان وحشیانه و کورکورانه امریکاییها و متحدینش صورت میگیرد نیز مجاهدین را مقصر و ملامت میدانند.

ولی اگر امریکاییها صدها تن از مردم بیدفاع عوام را به قتل برسانند، آنرا اقلأ در جمع سهو و اشتباهات خود نیز به حساب نمی آرند، و وقوع آنرا تکذیب میکنند، هر چند دست نشاندگان آنها چندین بار آنرا تأیید نیز کرده باشند. اما اگر مجاهدین در کدام گوشه کداحان، غدار و جاسوس را بکشند، و یا حدی از حدود شرعی را نافذ نمایند، رسانه های غرب از آن يك هنگامه میسازند، و هفته ها در موردش گفتگوها و تبصره میکنند.

۴ - امریکا تلاش می ورزد تا مجاهدین را ویرانکاران، و دشمنان صلح معرفی کند. اما خودش که نیم افغانستان را به ویرانه مبدل ساخت، صدها هزار تن را مجبور به ترك خانه و کاشانه ساخت، و در جریان ده سال گذشته ده ها هزار تن را

به قتل رسانید، و مؤسساتش ده ها میلیارد دالر را دزدی و اختلاس نمود، با وجود همه این جنایات می خواهد خود را کبوتر صلح وانمود کرده و دعوای اعمار مجدد افغانستان را که همیشه کفار را گیج ساخته حملات بزدلانه بنامد.

اگر علمای حقیقی اسلام عقب مانده، نامهذب و کم علم باشند، پس چرا همه غرب جواب حرفهای آنها را با سخن و منطق نمیدهد؟ و چرا بجای حرف و منطق از بمب ها و ابزار مرگبار استفاده می کند؟ و اگر مجاهدین ترسو نماید.

۵ - غرب سعی میکند در تبلیغاتش علماء و مجاهدین راستین اسلام را مردمان تنگ نظر، عقب مانده، نامهذب، وحشی، سنگدل، کم علم و بی سواد معرفی نماید، و همه کارنامه های قهرمانانه و حیرت آفرین مجاهدین و بزدل هستند، پس چرا در مقابل آنها امریکا به تنهایی وارد میدان نمی شود؟ و چرا همه دنیا را با التماس و زاری در کنار خود قرار داده است؟

۶ - اینکه فسق، فجور و فساد اخلاقی میان علمای راستین و مجاهدین راه الله ﷺ وجود ندارد، بناءً نویسندگان طرفدار غرب شواهدی در دست ندارند تا در رابطه به آن چیزی بنویسند.

۷ - غرب از دیر زمانی تلاش میکند تا مجاهدین را منقسم و طبقه بندی کند، گاهی سعی مینماید يك گروه را به نام (میانه رو) مسمی سازد، و گاهی گروه دیگری را، اما تا امروز هیچ فردی حاضر نشده تا مطابق مشخصاتی که اینها از میانه رو ترسیم میکنند در صحنه تبارز کند.

کمک به عناصر دیموکرات:

(رند کارپوریشن) اگر از یکطرف در طرح خود بدنام ساختن مجاهدین و مسلمانان راستین و بستن اتهامات و افتراءات گوناگون را بر آنها توصیه می نماید، از جانب دیگر طرح تقویۀ عناصر سیکولر و بی دین را در کشور های اسلامی، تعریف و تمجید از مواقف آنها، و بخشیدن نقش و حیثیت قیادی به آنها در جامعه را نیز چنین تقدیم نموده و مینویسد:

۱ - باید به عناصر سیکولر و دیموکرات فهمانیده شود که بنیاد گرایان دشمنان

مشترك آنها و امريكا هستند.

۲ - در کشورهای اسلامی باید تلاش شود تا عناصر طرفدار غرب دیموکرات از ائتلاف با گروه های که با امریکا اختلاف دارند مثل نشنلستها و یا عناصر دارای مفکوره کمونستی به دور نگهداشته شوند. (تامبا دا طرفداران دیموکرات غرب به عوض تطبیق اجندای غرب مصروف پیشبردن اجندای دیگران گردند).

۳ - نظریه جدایی دین از دولت باید در جهان اسلام تقویه گردد، و درین مورد باید به مسلمانان چنین تلقین شود که این نظریه هیچ خطری را به دین متوجه نمیسازد، بلکه دین را بیشتر از پیش خالصتر میسازد، و تقویه میکند.

۴ - در جوامع اسلامی باید قیادتهای جدید ایجاد گردند، و رشد داده شوند.

۵ - در میان آنعده از قیادتهای جدید غربگرا که با خطر ذلت و ناکامی مواجه هستند، باید شجاعت و مواصفات لازمی قیادتهای مدافع حقوق مدنی را ایجاد نماییم، و مخصوصاً از قشر اناث، طوریکه (سیما ثمر) در افغانستان، و (نوال سعداوی) در مصر به میان آمده اند.

۶ - اکثریت مسلمانان باید در فعالیتهای وسیع سیاسی شریک ساخته شوند، تا از (افراطی شدن) عامه مسلمانان جلوگیری صورت گیرد. و درعوض (افراطی شدن) به آنها این سخن تلقین گردد که اسلام تنها یک جزء از فرهنگ آنها را تشکیل میدهد، و در کنار آن چیزهای دیگری نیزهستند که فرهنگ عمومی جامعه را تشکیل میدهد.

۷ - باید به فرهنگ جامعه مدنی انکشاف داده شود، بطور اخص در مناطق جنگ زده، در میان مهاجرین، و در مجتمعاتی که تازه از بحران برآمده اند. قیادتهای سیکولر و دیموکرات باید ازین وضعیت استفاده کنند، و با ایجاد مؤسسات و اتحادیه های غیر حکومتی در شهرها و روستاها چنان فرصتهای اساسی را ایجاد کنند که در نتیجه در میان توده ها قیادتهای سیاسی میانه رو و تجددگرا رونما شده و فرهنگ سیاسی آنها رشد کند).^۱

توصیه های فوق همچون توصیه های دیگر با دقت تمام در کشورهای اسلامی و به طور خصوصی در کشورهای که حرکت های اسلامی در آن وجود دارند عملی گردیده اند.

امریکا نه تنها عناصر دیموکرات و سیکولر را در منطقه بر این قانع ساخت که مسلمانان راستین دشمنان آنها و امریکا هستند، بلکه عملاً حکومت های دیموکرات را در صف جنگ بر ضد مسلمانان راستین قرار داد، و همین حکومت های سیکولر اکنون صدها هزار مسلمان را بی خانمان میسازند، به قتل می‌رسانند، برقریه ها و خانه های شان به جرم اینکه آنها زندگی اسلامی را می‌خواهند بمبارد می‌کنند.

و همین حکومت های دست نشانده بیگانگان چنان نظام های را به میان آورده اند که به اسلام در آن هیچ نقش و موقعیتی داده نشده است. دین را از امور دولت داری و نظام محروم گردانیده، و از اسلام تنها نام آنرا می‌خواهند و بس. و آن های که مطالبه تطبیق اسلام را در جامعه می‌کنند، از طرف همین حکومت ها کوبیده می‌شوند، و بنام تروریست، ویرانگر، بنیادگرا و طرفدار خشونت از صحنه برداشته می‌شوند.

غریبه ها می‌خواهند به ملت های مسلمان بجای قیادتها و قهرمانان حقیقی قیادتها جعلی ای دیگری رابتراشند، و نوازنده ها، آوازخوانان، بازیگران، رقاصه ها، کرکته ها و ممثلین فلمی را بحیث قهرمانان معرفی کنند، و رسانه های غربی و گماشته گان دیموکرات نمای غریبه ها شب و روز در تعریف، تمجید و تشهیر همین قهرمانان ساختگی و اجنبی پرور مشغول می‌باشند. غریبه ها می‌خواهند جوانان ملت های مسلمان در همه امور ازین قهرمانان دروغین تقلید کنند، و برای رشد و تبارز دادن همین قیاد های جعلی صدها اتحادیه، مجمع، سازمان، نهادهای ادبی، کلب ها، جرگه های قومی، و بنیادهای کلتوری ایجاد نموده اند، تا همینها در ذهنیت اجتماعی جامعه بحیث قهرمانان جا گیرند.

در افغانستان و کشورهای اسلامی دیگر رسانه ها و نظام های تعلیمی دیموکراتها تلاش می‌ورزند تا اسلام را به مردم بحیث يك دین (رواجی) معرفی کنند، که بر عرف و عنعنات مردم استوار می‌باشد. و این را نیز به مردم تلقین

میکند که اسلام باید تنها يك جزئی از فرهنگ شان باشد، نه اینکه همه امور زندگی شان تابع اسلام باشد.

مطبوعات، رادیوها و تلویزیونهای غرب، و دیموکراتهای دست نشانده اش در امور مهم دینی، سیاسی اجتماعی فرهنگی، نظامی و استراتژیک با شخصیت‌های مصاحبه ها انجام می دهند که آنها اصلاً نه از اسلام چیزی میدانند، و نه ظرفیت و استعداد تشخیص مشکلات جهان اسلام را دارند. بلکه همه آنها کسانی اند که سعی می نمایند در همه چیز پله غرب سنگین و موقوفش برحق تبلور کند، و همه این اقدامات به این مقصد صورت میگیرند که به همچو افراد در جامعه حیثیت قیادی بخشیده شود.

پالیسی هجومی بر ضد بنیادگراها:

کتاب Civil democratic Islam در نهایتش به غرب و طرفداران سیکولرش يك پالیسی هجومی را بر ضد مسلمانان تعیین مینماید تا اسلام و مسلمانان در خانه خود مورد هجوم قرار گیرند، و توانایی رسانیدن دعوت و جهاد را به غرب از دست دهند.

وسائلی که درین پالیسی هجومی مورد استفاده قرار میگیرند نیز باید از جهان اسلام انتخاب شوند، تا با ابزار مسلمانان خود ایشان از بین برده شوند.

این پالیسی بر سه اساس مهم بنا یافته که به شکل ذیل اند:

۱ - محروم ساختن مسلمانان از صلاحیت و استعداد هجومی.

۲ - استفاده از صوفیان و تصوف منحرف در راه تحقق اهداف غرب.

۳ - پرورش نسل نوین به شیوه غربی.

(چیریل بینارد) این پالیسی هجومی را به گونه ذیل تشریح نموده و مینویسد:

(...) باید حیثیت، صلاحیت وقانونیت از اشخاص ومناصبی که با اسلام بنیاد گرا وافراطی ارتباط دارد سلب شوند، و برآنها هجوم اخلاقی صورت گیرد، تا آنها در دفاع از خود مصروف نگهداشته شوند، و فساداخلاقی غرب را فراموش کنند)^۱.

وی همچنان در مورد استفاده از تصوف مینویسد:

۱ - (به تصوف و صوفیها باید اهمیت زیادی داده شود، و اتباع کشور های که در آن گرایشهای صوفیانه وجود دارد باید تشویق شوند تا بر تاریخ و فرهنگ صوفیانه شان ترکیز نمایند. و همچنان باید به برداشت و فهم صوفیانه از اسلام در نصابهای تعلیمی جا داده شود، تا مردم را به اسلام صوفیانه فرا خواند).^۱

چیریل در مورد تصوف و صوفیها مینویسد:

((میتوان صوفی ها را در جمع تجددگراها (مودرنستان) شمرد، آنها در مورد اسلام يك فكر و تعبیرآزاد دارند، و لازمست تا در افغانستان و عراق که مردم در آنجا عنعنات صوفیانه دارند تأثیرات صوفیانه در نصابهای تعلیمی و معیار های کلتوری آنها تشویق و تأیید شود. حرکت صوفی از طریق اشعار صوفیانه و موسیقی و فلسفه مخصوصی که دارد می تواند پل های وصل را میان ادیان مختلف ایجاد کند))^۲.

با آمدن امریکاییها به این منطقه بازار زیارتهای خرافی خورد و بزرگ در شهرها و قصبات افغانستان و منطقه رونق گرفت. وزارت اطلاعات و کلتورافغانستان که در رأس آن صوفی سیکولر مشرب (مخدوم رهین) قرار گرفته و توجه کامل خود را به تعمیر دربارهای صوفیانه و خانقاها در شهرها معطوف نمود، و در سایه حمایت او گروه های مختلفی از صوفیهای منحرف در کابل و ولایات دیگر پروگرامهای دعوتی شانرا آغاز کردند. حکومت صدها هزار دالر را بر زیارتهای خرافی که در ولایت بلخ و در (کارته سخی) کابل موقعیت دارند و همچنان بر مراسم مشرکانه که درین دو منطقه اجرا میگردند به مصرف رسانید، و همزمان با آن امریکا از طریق USAID تسهیلات فراوان را برای ملنگ ها و چرسیهای این دربارها، و راه اندازی محافل موسیقی و رقص و سماع برای آنها در مزارهای

^۱ - صفحه ۷۲ Civil democratic Islam Partners Resources and Strategies

^۲ - مصدر فوق: Civil democratic Islam Partners Resources and Strategies

کشورهای منطقه ایجاد کرد.

همه این کارها تحت عنوان مظهر (اسلام صوفیانه) و (توجه به روحانیت) انجام می یابند. این همه در حالی انجام می یابد که مساجد و مدارس بمباردمان میشوند، استاذان و طالبان علوم دینی کشته میشوند، ولی در مقابله با آنها خانقاه ها و دربارهای صوفیانه اعمار میگردند، و به هدف ترویج همین (اسلام صوفیانه) سال (۲۰۰۷م) از طرف یونیسکو (اداره علم و فرهنگ مؤسسه ملل متحد) به نام شخصیت مشهور صوفی (جلال الدین رومی) نامیده شد، و درمورد وی در شهرها و مراکز استشرافی مختلف اروپا اجتماعات و سیمینارها برگزار گردید، تا افکار صوفیانه او را به مردم بحیث اسلام معرفی کنند.

البته این موضوع باید حتماً توضیح داده شود که تصوف به دو قسم است: یکی آن تصوفیست که مسلمانانرا درس زهد، تقوی، خواندن اذکار مسنون و عمل به سنت میدهد، که ازین دیدگاه زهد، تقوی، حسن خلق و ایثار را تصوف گویند، و بهتر اینست که این مفاهیم به نام (تزکیه و احسان) نامیده شود که قرآن کریم و احادیث نبوی نیز آنرا به همین نام معرفی مینماید. و به این معنی هر مسلمان باید ملتزم به تزکیه و احسان باشد، و زهد و تقوی پیشه کند.

و نوع دوم تصوف (تصوف فلسفی) است که بر مبنای فلسفه (وحدة الوجود)، (وحدة الشهود)، (حلول)، (اشراق)، (نبود ضرورت به ادای عبادات)، (یک پنداشتن معبود در تمام ادیان) و (اکتفا بر صفای قلب) استوار است، که همین نوع تصوف در فلسفه های هندویزم، مسیحیت، یهودیت، بودائیت، کنفوشیسیست، زردشتیت و فلسفه ها و ادیان دیگری نیز به همین کیفیت وجود دارد.

این نوع تصوف در اسلام هیچ جایگاهی ندارد، ولی غرب همین نوع تصوف را میخواهد. زیرا یهودیت، مسیحیت، هندویزم و ادیان و فلسفه های دیگر در مقابل اسلام حقیقی با این تصوف یکجا شده میتوانند، چنانچه همین اکنون همه آنها در مقابل جهاد و مجاهدین يك جبهه مشترکی را در جهان اسلام تشکیل داده اند.

استفاده از تعلیم بر ضد اسلام:

اینکه تعلیم چگونه بحیث یک وسیله برضد اسلام استعمال شود؟ و با کار برد مؤثر آن امریکا چه نتایجی را به دست می آورد؟ چیریل بنارد چنین مینویسد: (افراد بالغ و متدینی که با حرکت‌های اسلامی بستگی دارند ممکن نیست که آنها به آسانی تحت تأثیر آورده شوند، و به ترک نظریات شان تحریک شوند، ولی این کار به آسانی در مورد نسل نوین قابل تطبیق است، و آن اینکه پیغام و مفاهیم (اسلام دیموکراتیک) در نصاب تعلیمی و نشرات عمومی به آنها تقدیم شوند).

سپس در مورد عوایق موجود درین راه مینویسد:

(... لیکن درین عرصه نیز بنیادگرایان به هدف تحکیم تسلط خودکار زیادی کرده اند، و چنین معلوم میشود که آنها آماده ترک این میدان به جز از طریق جنگ شدید نیستند. پس لازمست که ما نیز به تناسب قوت و جدیت بنیاد گرایان درین عرصه کار کنیم، تا این میدان را نیز از آنها فتح کنیم).^۱

توصیه های RAND Corporation در مورد استفاده از تعلیم در افغانستان و کشورهای منطقه به دقت تمام در حال تطبیق اند، که چند نمونه آن بطور ذیل مییاشد:

۱ - امریکاییها همزمان با تحکیم تسلط خود بر افغانستان در خلال یکماه همه نصاب تعلیمی افغانستان را تبدیل کردند. نصاب زمان مجاهدین و طالبان که یک نصاب متوازن علوم دینی و تجربوی بود لغو گردید، و در عوض نصابی که از طرف دانشگاه (نبراسکا) در امریکا تهیه شده بود مقرر گردید. مضامین مربوط به جهاد، هجرت و دشمنی با کفار از نصاب تعلیمی جدید کشیده شدند، و به عوض آن مضامین مربوط به صلح و تفاهم با کفار، حقوق و حیثیت زن از دیدگاه غرب در دنیای امروز، و مبارزه برضد (تروریزم) گنجانیده شده اند.

۲ - مرکز تحقیقاتی را که امریکا برای امور تعلیمی افغانستان در دانشگاه نبراسکا تاسیس نموده بود به افغانستان انتقال داده شد، و مراقبت از همه امور وزارت معارف به عهده مسؤل آن اداره و مسؤلین دیگر مراکز تعلیمی امریکایی سپرده شد. علاوه بر آن سفارت امریکا چندین بار معلمات اناث و ذکور را به منظور آموزش و آشنائی با روحیه تعلیمی امریکا به آن کشور فرستاد، و همین سلسله تا امروز ادامه دارد.

و در کنار سفارتهای غربی صدها مؤسسه دیگر امریکایی و اروپایی به منظور سیکولر سازی نصاب و نظام تعلیم افغانستان در کنار وزارت معارف رژیم کابل به اشکال گوناگون مصروف به فعالیت هستند که عده از آنها قرار ذیل میباشند:

- ۱ - خدمات تعلیمی آغاخان. (AKES)
- ۲ - مرکز خدمات کلتوری آغاخان. (AKTC)
- ۳ - بنیاد بورسهای تحصیلی افغان. (FSA)
- ۴ - مؤسسه خدمات تعلیمی افغان ترك. (ATCE)
- ۵ - مرکز انكشافی و تربیوی افغانستان. (AITM)
- ۶ - پروگرام آموزشی ابتدائی افغانستان. (APEP)
- ۷ - مؤسسه خدماتی و تعلیمی زنان افغانستان. (AWSE)
- ۸ - مرکز تعلیمی و تربیوی اطفال افغانستان. (MMCC)
- ۹ - مرکز تربیوی حقوق بشر برای زنان افغانستان. (THRA)
- ۱۰ - پروژه تعلیمی BBC. (BBC-AEP)
- ۱۱ - اکادمی انكشافات تعلیمی. (ACD)
- ۱۲ - سازمان مشورتی برای تعلیم. (ACT)
- ۱۳ - دفتر تربیوی و اضطراری سرف. (SERVE)
- ۱۴ - مرکز تربیوی سی آی سی. (CIC-ETC)

۱۵ - مرکز انکشافی تعلیم. (EDC)

۱۶ - مرکز تعلیمی زنان افغانستان. (AWEC)

۱۷ - مرکز کمک های تعلیمی میدیا (MESAA)

اینها همه مؤسساتی اند که از طرف ادارات اروپایی و امریکایی به هدف فعالیت در امور تعلیمی به میان آمده اند، و به منظور غربی سازی نصاب، محیط، پالیسی و اهداف تعلیم همه به شکل هماهنگ کار میکنند.

تغییر نصاب تعلیمی بعد از تجاوز امریکا:

بعد از تجاوز امریکا و متحدینش بر افغانستان چندین مرتبه نصاب تعلیمی افغانستان از طرف مشاورین تعلیمی امریکایی و وزارت معارف حکومت دست نشاندۀ آنها در کابل تغییر یافت. در مرتبۀ اول آن نصابی را مورد تغییر قرار دادند که در سالهای هجرت و جهاد بنابر اساسات دین اسلام و مطابق روحیۀ اسلامی ملت ما تدوین یافته بود، و بجای آن يك نصاب دیگری را بوجود آوردند که همۀ مضامین و مفاهیم مربوط به جهاد و دفاع از اسلام را از آن خارج نموده بودند.

وبعد از مدتی این نصاب را نیز که عجالتاً تهیه گردیده بود به يك نصاب دیگری عوض کردند که کاملاً طبق روحیۀ (سیکولریزم) تألیف گردیده بود.

در نصاب سوم آن مفاهیم و ادبیاتی جابجا گردیده اند که بطور شعوری نسل نوین فرزندان کشور را از مفاهیم و عقائد اسلامی به يك شیوۀ مکارانۀ دور ساخته و به ارزشهای فکری، اجتماعی، و اخلاقی غرب آشنا میسازد که آنها احساس هم نکنند.

مفاهیم (سیکولریزم)، (لیبرالیزم)، (دیموکراسی)، (حقوق بشر به معیارهای غربی)، (نفرت زدایی از کفر و کافران)، (زندگی مسالمت آمیز با کفار) و مفاهیم غربی دیگری زیادی به شکل خیلی ماهرانه در پوشش عناوین و اصطلاحات افغانی به شکل تدریجی در کتابهای نصاب جدید جابجا شده اند. و در مقابل آنها همۀ آن مفاهیم و ادبیات از نصاب کشیده شده اند که در زمان هجرت و جهاد به مقصد تربیۀ يك نسل مؤمن و استوار بر اساسات اسلام و سرشار از

روحیه دفاع و آزادی در نصاب گنج‌انیده شده بودند.

و برای اینکه این مدعا را اثبات کرده باشیم تنها به طور (مشت نمونه خروار) کتاب صنف اول زمان هجرت و جهاد را با کتاب زمان حکومت دست نشانده امریکا به ریاست کرزی به مقایسه می‌گیریم، و در آخر هر مضمون مقایسه شده هر دو کتاب يك تبصره مختصری را به هدف وضاحت تبدیلیهای منفی وارد شده در محتوی و مفاهیم کتاب مینویسیم. خوانندگان محترم خواهند دانست که به چه پیمانه مفاهیم اسلامی تنها از کتاب صنف اول کشیده شده اند.

گر چه این مقایسه تقاضای نوشتن يك بحث مفصل و علیحده را مینماید تا تبدیلیهای وارد شده در همه مراحل نصاب تشخیص وردیابی گردند، ولی ما بغرض عدم تطویل کتاب حاضر تنها بر کتاب صنف اول اکتفا مینماییم. درین مقایسه دروس کتاب زمان مجاهدین را در طرف راست صفحه، و دروس کتاب زمان حکومت دست نشانده امریکایی در افغانستان را در طرف چپ صفحه بطور ذیل قرار میدهیم:

نصاب زمان مجاهدین **نصاب زمان حکومت دست نشانده امریکایی**

الف

الف

الله

انار

الله يك است

انار دانه دارد.

حضرت محمد صلی الله علیه او انار آورد.

وسلم پیامبر الله ﷺ است.

تبصره: درس اول نصاب مجاهدین به ترجمه (کلمه توحید) شروع شده، و به عبارت بسیار آسان عقیده اساسی اسلام را که توحید الله تبارک و تعالی، و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم است به اطفال تلقین مینماید. این درس (توحید) و (رسالت) از نصاب حکومت اشغال کشیده شده، و بجایش يك درس دیگری بی مفهوم و بی پیامی آورده شده است. این تبدیلی خطرناک به اثبات میرساند که گماشته گان غرب در افغانستان به چه پیمانه از عقیده توحید و رسالت و اسلام نفرت دارند.

آ

آ

آب

قرآن کریم

قرآن مجید کتاب الله ﷻ است.

آصف به او آب داد.

ما به قرآن کریم ایمان داریم.

آب دادن کار خوب است.

تصبره : درین درس نیز که حاوی مفاهیم اسلامی و عقیدوی اقرار بر اینکه قرآن

کتاب الله است، و مسلمانان بر آن ایمان دارند حذف گردیده است.

ب

ب

بابا

بابا

بابا مسجد میرود.

بابا باغ دارد.

عبدالله کتاب میخواند.

باغ بلبل دارد.

تبصره : این درس که حاوی مفهوم اسلامی رفتن بابا به مسجد، و خواندن

کتاب است نیز حذف گردیده، و بجایش جملات بی پیام باغ و بلبل آورده شده

اند.

پ

پ

پاک

پنج

اسلام پنج بنا دارد.

پیروز بچه پاک است.

سپاه اسلام پیروز است.

پدرش به او توپ آورد.

مجاهدین توپ دارند.

تصبره : درس حرف (پ) در نصاب مجاهدین که دارای مفاهیم اسلامی پنج

بنای اسلام، پیروزی سپاه اسلام، و بودن توپ نزد مجاهدین است، بطور

مکمل حذف شده، و بجایش جملات دیگری که هیچ پیام اسلامی ندارند آورده

شده اند.

ت

ت

توت

تفنگ

تواب برای مجاهدین تفنگ

توت شیرین است.

خرید.

ثواب توت آورد.

عتیق به مجاهد توت آورد.

تبصره : ازین درس نیز مفاهیم (تفنگ)، خریدن (تفنگ) برای مجاهدین، و آوردن توت به مجاهدین حذف شده اند.

ث

ث

ثواب

ثواب

پرسش مریض ثواب دارد.

وارث به عثمان سلام داد.

وارث برادر عثمان است.

سلام دادن ثواب دارد.

تبصره : مشکلی ندارد.

ج

ج

جهاد

جواری

ما در مقابل کفار جهاد می کنیم.

جواری مزه دارد.

سراج قومندان مجاهدین است.

سراج به نجیب جواری داد.

تبصره : این درس که حاوی مفاهیم اسلامی جهاد در مقابل کفار، و ذکر از قومندان مجاهدین دارد به شکل کلی حذف گردیده، و بجایش مزه جواری آورده شده است. ملتیکه مزه جواری جای جهادش را بگیرد، مزه حریت و دفاع از خود را چه احساس کند؟

چ

چ

چمن

چاه

چمن مکتب ما سر سبز است.

چاه آب پاک دارد.

بچه ها در چمن قدم می زنند.

بچه ها از چاه آب آوردند.

پوچ گوئی گناه دارد.

تبصره : گناه شمردن پوچ گوئی که يك مفهوم اسلامی است، ازین درس حذف گردیده است.

ح

حج

حج کردن فرض است

کاکای عبدالفتاح حج می‌رود.

پدر محمود حاجی است

تبصره : مشکلی ندارد.

ح

حج

حج فرض است.

پدر محمود حاجی است.

خ

خط

فرخ خط نوشت.

خط او خوب است.

معلم صاحب برایش قلم

بخشید.

خ

خروس

خالد يك خروس داشت.

خروس خود را به فرخ بخشید.

تبصره : نوشتن خط، خوب بودن خط، بخشیدن قلم بطور جائزه از طرف معلم،

همه برای شاگردان مفاهیم خوبی هستند نسبت به خروس و بخشیدنش به

کسی، ولی همه آن مفاهیم خوب حذف شده اند.

د

دین

دین ما اسلام است.

روس‌هادر افغانستان

خوردند.

د

دوا

داود دل درد بود.

داکتر به داود دوا داد.

شکست

تبصره : درس حرف (دال) در نصاب مجاهدین يك درس بسیار مهم است، که

هم اقرار بر دین اسلام، وهم پیام شکست دشمن در افغانستان را دارد. همین

درس مهم بطور کلی از نصاب زمان کرزی حذف گردیده است، چون حکام این

رژیم ازین می ترسند که نسل نوین، اسلام را دین خود بداند، و دشمن

را شکست دهد.

ذ

ذکر

ذ

ذکی

یاد کردن الله جل جلاله را ذکر

ذکی برادر ذاکر است.

میگویند.

ذاکر ذکی را دوست دارد.

مسلمانان ذکر الله جل جلاله را

نذیر هر دو را دوست دارد.

میکنند.

ذکر الله جل جلاله ثواب دارد.

تبصره : یاد کردن الله ﷻ، ذکر کردن مسلمانان الله تعالی را، و ثواب داشتن

ذکر الله ﷻ، که همه مفاهیم اسلامی هستند، از نصاب زمان کرزی بطور مکمل

حذف شده اند.

ر

روزه

ر

روزه

روزه ماه مبارك رمضان فرض

روزه فرض است.

است.

روزه سال يك بار می آید.

مسلمانان در ماه رمضان روزه

ماه روزه سی روز است.

میگیرند.

تبصره : درین درس نیز روزه گرفتن مسلمانان، و فایده داشتن روزه به صحت

حذف گردیده اند، و از طرف دیگر جمله اخیر کتاب زمان اشغال که (ماه روزه

سی روز است) با حدیث پیامبر مخالفت دارد، چون در حدیث شریف آمده که

ماه گاهی (سی) روز، و گاهی هم (بیست و نه) روز میباشد.

ز

زکات

ز

زردک

زکات یکی از ارکان اسلام است.

زردک شیرین ومزه دار است.

زکات بالای مسلمانان غنی فرض

رنگ زردک زرد است.

است.

برگ زردک سبز است.

زکات به مسلمانان نادار داده می شود.

تبصره : معرفی زکات بحیث یکی از ارکان اسلام، فرض بودن آن بالای مسلمانان غنی، و دادن آن به مسلمانان نادار، که همه مفاهیم اسلامی اند بطور کلی از نصاب زمان اشغال حذف گردیده، و بجایش زردک و رنگ برگش به معرفی گرفته شده اند. این تغییر به وضاحت میرساند که گماشته گان امریکا به چه اندازه با مفاهیم اسلامی دشمنی دارند.

ژ

ژ

ژاله

ژاله

در بهار ژاله میبارد.

در بهار ژاله میبارد.

ژاله هوا را سرد میسازد.

برادرم مژده داد که روسها در

سردی گل را پژمرده میسازد.

وطن ما شکست خوردند.

تبصره : درین درس نیز (مژده شکست روسها در افغانستان) که مفهوم جهادی است حذف گردیده است. چون وجود این جمله سوالها را در رابطه به روسها و شکست آنها در اذهان شاگردان بوجود می آورد، و نصاب زمان اشغال میخواهد که شاگردان باید از همچو مفاهیم بی خبر بمانند.

سی

سی

سبزی

سبزی

سالم سبزی را خوش دارد.

من سبزی را دوست دارم.

خوردن سبزی بسیار فایده دارد.

خوردن سبزی بسیار فایده دارد.

سبزی باید پاك شسته شود.

سبزیجات باید پاك شسته

شوند.

تبصره : درین درس چندان تغییری آورده نشده، چون در اصل کدام پیام دینی نداشت.

ش

ش

شاگرد

شیر

شاگرد با شمشیر جهاد می کند.

شیر نوشیدن فایده دارد.

مردم قریه ما از شاگرد خوش

هر کس شیر را خوش دارد.

هستند.

حشمت هر روز شیر می نوشد.

مسلمانان از شکست روسها

خوشحال شدند.

تبصره : این درس نیز به علت داشتن مفاهیم جهادی اش حذف گردیده است.

ص

ص

صابر

صابر

برادر صابر به جهاد رفت.

صابر هر صبح مکتب میرود.

نصیر به مجاهدین نان داد.

صابر صنف اول را خلاص کرد.

ما در راه خداوند جل جلاله با

بصیر هم در صنف صابر است.

اخلاص جهاد میکنیم.

تبصره : ازین درس نیز مفاهیم جهادی که عبارت از رفتن به جهاد، نان دادن

به مجاهدین، و در راه الله با اخلاص به جهاد رفتن اند همه حذف شده اند.

ض

ض

ضرر

ضیاء

ضرر رسانیدن گناه دارد.

ضیاء آب بازی را خوب یاد دارد.

بچه خوب به کسی ضرر نمی

افضل در حوض آب بازی میکند.

رساند.

ضیاء افضل را آب بازی یاد میدهد.

قرض دادن ثواب دارد.

تبصره : در درس (ض) نیز معرفی کردن (رسانیدن ضرر) بحیث گناه، نه

رسانیدن ضرر از طرف بچه خوب به کسی، و ثواب داشتن دادن قرض که همه

مفاهیم اخلاقی و اسلامی اند به طور کلی حذف گردیده اند، و در عوض آن آب

بازی به معرفی گرفته شده است.

ط

طارق

طارق يك شاگرد خوب است.

برادر او خطاط است.

طلب علم بر مرد و زن

مسلمان فرض است.

ط

طبيب

لطيف طبيب است.

خیاط مريض است.

لطيف به خیاط دوا داد.

تبصره : درین درس نیز جملهٔ اخیر درس که ترجمهٔ يك حدیث نبوی است حذف گردیده. چون در آن کلمات دینی چون (طلب علم) و (مرد و زن مسلمان) و (فرض) وجود دارند. و حکام (سیکولر) نظام دست نشاندۀ امریکاییها این را تحمل کرده نمیتوانند که شاگردان با همچون کلمات اسلامی آشنایی پیدا کنند.

ظ

ظلم

ظلم کردن حرام است.

ما از مظلومان دفاع میکنیم.

ظالم را هر کس بد میبیند.

ظ

ظرف

ظاهر ظرف چای را آورد.

نظیف در پیاله چای ریخت.

ظاهر، نظیف و حافظ چای را

نوشیدند.

تبصره : درین درس نیز (حرام بودن ظلم)، (دفاع از مظلومان) و (بد دیدن ظالم) که همه مفاهیم اسلامی اند، به طور کلی حذف گردیده، و بجای آنها چای و چایخوری به معرفی گرفته شده اند. گماشته گان امریکایی به این شیوه احساس اطفال ما را از مفاهیم عالی انسانیت به طرف خورد و نوش معطوف میدارند.

ع

علم

ما در مدرسه علم را یاد میگیریم.

معلم صاحب به ما علم را یاد می

دهد.

ع

علم

علم را در مکتب یاد میگیریم.

معلم صاحب به ما علم یاد

میدهد.

هر متعلم به معلم خود احترام

شاگرد خوب معلم خود را احترام

میکند. دارد.

ما در شروع درس بسم الله میگویم.

تبصره : درین درس نیز کلمه (مدرسه) و (گفتن بسم الله) در شروع درس که مفاهیم اسلامی اند، حذف شده اند. و این تغییر به وضاحت میرساند که مؤلفین غربگرای کتاب زمان اشغال امریکایی به چه اندازه از (مدرسه) و (بسم الله) نفرت دارند.

غ غ

غیبت غنی

غیبت کردن حرام است. غنی در باغ کار میکند.
مجاهدین غالب و کفار مغلوب غنی با غربیان کمک میکند.
شدند. غنی افغان باغیرت است.

دروغ گفتن گناه دارد.

تبصره : درس حرف (غ) نیز که يك درس کاملاً دینی و دارای مفاهیم اسلامی چون (حرمت غیبت)، (غالب بودن مجاهدین)، (مغلوب بودن کفار) و (گناه شمردن غیبت) میباشد به طور کلی حذف گردیده است.

ف ف

فرض فرنی

جهاد کردن در مقابل کفار فرض فرید فرنی را خوش دارد.
است. ظریف فرنی می فروشد.
فرید به جهاد رفت. ظریف به فرید فرنی را مفت داد.

تفرقه انداختن در بین مسلمانان کار منافقین است.

تبصره : درس حرف (ف) در کتاب زمان مجاهدین يك درس نهایت مفید و مهم است که دارای مفاهیم (فرض بودن جهاد در مقابل کفار) ، (رفتن به جهاد)، (شمردن تفرقه انداختن بین مسلمانان از اعمال منافقین) میباشد. این درس

نهایت مهم اسلامی حذف گردیده، و جای آنرا (فرنی فروشی) گرفته است. گماشتگان آمریکا با جهاد و مجاهدین و دفاع از دین و کشور آنقدر حساسیت دارند که حتی يك مرتبه نیز این کلمات را در کتاب اجازه نداده اند.

ق

قصه

ق

قلم

فقیر به قصه های جهاد بسیار شوق دارد.

قسیم با قلم مشق می کند.

قلم قسیم قشنگ است.

پدرم هر وقت برای ما قصه های مجاهدین را میکند.

مقیم با قلم فهمیم خط نوشت.

مقیم قلم قسیم را خوش کرد.

ما از خداوند اتفاق مجاهدین اسلام را میخواهیم.

تبصره : درس حرف (ق) نیز به علت داشتن مفاهیم جهادی و اسلامی اش به طور مکمل عوض شده است.

ك

کار

ك

کار

کارگر دوست خدا است.

کار کردن فایده دارد.

ما کار های خود را بنام الله شروع می کنیم.

حکیم هر روز کار می کند.

کریم با حکیم کمک می کند.

با یتیمان کمک کردن کار هر مسلمان است.

کمک کردن کار نیک است.

تبصره : ازین درس نیز مفاهیم اسلامی (خدا)، (شروع کار بنام الله) و (کمک مسلمانان با یتیمان) حذف گردیده اند.

گ

گل

گ

گل

در بهار گلها می شگفت.

گل در بهار می روید.

درختان برگ می کنند. بته گل، برگ و شگوفه می کند.

در باغ گل‌های رنگا رنگ دیده در باغ ما گل گلاب بسیار است.

میشوند. ما گل را خوب نگاه می کنیم.

شاگرد خوب گل‌های باغ و مدرسه

رانمی کند.

تبصره : مشکلی ندارد، چون درس در اصلش کدام پیام دینی نداشت، فل‌ه‌ذا به

برداشتن آن نیازی نبود.

ل

ل

لب‌بو

لب‌بو

لب‌بو شیرین است.

دهقانان لب‌بو کشت می کنند.

لا‌لا هر سال لب‌بو می کارد.

لب‌بو شیرین است.

بوره از لب‌بو ساخته میشود.

از لب‌بو بوره، قند و شیرینی

در کابل و بغلان لب‌بو زیاد است.

میسازند.

در کابل و بغلان لب‌بو زیاد میشود.

تبصره : مشکلی ندارد.

م

م

معلم

مجاهد

معلم به شاگردان تعلیم میدهد.

امام اعظم (رحمة الله علیه) عالم و

ما علم را از معلم یاد میگیریم.

مجاهد بزرگ بود.

من معلم خود را دوست دارم.

ما در مذهب امام اعظم (رحمة الله

همه مردم به معلم احترام دارند.

علیه) هستیم.

مجاهد در راه الله جهاد می کند.

خداوند به مجاهدین و مهاجرین

کمک می کند.

تبصره: این درس نیز به علت داشتن کلمات مجاهد، مذهب، امام اعظم، جهاد

در راه الله عزوجل، و کمک خداوند به مجاهدین و مهاجرین عوض شده، که

حساسیت با جهاد و مجاهدین را نشان میدهد.

ن

ن

نام

نماز

نام برادر من نبی است.

نماز رکن دوم اسلام است.

نبی نوشتن نام خود را یاد دارد.

حضرت عثمان خلیفه سوم اسلام

من نام نبی را نوشته می توانم.

است.

منیر هم نام را نوشته و خوانده می

یاد کردن نودونه نام الله ﷻ ثواب

تواند.

دارد.

در اول نام نیاز حرف (ن) است.

تبصره : این درس که همه اش مفاهیم اسلامی بود به يك درس دیگری تبدیل گردیده که هیچ پیام دینی ندارد.

و

و

وطن

وطن

وطن ما افغانستان است.

وطن ما افغانستان است.

آب و هوای وطن ما بسیار خوب

ما از وطن خود دفاع میکنیم.

است.

مجاهدین وطن ما را در دنیا مشهور

در وطن ما هر قسم میوه پیدا میشود.

ساختند.

ما در آبادی وطن خود کوشش

مردم مسلمان ما در هر ولایت وطن

میکنیم.

عزیز کمونست ها را شکست می

ما وطن خود را بسیار دوست داریم.

دهند.

مردم مسلمان ما به خاطری رضای

الله ﷻ و آزادی وطن شان

با کمونستها می جنگند.

تبصره : درین درس مهم نیز مفاهیم اسلامی که عبارت از مجاهدین، مشهور کردن مجاهدین وطن را، شکست دادن مردم وطن کمونستها را، و جنگیدن بخاطر رضای الله ﷻ و آزادی وطن اند، همه حذف گردیده، و در عوض آن از

== در جنگ فکری با غرب == ۲۰۳ == اسلام امریکایی ==

آبادی وطن سخن به میان آمده. ولی در باره آزادی آن هیچ حرفی ذکر نشده. چون گماشته گان امریکا نمی خواهند به فرزندان وطن احساس آزادی، و دفاع از آن را در مقابل کفار تلقین نمایند.

هـ

هـ

هوا

هرات

هوای صبح صاف است.

هرات یکی از شهرهای معروف

همایون هر صبح ورزش میکند.

افغانستان است.

ورزش در هوای صاف فایده دارد.

هوای پاک و صاف دارد.

همایون روزهای جمعه از شهر به ده

مجاهدین در کوه و دشت علیه

میرود.

روسها جهاد میکنند.

ده چشمه های آب و هوای پاک دارد.

ما هر وقت برای جهاد آماده

هستیم.

تبصره : این درس نصاب مجاهدین نیز به علت داشتن مفاهیم جهادی اش

عوض گردیده است.

ع

اسلام

دین ما اسلام است.

اسرائیل دشمن مسلمانان است.

در وقت قرائت قرآن کریم سخن

حرف همزه

نمی زنیم.

معرفی نشده است.

انور در وقت قرائت قرآن کریم

سخن نمی زند.

شاگردان با ادب استاد خود را

احترام میکنند.

تبصره : حرف همزه معرفی نشده است، و مفاهیم که در کتاب زمان مجاهدین

بود هم آورده نشده اند.

ی

يك

ما مسلمانان به يك الله ﷻ ایمان

داریم.

ما امت يك پیامبر صلی الله علیه

وسلم میباشیم.

ما مسلمانان پیروان يك قانون

اسلامی هستیم.

مالك ما الله جل جلاله، پیشوای ما

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم،

قانون ما قرآن کریم، و قبله ما کعبه

شریف است.

ی

يك

يك سال دوازده ماه است.

يك ماه سی روز است.

يك سال چهار فصل است.

بهار، تابستان، خزان، وزمستان.

هر فصل سه ماه است.

يك هفته هفت روز است.

شنبه، یکشنبه، دوشنبه، سه

شنبه، چهارشنبه، و پنجشنبه.

تبصره : درس حرف (ی) نیز به علت داشتن مفاهیم اسلامی اش بطور کلی به

درس دیگری که مفاهیم اسلامی ندارد تبدیل گردیده است.

حکومت دست نشاندۀ امریکا در افغانستان يك سلسله مضامین نهایت مهم

صنف اول را بطور مکمل حذف کرده است، و در عوض آنها درسهای دیگری را

داخل کتاب نموده که در بعضی از آنها مفاهیم غربی به طور مکارانه در

اصطلاحات و عناوین جالب جابجا شده اند.

ما در صفحات ذیل مضامین حذف شده نصاب مجاهدین را در راست صفحه، و

در پهلوی آن در طرف چپ صفحه مضامین اضافه شدۀ جدید را می آوریم، و

عنداللزوم تبصره مختصری بر مضامین اضافه شدۀ جدید نیز مینویسیم.

خواننده محترم بعد از خواندن هر دو واضحتر درك میکند که حکومت سیکولر

دست نشاندۀ امریکا در افغانستان به چه اندازه با معارف و مفاهیم اسلامی در

نصاب تعلیمی حساسیت دارد:

مضامین حذف شده

مضامین اضافه شده جدید

اتحاد

اتحاد سبب رضای الله ﷻ است.

الله ﷻ مسلمانان را به اتحاد و اتفاق امر کرده است.

نفاق انداختن در بین مسلمانان کار شیطان است.

مجاهدین در يك صف با دشمنان دین و وطن جهاد می کنند.

ما دعا می کنیم که الله ﷻ مسلمانان را کامیاب گرداند.

پاك بودن لباسها و پاك نگهداشتن بدن برای ما ضرور است. اگر نگاه نکنیم مریض میشویم.

لباسها را مادر با صابون می شوید و بدن خود را در حمام با آب گرم و صابون میشویم.

دندانهای خود را برس یا مسواك میزنیم، تا دهن بوی ندهد و دندانهای ما خراب نشوند.

عیادت مریضی

عیادت مریض سنت است. کسانی که به عیادت مریضان می روند. خداوند پاك برای شان ثواب می دهد. دیروز پدرم به عیادت کاکای احمد رفته بود. و از داکتر برایش دوا گرفت. کاکای احمد شخص نيك است. پنج وقت نماز را با جماعت می خواند. خدمت

صلح

ما صلح را دوست داریم. صلح احتیاج همه مردم است.

در فضای صلح خوبتر درس میخوانیم، کار میکنیم و زنده گی میکنیم.

در کشور ما به فضل خداوند جل جلاله صلح بر قرار شده است.

مسجد را می کند. به مسافران و بیچارگان هر وقت کمک می کند. همراه مردم رویه و رفتار خوب دارد. همه مردم او را دوست دارند. و از او خوش هستند.

تبصره: کتاب نصاب زمان اشغال امریکایی از اشغال افغانستان توسط امریکائیه‌ها، و از جنگ خونین آنها برضد ملت مسلمان ما به برقراری صلح تعبیر میکند.

سلام دادن

آزادی

سلام دادن به مسلمان سنت است. بچه خوب به بزرگان سلام می دهد. دیروز معلم صاحب در صنف ما داخل شد، به ما سلام داد، ما جواب سلام او را دادیم. معلم صاحب ازین جواب ما بسیار خوشحال شد و به ما آفرین گفت، و نصیحت کرد که به پدر و مادر و بزرگان خود سلام بدهیم

پرنده گان از این درخت به آن درخت می پرند. آوازی خوانند. برای خود و چوپه های شان لانه درست میکنند، پرنده گان از این که آزاد هستند لذت میبرند. همانطور که پرنده گان برای آزادی تلاش می کنند و آزادی را دوست دارند انسان هم دوست دارد آزاد زندگی کند.

مسواک

مردم میهن ما

مسواک کردن سنت است. ما مسلمانان دندانهای خود را

کشور ما دریاها، کوهستانها و دشتهای فروان دارد.

مسواک می کنیم. مسواک کردن دندانها را پاک می سازد. و به صحت فائده دارد. دیروز احمد بازار رفت و برای ما مسواک خرید. معلم صاحب برای ما گفت که استعمال مسواک را ترك نکنید تا دندانهای تان خراب نشوند.

اسلام

ما مسلمانانیم و دین ما اسلام است، پیروی از دین اسلام وظیفه ما است. حضرت محمد صلی الله علیه وسلم رهبر و پیشوای ماست، ما برای نگهبانی دین خود، مال و جان خود را قربان می کنیم. ما تمام کارهای خود را مطابق احکام قرآن کریم و سنت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اجراء می کنیم.

تبصره : درس معرفی اسلام بطور کلی حذف گردیده.

مهمان نوازی

دیروز انور از جبهه جهاد آمد، مردم قریه ما دور او جمع شدند و از وی قصه ها و خبرهای مجاهدین را پرسیدند. انور که يك مجاهد ورزیده بود خبر

بعضی از مردم افغانستان در کنار دریاها زندگی میکنند. بعضی از مردم در کوهستانها زندگی می کنند، بعضی از مردم در دشتهای زندگی می کنند. مردم میهن ما، درهر جا که زندگی می کنند، افغان هستند.

مکتب و میهن

من مکتب خود را دوست دارم، تو مکتب خود را دوست داری. او مکتب خود را دوست دارد. میهن ما آزاد باد، میهن ما آباد باد، ملت ما آرام باد، من مکتب و میهن خود را دوست دارم، وطن ما افغانستان است.

مکتب ما

مکتب، ای خانه و جماعت ما مکتب، ای مایه سعادت ما از تو علم و کمال می خواهیم از تو نور و جمال می خواهیم

فتوحات مجاهدین را به آنها قصه کرد، و بعد هر کدام از مردم قریهٔ ما او را مهمان کردند، و عزت نمودند. مردم ما به مهمان نوازی شهرت دارند. دین مقدس اسلام مسلمانان را به مهمان نوازی تشویق میکند. و آن را از صفات نیک مسلمانان می داند.

ما هم به پیروی از دین خود مهمان را عزت می کنیم.

ما به سویت به شوق می آییم
خوش و خندان به ذوق می آییم

مکتب از ما شعور می خواهد
علم و دانش ضرور می خواهد

کمک

ما در زندگی به کمک یکدیگر احتیاج داریم. کمک کردن به مردم غریب، یتیم و بیچاره سبب خوشنودی الله جل جلاله و پیغمبر صلی الله علیه وسلم می شود.

برای هر مسلمان لازم است که با برادر مسلمان خود کمک کند، همکاری در بین انسان ها محبت پیدا می کند. عبدالله که شاگرد صنف اول است همیشه با بیچارگان کمک می کند، و ازین جهت همه او را دوست دارند.

نظافت و صحت

نظافت برای تندرستی انسان ضرور است. ما سر، روی، دست، پای، تمام بدن و لباس خود را پاک نگاه می کنیم، همچنان دندانهای خود را برس یا مسواک می کنیم، تا مریض نشویم.

مادر جان ما را پیش داکتر میبرد که واکسین شویم.

اخلاق خوب

دین مقدس اسلام، مردم را به داشتن اخلاق نیک تشویق میکند. بر ما مسلمانان لازم است که از اخلاق نیک حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و یاران شان پیروی کنیم. راستکار و امانت دار باشیم. به بزرگان احترام و به خوردان شفقت و مهربانی کنیم و به عهد خود وفادار باشیم

فکاهی

يك آدم در زیر درخت خواب بود، در این وقت يك چار مغز از درخت بالایش افتاد، بسیار ترسید، از جای خود خیز زد و گفت: خوب شد، که به جای چار مغز کدو نبود و گرنه من را میکشت.

صداقت و راستکاری

صداقت و راستگویی یکی از صفات نیک اسلامی است. شخص راستکار را همه مردم دوست دارند، هر مسلمان باید راستگو و صادق باشد، سخن دروغ نگوید، در کارها خیانت نکند.

بیرق ما

بیرق ما زیبا و قشنگ است، بیرق ما سه رنگ دارد. رنگهای بیرق ما سیاه، سرخ و سبز است، بیرق ما نشان شناسایی و آزادی ماست. درخشنده و در اهتزاز باد بیرق ما!

ما شاگردان مکتب از همین حالا باید خود را به راستگویی و صداقت عادت دهیم.

پیشوای ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم ما را به صداقت و راستکاری دستور داده است.

ترانه اسلامی

قو! قو! قو! برگ چنار

قو! قو! قو! برگ چنار

دختر شیشته قطار

میخوره دانی انار

قو! قو! قو!

کاشکی کفتر میبدم

ده هوا پر میزدم

ریگ دریا میچندم

آب زمزم میخوردم

قو! قو! قو!

کاشکی ماهی میبدم

ده او رای میبدم

ده مو دریای کلان

پایی جایی میبدم

قو! قو! قو! قو!

ما مسلمان و مسلمان زاده ایم

ما خدا را بنده ایم تا زنده ایم

مصطفی را پیرویم و امتیم

ما به قرآن خدا دل داده ایم

ما مجاهد زاده ایم و مومنینم

در ره دین هر زمان سر داده ایم

شعار ما

رضای الله جل جلاله هدف

ماست.

حضرت محمد صلی الله علیه

وسلم رهبر ماست. قرآن

شریف قانون ماست.

جهاد در راه الله جل جلاله راه

ماست.

شهادت در راه الله جل جلاله

راه ماست.

به عنوان شعار هیچ چیزی به

شاگردان تقلید نگردیده.

آزادی عزت ماست.

حجاب شرعی عفت ماست.

وحدت جهان اسلامی آرزوی

ماست.

این بود بعضی تبدیلیهای خطرناک و مغرضانه که به ایمای مشاوران امریکایی توسط نصاب سازان حکومت دست نشاندۀ امریکا در افغانستان تنها در (کتاب صنف اول) وارد گردیده اند، و تبدیلیهای که در کتابها و مضامین صنوف بالایی وارد گردیده اند به مراتب گسترده تر و خطرناکتر ازینها اند که پیگیری همه آنها درین کتاب سبب تطویل آن میگردد. فلهدابه طور (مشت نمونه خروار) بر همین مقدار اکتفا مینماییم.

دلچسپی های هندوستان در تغییر فکر و فرهنگ افغانها

يك پلان خطرناك دیگری که از طرف امریکا و هندوستان بصورت مشترك به پیش برده میشود نیز در ساحه تعلیم و کلتور در حال تطبیق است، و آن اینکه: امریکا به این فکر است که هند نسبت به پاکستان در منطقه يك دوست استراتیژيك خوب او شده می تواند، از همین جهت امریکا پاکستان را به دیدۀ يك اجیر مزدور مؤقت و بی اعتبار، اما هندوستان را به دیدۀ يك شریک استراتیژيك باثبات خود می بیند، و به همین علت امریکا میخواهد در افغانستان اثر و رسوخ هندوستان را نسبت به پاکستان در همه عرصه ها بیشتر و قویتر سازد.

و علت این کار اینست که امریکا پدیدۀ طالبان را مولود مدارس پاکستان میشمارد، پس به طور عکس العمل باید در مقابل آن از طرف هندوستان افراد زیادی در افغانستان تربیه شوند، و سپس در پستهای دولتی و سکتور خصوصی جابجا شوند، تا با پدیدۀ (طالب) در داخل افغانستان مقابله صورت گیرد.

به همین هدف هندوستان آغوش ادارات تعلیمی و دانشگاههایش را به روی

محصلین افغانی باز کرده، و همه ساله حدود یکهزار محصل افغانی برای تحصیلات عالی در ادارت تعلیمی هندوستان پذیرفته میشوند، که تا کنون (۲۰۰۹م) تعداد محصلین افغان در آنجا به اساس آمار رسمی به پنج هزار تن بالغ میگردد، و درین عدد همه ساله به همین تناسب افزایش به عمل می آید، که با گذشت زمان این تعداد به ده هاهزار محصل خواهد رسید، و یک قسمت زیاد از ادارات دولتی در آینده توسط همین تربیت یافتگان هند اداره خواهند شد.

در کنار آنچه که ذکر شد امریکا برای نشر زبان و فرهنگ هندی در افغانستان زمینه های بسیار وسیعی را فراهم نموده است که عبارت از تأسیس ده ها کانال تلویزیونی توسط متحدین امریکا، و پخش و نشر فرهنگ و زبان هندی به پیمانه زیادی از طریق همین کانال ها میباشد.

همین اکنون تقریباً نیمی از مردم افغانستان مخصوصاً پسران و دختران جوان از طریق پروگرام های تلویزیونی و فلمهای هندی زبان هندی را آموخته اند. وجود افراد تربیت یافته توسط هند در ارگانهای تعلیمی، سیاسی، و ادارات دولتی از یکطرف، و پخش فرهنگ هندی به پیمانه وسیع از طرف دیگر زمینه وسیعی را برای فعالیتهای هند در افغانستان مساعد میسازد، و بعید از امکان نیست که امریکاییها در صورت شکست شان هند را بحیث جانشین سیاسی فرهنگی خود در افغانستان بجا بگذارند، زیرا هندوستان از لحاظ سیاسی در مورد افغانستان دلچسپی، واز لحاظ فرهنگی و اقتصادی توانایی این کار را دارد. و بنا بر اختلافیکه با کشورهای منطقه مانند چین و پاکستان دارد با امریکا دوستی استراتژیکی نیز دارد.

همه اینها سبب می شوند که هندوستان در افغانستان فعالیتهای تعلیمی داشته باشد، و در سیکولریزه کردن تعلیم افغانستان دستش را با امریکا یکی سازد، تا در منطقه به ترویج و تعمیم همان اسلامی کمک نماید که (راند کارپوریشن) آنرا به حیث اسلام متمدن و دیموکراتیک در خواب می بیند.

توصیه ها و پیشنهادات مهم

اکنون مسؤولیت متوجه قیادتهای جهادی افغانستان و منطقه میشود که چگونه در کنار جنگ و مقاومت مسلح با توطئه های دشمن در عرصه های علمی، فرهنگی، فکری و سیاسی نیز مقابله مینمایند، و چطور درمورد داشتن بدیلهای اسلامی در همه این عرصه ها تلاش عملی شانرا آغاز میکنند. و ناگفته نماند که به هر مقداریکه کوششها و مصارف در جهت تنظیم و تجهیز صف مبارزه مسلحانه و تربیه منسوبین آن و طرح پلانهای موثر عملیاتی اهمیت دارد، موازی با آن بلکه بیشتر از آن سعی و تلاش در عرصه های متذکره نیز اهم و ضروری میباشد. چون کشمکش با غرب و متحدینش درین منطقه تاریخ طولانی دارد، و در آینده نیز این جنگ به اشکال گوناگونی تا زمانه های دور دوام خواهد کرد.

و برای اینکه صف جهادی درخود استعداد و توانمندی تداوم مبارزه را پیدا کند، باید به اقدامات و توصیه های ذیل توجه جدی صورت گیرد:

توصیه اول: تربیه سیاسی و فکری مجاهدین:

به منظور تربیه سیاسی و فکری مجاهدین، و به هدف آگاه ساختن ایشان از دسائس و توطئه های غرب، باید کتابی نوشته شود که در آن در کنار شرح توطیه های دشمن پالیسی و خط مشی مبارزه، اهداف جهاد، شناسایی خصوصیات ملت افغان، پلانها و اراده های که همسایه های افغانستان و کشورهای منطقه در مورد افغانستان دارند نیز توضیح شده باشند.

این کتاب باید با دقت کامل موضوعات متذکره را به مجاهدین به زبان عام فهم تقدیم نماید. کتاب مذکور باید به سبب چاپ شود، و خواندنش از طرف قیادت بر همه مجاهدین لازمی گردانیده شود، تا مجاهدین با بصیرت سیاسی کامل مبارزه جهادی شانرا به پیش ببرند، و شکار تبلیغات دشمن نگردند. چون به هر اندازه که مجاهدین از توطیه ها و دسائس دشمن باخبر میگردند، به همان اندازه تاب و حوصله مقاومت در آنها قویتر، و راه شان روشنتر میگردد.

توصیه دوم: آگاهی دهی در مورد جنگ فکری:

در مورد جنگ فکری و روانی غرب که در کنار جنگ نظامی به اشکال گوناگون جریان دارد کتاب و یا کتابهای به زبانهای مهم افغانستان نوشته شوند، و مجاهدین از طرف قیادت به خواندن آن مکلف گردانیده شوند. چون دشمن آنها را تنها از راه جنگ عسکری هدف نمیگیرد، بلکه به هزارها وسیله فکری و روانی دیگری نیز مجاهدین را هدف میگیرد، و آنها را از جهاد شان منصرف میسازد.

توصیه سوم: داخل نمودن مضامین آتی در نصاب مدارس:

مضامین ذیل باید در هردرجه نصاب مدارس دینی اضافه گردند.

الف - سيرة النبی:

سيرة النبی آن علم مبارکی است که نقشه عملی و تطبیقی زندگی شخصی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، تشریعی، اخلاقی و تعبدی پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم را به امت تقدیم میکند، و آن شیوه و منهجی را به مسلمانان تعلیم میدهد که چگونه پیامبر ﷺ توسط آن از سکان بی سواد، نامنظم، غیر سیاسی، فقیر و ساده جزیره العرب استاندانی برای همه بشریت درعرصه های انسانیت، قیادت، علم و تمدن به وجود آورد.

ولی تأسف آورست که در نصاب دینی ما به این علم مبارك جایگاه مناسبی داده نشده، و اگر در نصاب شامل هم باشد در مرحله تدریس میشود که شاگرد هنوز به پختگی عقل و ادراك خود نرسیده تا بتواند از آن برای خود منهج زندگی بسازد. این علم باید در مراحل بلند تعلیمی چون مرحله (دوره احادیث) و یا یک سال قبل از آن تدریس گردد.

ب: تصورنظام سیاسی در اسلام:

طوریکه از مدت طولانی بدینسو زمام امور نظام سیاسی در ساحه عمل از مسلمانان حقیقی گرفته شده و بدست عناصر سیکولر سپرده شده، همچنان تصور و مضمون آن نیز از هردو نصاب تعلیمی دینی و مکتبی ما خارج گردیده

است.

به همین علت حتی در ذهن بسیاری از ملاها و علماء نیز این موضوع خطور نمی کند که قیادت دنیوی و سیاسی هر دو در کنار قیادت معنوی و روحانی حق علماء و مردمان صالح و متدین است، و این حق در قرآن کریم حق (صالحین) خوانده شده است.

ما در تاریخ اسلام می بینیم که رسول الله ﷺ و خلفای راشدین هم امامان مسجد بودند، و هم بزرگان دولت و قاندین و سرلشکران. آنها عملاً به امت تلقین داده اند که قیادت دینی و سیاسی هر دو حق صالحین است. بعدها در نتیجه به میان آمدن اوضاع و حالات ناگوار میان قیادت دینی و سیاسی جدایی ایجاد شد، و درین مجال از منهج اسلام انحراف صورت گرفت.

این انحراف زمانی از بین می رود که مجدداً به (صالحین) فهمانده شود که قیادت سیاسی نیز حق آنها است، و برای به دست آوردن این حق باید مبارزه نمایند تا آنرا دوباره از دست عناصر مفسد و (سیکولر) و گماشتگان بیگانگان گرفته، و به دست مصلحین بسپارند.

ج: شناسایی و تشخیص انواع و اشکال کفر معاصر:

عدم شناخت انواع و اشکال کفر معاصر میان مسلمانان کم علم امروز باعث می گردد که مردم در دامن کفر معاصر سقوط کنند.

قرآن کریم به این موضوع توجه کامل نموده است. اگر به منهج و طریقه قرآن کریم غور و توجه شود می بینیم که قرآن کریم اگر از یکطرف به مسلمانان ایمان و مقتضیات آنرا معرفی میکند، از جانب دیگر انواع و اشکال کفر، مفسد کفر و شیوه های محافظت از وقوع در آنرا نیز به مسلمانان معرفی می نماید.

قرآن کریم در زمان نزولش همه انواع و اشکال کفر موجود در آن عصر را معرفی نموده است، که از آن قبیل کفر یهود، کفر نصاری، کفر صابئین (ستاره پرستان)، کفر مشرکین، کفر حاکمیت، کفر عبادت، کفر استعانت، کفر نذر،

کفر محبت، کفر موالات، کفر نفاق و اشکال گوناگون دیگری را با بیان مثالهای از هر کدام آنها به شکل مفصل ذکر کرده است.

قرآنکریم نه تنها انواع کفر های زمان رسول الله ﷺ را معرفی نموده، بلکه کفر امتهای پیشین چون کفر قوم نوح علیه السلام، کفر قوم ابراهیم علیه السلام، کفر قوم هود، کفر قوم صالح، کفر قوم شعیب، کفر قوم لوط، کفر قوم موسی، و کفر اقوام پیغمبران دیگر (علیهم السلام) را نیز با ذکر دلائل کفری کفار آن زمان مفصلاً به این مقصد بیان فرموده تا مسلمانان از آنها اجتناب ورزند، و از مبتلا شدن به سر نوشت آنها در امان بمانند.

همچنان علمای اسلام در زمانه های خود اقسام مختلف کفر و بدعت را با فلسفه های کفری و گمراهانه شان به امت واضح نموده اند، و در رد آنها مؤلفاتی نوشته اند که درین سلسله مرتدین، زنداقه، چنگیزیها، خوارج، مرجئه، جهمییه، قدریه، روافض، وجودیه، حلولیه، بابیه، بهاییها، ذکریهای ایران و بلوچستان، قادیانیها و غیره شامل میشوند.

اشکال کفر و گمراهی گذشته با تفصیل کامل به امت واضح ساخته شده، ولی اکنون مشکل درین است که اشکال و اقسام کفرهای معاصر و فلسفه های کفری آنها که به نامها و قالبهای جدید آشکار گردیده اند، و امت را بنا بر تعبیر ابوالحسن علی ندوی رحمه الله به تهدید ارتداد اجتماعی رو به رو ساخته اند، از طرف علماء با وضاحت تام در نصابهای تعلیمی معرفی نگردیده اند.

اشکال کفر معاصر چون کمونیزم، سیکولاریزم، لیبرالیزم، دیموکراسی، مودرنیزم، نشنلیزم، قوانین وضعی و گلوبالیزیشن (جهانی شدن) نسبت به کفر های زمان سابق خطرناکتر اند. زیرا کفرهای سابقه اشکال ساده داشتند و تنها در ساحت تعبدی و تصویری محدود بودند.

اما کفرهای معاصر همه جوانب زندگی انسانی را احتوا میکند که سیاست، نظام، عقاید، اخلاق، اقتصاد، تمدن و همه چیز را در آغوش خود میگیرد. و

خطرناکتر از آن اینکه کفرهای معاصر مردم را به طرف خود به صفت کفر نمی خوانند، بلکه آنها را بسوی خود بنامهای ترقی، تمدن، جهانی شدن، عدالت، مساوات و انسانیت دعوت میکنند، که مردم عام به معنی و مدلول حقیقی این شعارها و اصطلاحات پی نمی برند. و همین علت است که میلیونها مسلمان گاهی خود را در آغوش کمونیزم و گاهی هم در آغوش لیبرالیزم، دیموکراسی، هیومنیزم و مودرنیزم می افکنند، و در عین حال خود را مسلمان نیز فکر میکنند. درین بخش لازمست تا حرکتهای اسلامی و جهادی با پیروی از اسلوب قرآنی همه انواع و اشکال کفر این زمان را به نسل نوین از طریق نصاب تعلیمی، مطبوعات، و راه های گوناگون دیگر معرفی نمایند، و در رد و ابطال آنها به پیمانه وسیع بنویسند تا نسلهای کنونی و نسلهای آینده مسلمانان از خطر کفر معاصر محافظت شوند.

اگر چنین تدبیری بکار گرفته نشود، مردمان زیادی در حالیکه خود را مسلمان تصور میکنند کافر خواهند شد، در حالیکه از کافر شدن خود شاید اطلاعی هم نداشته باشند.

توصیه چهارم: افشای جنایات غرب:

حرکتهای اسلامی و مجاهدین باید در نصابهای شان از ظلم و جنایات سیاسی، استعماری، نظامی، اقتصادی و اخلاقی غرب پرده بردارند، تا جنایاتی را که غریبهها در زمان اشغال کشورهای اسلامی و حکمرانی مستقیم و بالواسطه بر مسلمانان در حق مسلمانان روا داشته اند افشاگردند.

و همه آن جنایاتی را که انگلیسها، فرانسویها، ایتالیایی ها و هسپانوی ها روسها و امریکایی ها در زمان تسلط استعماری شان در عالم اسلامی و در همه جهان بر مسلمانان روا داشته اند آشکار گردند.

و همچنان همه آن پلانها باید افشا شوند که چگونه امریکا می خواهد معادن و ثروتهای طبیعی کشور های خلیج، آسیای مرکزی، و کشورهای اسلامی دیگر را

تحت کنترل خود در آورد، هر چند که ضرورت قتل میلیونها انسان درین راستا پیش آید.

در سلسلهٔ افشای جنایات غرب این هم باید تشریح شود که چگونه امریکا و اروپا خود را از شر یهود نجات داده، و با تأسیس دولت یهودی در فلسطین آنها را بر مسلمانان تحمیل کردند.

و همینطور درین سلسله همهٔ آن جنایاتی را که ادارهٔ (ملل متحد) و (شورای امنیت) در مورد فلسطین، کشمیر، قبرس و سایر کشورهای اسلامی طی شصت سال گذشته با اتخاذ مواقف منفی در قبال آنها مرتکب شده اند افشا کردند.

بابحث و تحقیق و برملا کردن همهٔ این جنایات به مسلمانان چهرهٔ اصلی و حقیقی عدالت، مساوات و دیموکراسی غرب آشکار میگردد. و مسلمانان به این موضوع پی میبرند که آیا غربیها دوستان شان هستند، و یا دشمنان شان؟

و این را نیز خواهند دانستند که آیا (اسلام متمدن و دیموکراتیک) اسلام حقیقی است؟ و یا اینکه يك مودل دیگر کفر است که به نام اسلام معرفی میگردد؟

در سلسلهٔ جنایات باید جنایات هزاران مؤسسه غربی غیر دولتی نیز افشا گردد که به اشکال گوناگون مصروف جاسوسی، اختلاس مالی، پخش فساد اخلاقی بین مسلمانان، نشر فرهنگ منحط غربی در جهان اسلام، و مصروف به دعوت به نصرانیت هستند. این مؤسسات به صورت مجموعی يك ارتش غیر نظامی غرب اند که بدون استفاده از سلاح به منظور تسخیر کشورهای اسلامی تحت عناوین گوناگون مصروف فعالیت میباشند.

توصیهٔ پنجم: توجه به دعوت در کنار جهاد مسلح:

یکی از وظائف مهمی که حرکتهای جهادی در کنار جهاد مسلحانه به آن چندان توجه نکرده اند همانا دعوت مخلصانهٔ مردم به طرف اسلام راستین است.

مجاهدین در افغانستان باید در کنار جنگ بر ضد کفار، در قریه ها، ولسوالیها، و در میان اقوام فعالیتهای دعوتی چون درسهای عمومی، سخنرانیها، محافل

و اجتماعات، سمینارهای تربیوی، نمایش افلام اسلامی و جهادی با استفاده از پروجکتور برای عامه مردم و سکان قریه ها، اجرای مسابقات علمی، مسابقات حفظ سوره های مشخص قرآنکریم، و یا مقدار معین از احادیث، برپا کردن محافل ادبی، و اجرای برنامه های سپورتی میان جوانان قریه ها را نیز انجام دهند.

به هر مقداریکه دعوت به اسلام بین مردم پخش شود، به همان اندازه محبت جهاد و مبارزه در دل های شان ایجاد میشود، و تأثیر تبلیغات دشمن از بین می رود.

برای اجرای چنین برنامه های دعوتی باید جوانان با استعداد از میان صفوف جهادی طی برنامه ها و دوره های خاص تعلیمی، تربیوی و دعوتی تربیه شوند، و در هر جبهه باید برای پیشبرد امور فرهنگی و دعوتی کمیته تشکیل گردد، و در آن علمای محلی و جوانانی دارای ذوق و استعداد های گوناگون عضویت داشته باشند و فعالیت نمایند.

در مناطقی که تحت تسلط مجاهدین قرار دارند باید به فعال نمودن دستگاه های کوچک و سیار رادیوهای (FM) توجه شود، تا ازین طریق پیام دعوت به شکل وسیعی به زنان و همه اعضای خانواده ها نیز برسد. و سعی شود تا مطبوعات اسلامی به مردم به مقدار کافی برسند، و درین مطبوعات به صورت خاص بر نوشته ها روی پلان های خطرناک غرب در مورد مسلمانان ترکیز شود، و عواقب آن به مسلمانان بیان گردند.

به این ترتیب قادر خواهیم گشت که در کنار جهاد برای محافظت از ایمان و اخلاق مسلمانان دعوت مؤثری را نیز به کار انداخته، و پلان دشمن را خنثی ساخته باشیم. و به مسلمانان این موضوع را واضح نموده باشیم که دین اسلامی که از جانب الله ﷻ فرستاده شده، يك دین است، و Civil democratic Islam (اسلام متمدن و دیموکراتیک) که از طرف امریکا دیزاین

شده است، يك كفری است كه غرب میخواهد آنرا بعوض اسلام حقیقی در میان مسلمانان نشر نماید، و به واسطه آن مسلمانان را از جهاد و مبارزه بر ضد سیاست های استعماری غرب منحرف سازد ﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفَرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ سورة الصف / ۸

ترجمه: (كافران میخواهند تا نور الله ﷻ را با دهن های شان خاموش سازند، و الله متعال تکمیل کننده نور خود است، اگر چه كافران از آن نا خوشنود باشند).

دانشگاه مسیحی کابل

American University

پس منظر تاریخی

غریبه‌ها از آغاز اسلام تاکنون همواره تلاش نموده اند تا کشورهای اسلامی را تحت تسلط خود درآورند، و حاکمیت اسلام را از بین ببرند. بمقصد رسیدن به همین هدف جنگ‌های صلیبی را به راه انداخته، و به بهانه تسخیر (القدس) چند صد سال مسلسل به جمع آوری لشکر پرداختند، و در عالم اسلام صدها هزار مسلمان را به قتل رسانیدند، اما به هدف شان دست نیافتند، چنانچه (گاردنر) مشهور ترین منصرین غرب در افریقای اسلامی میگوید:

(جنگ‌های صلیبی نتوانست (القدس) را برای همیشه از تسلط مسلمانان خارج سازد و در قلب جهان اسلام يك دولت مسیحی را تأسیس نماید).
نامبرده اضافه می کند:

(جنگ‌های صلیبی نسبت به تسخیر القدس، بیشتر به مقصد از بین بردن اسلام راه اندازی شده بودند).^۱

همین جنگ‌های صلیبی بعدها شکل جنگ‌های استعماری را بخود گرفت که ظاهراً اهداف امپریالیستی و اقتصادی داشت، که در نتیجه آن تقریباً همه عالم اسلام را تحت سیطره خویش درآورد، و مسلمانان را برای مدت طولانی محکوم نگهداشت، و شریعت را از زندگی اجتماعی و سیاسی مردم جبراً دور ساخت، اگر چه در دل‌های مردم جاداشت.

اما در آغاز قرن بیستم زمانیکه در نتیجه مبارزات حرکتهای آزادی خواه گلیم استعمار اروپایی شروع به جمع شدن نمود، انگلیسها نقش استعماری خود را مخصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم به امریکا سپردند، زیرا ستاره بخت آنها روز به روز در حال افول و زوال، و ستاره امریکا در حال صعود بود.

امریکاییها که از مشکلات دوران حاکمیت استعماری اروپاییان درس عبرت

^۱ مضمون (الجامعة الأمريكية في بيروت مركز لنشاط المخابرات والسفارة الأمريكية) در شماره (۲۰۰) مجله المجتمع کویت.

گرفته بودند برای تسخیر عالم اسلام يك طريقه و استراتیژی جدیدی را وضع نمودند، که اساسش بر کوششهای کلیسا و تعلیم استوار بود.

امریکا مبلغین مسیحی را وظیفه داد تا در کشورهای اسلامی که تا آنزمان تحت استعمار اروپاییها قرار داشتند از طریق تأسیس مکاتب، کالج ها، و دانشگاه ها يك نسل نوینی را تربیه کنند که افرادش تنها به نام مسلمان باشند، و در واقعیت هیچ همدردی با اسلام و مسلمانان نداشته باشند. دین، فکر، اخلاق، فرهنگ و شیوه زندگی شان امریکایی باشد، تا افراد همین نسل نوین بعد از فراغت شان امور کشور ها را بدست بگیرند. و این بار مستعمره نگهداشتن کشورهای اسلامی از طریق Westernization (غربی سازی) آنها دوام یابد.

کلیسا در کشورهای اسلامی به ایجاد ادارات و مراکز تعلیمی اقدام کرد که در حقیقت برای تحقق اهداف جنگهای استعماری صلیبی به مثابه یک جبهه جنگ بودند، اما در ظاهر شعارهای (تعلیم)، (انسانیت) و (ترحم) را بلند میکردند. (لطفی لیفونیان) منصر ارمنی الاصل میگوید: (زمانیکه کشورهای اروپایی در جنگهای صلیبی شکست خوردند، خواستند برضد مسلمانان جنگ دیگری را از طریق تعلیم و تبلیغ راه اندازی کنند، و این بار کلیساهای، مبلغین مسیحی، مکاتب، دانشگاه ها و شفاخانه ها را به کار گماشتند، و هزارها تن از مبلغین مسیحی را در جهان اسلام پراکنده نمودند)^۱.

این استراتیژی امریکا بسیار مؤثر واقع شد. زیرا این بار نه تنها مردم در کشورهای اسلامی از آنها نفرت نمیکردند، بلکه مردم فرزندان خود را باقبول مصارف مالی گزاف در اختیار آنها به منظور آموزش و تعلیم گذاشتند، و آینده نسل جدید را خود به تبشیریهای مسیحی (تبلیغی های مسیحی) سپردند.

۱ - مجله (المجتمع) کویت، شماره ۲۰۰ مقاله الجامعة الأمريكية في بيروت مركز لنشاط المخابرات و السفارة الأمريكية.

مسیحیت در پردهٔ تعلیم

زمانیکه منصرین امریکایی مسیحی پروتستانت در جهان اسلام از مراکش الی اندونیزیا پراکنده شدند مشاهده نمودند که درینجا مردم به قبول مسیحیت آماده نیستند، بلکه به سبب ظلم استعمار اروپایی نفرت مسلمانان در برابر مسیحیت نسبت به گذشته بیشتر گردیده، و بعضی از ساحاتی که تا آنزمان تحت کنترل خلافت عثمانی قرار داشتند با پخش و نشر مسیحیت مخالفت می نمایند. پس همان بود که مبلغین مسیحی امریکایی برای فعالیت مسیحی خود دو اقدام مهم ذیل را انجام دادند.

اول: مبلغین مسیحی فعالیت‌های خود را در مناطقی چون لبنان و مصر آغاز کردند که اقلیتهای مسیحی از قبل در آنجا موجود بودند. آنها این ساحات را منحیث مراکز برای انجام فعالیت هایشان در مناطق دیگر به بهانهٔ اینکه گویا آنها به مسیحیان محلی کار میکنند، و کسی حق اعتراض بر آنها را ندارد اتخاذ نمودند.

دوم: آنها پروژه های خود را در شکل بهترین مراکز تعلیمی که براساس معیارهای بسیار عالی استوار بود آغاز کردند. نتیجهٔ این کار آن شد که بعد از گذشت يك مدتی مسلمانان ثروتمند منطقه نیز فرزندان شانرا درین مراکز شامل نمودند، و با گذشت زمان و کوششهای مستمر، و در نتیجهٔ کسب نفوذ و تأثیر بر حکام محلی بالاخره امریکا این مکاتب را به مراکز مهم تحصیلات عالی مبدل کرد که بعضی از آنها بعدها به شکل دانشگاه های امریکایی American Universities ظهور کردند که درین بحث معرفی عدهٔ از آنها خدمت خوانندگان تقدیم میگردد.

انتخاب مراکز مهم جهان اسلام برای تأسیس دانشگاه های

امریکایی

منصرین امریکایی برای تأسیس دانشگاه ها آن مناطقی را انتخاب نموده اند که از یکطرف در آنجا با دست باز فعالیت بتوانند، و از جانب دیگر مناطق متذکره از لحاظ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دینی بر مناطق دیگر یکه در اطراف آن موقعیت دارند تأثیر داشته باشد، تا همین تأثیر در نشر فعالیت های امریکایی نیز ممد واقع گردد.

مؤثر ترین مناطق مستهدف برای این پلان شهر های (بیروت)، (قاهره)، (استانبول) و اکنون (کابل) تعیین گردیدند، که در مورد اهمیت هر یکی از این مناطق چند سطر به گونه ذیل تقدیم میگردد:

بیروت لبنان:

برای تأسیس دانشگاه امریکایی لبنان از آنجهت مهم بود که از یکطرف در ساحل بحیره مدیترانه در سمت مقابل با اروپا موقعیت دارد، و امریکا از طریق بحر مستقیماً به آن راه دارد، و از جانب دیگر در بیروت اقلیتهای نامسلمانی چون (مسیحیان مارون)، (درزیه)، (ارمنیه) و (اسماعیلیه) سکونت داشتند که وجود آنها برای فعالیت های امریکایی زمینه مساعدی را مهیا می نمود. و مهمتر اینکه مناطق سوریه، عراق، فلسطین، اردن و کشورهای جزیره عرب به شکل مؤثر از لبنان تحت شعاع قرار میگرفت.

قاهره مصر:

کشور مصر که از یکطرف در کنار بحیره مدیترانه موقعیت دارد و از جانب دیگر حیثیت پل را میان براعظمهای آسیا و افریقا داشته، و با داشتن دانشگاه (الازهر) و داشتن تمدن تاریخی و سیاسی حیثیت یک مرکز علمی و فرهنگی را برای همه افریقای شمالی و مرکزی بخود گرفته است. و در کنار این در اواخر

— در جنگ فکری با غرب — ۲۲۶ — دانشگاه مسیحی کابل —

قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم خانواده حاکم (محمدعلی) که غرب را قبله آمال خود گردانیده بود، و مصر را از خلافت عثمانی جدا ساخته بود میخواست همه چیز را در مصر مطابق فرهنگ غرب عیار نماید.

در کنار همه اینها مسیحیهای مصر (قبطیها) نیز یکبار در عهد استعمار فرانسه و سپس در زمان استعمار انگلیس رشد قابل ملاحظه نموده بودند. همه این اسباب برای (منصرین) امریکایی زمینه پخش و نشر مسیحیت و به راه انداختن پروسه تعلیم به شیوه غربی، و باز کردن دانشگاه امریکایی را مساعد ساخته بود.

استانبول ترکیه:

شهر استانبول که تقریباً پنج قرن مرکز خلافت اسلامی در ترکیه بود، و به سبب وجود مساجد زیبا در آن در دنیا بنام (شهر مناره ها) یاد می گردید، و عثمانیها خلافت عظیمی را از همانجا اداره میکردند و به هر طرف فتوحات داشتند، به حدی که در اروپای شرقی نیز ساحات زیادی را فتح نموده بودند. ولی در اخیر در اثر ضعف داخلی و توطئه های یهودی و مسیحی به زوال روبرو گردیدند. مرکز این خلافت (شهر استانبول) نیز برای منصرین امریکایی بمنظور فعالیتهای تعلیمی شان موقعیت جالبی بود. از همین جهت آنها در آنجا نخست کالج (رابرت) را تأسیس نمودند که بعدها در عهد ترکیه سیکولر به دانشگاه امریکایی تبدیل گردید.

کابل افغانستان:

افغانستان که در طول تاریخ يك قلعه مستحکم اسلام و سرزمین جهاد و فداکاریها برای اسلام بوده، و مردمش همیشه با نیروی ایمان در برابر قوتهای بزرگ دنیا با مردانگی و متانت ایستادگی نموده اند، و زوال قوتهای بزرگ دنیا نیز از همینجا آغاز شده است نیز دارای اهمیتی زیادی برای منصرین است.

همه این رشادتها در سرزمین افغانها به این دلیل به عمل آمده که مردم این سرزمین برای همیشه بر ایمان، شریعت، فرهنگ اسلامی، و ارزشهای ملی و

اخلاقی خود محکم و استوار باقیمانده اند، و رنگ و فرهنگ بیگانگان را نپذیرفته اند. و به همین خالص بودن و فطرت شان توانستند تا در نتیجه جهاد عظیم شان چهارده صد سال بعد نیز نظام اسلامی را هم‌رنگ نظام صدر اسلام قائم نمایند.

اما این کار برای غرب و در رأسش امریکا که می‌خواهد همه دنیا را به بهانه (گلوبالیزیشن) در خُم امریکا رنگ نماید، و همه را تحت بیرق خود قرار دهد قابل قبول نبود. به همین سبب با همراهی رفقای صلیبی اش یکجا برضد افغانستان جنگ بزرگ صلیبی را آغاز نمود، و با تسخیر کابل اندکی بعد بنیاد يك دانشگاه امریکایی را درین شهر گذاشت، که تفصیلات آن در صفحات بعدی بیان خواهد شد.

چرا دانشگاه‌های امریکایی در جهان اسلام؟

با وجود آنکه ده‌ها هزار جوان از گوشه و کنار جهان اسلام مصروف فراگرفتن تعلیمات در غرب اند، و از محیط آنجا متأثر نیز می‌شوند، پس چرا به تأسیس دانشگاه‌های امریکایی در جهان اسلام ضرورت افتاد؟

جواب این پرسش را مدتها قبل مؤسس دانشگاه امریکایی بیروت Denial Bless در سال (۱۸۶۲م) چنین داده بود:

(تأسیس يك اداره بزرگ تحصیلات عالی در لبنان از آنجهت ضروراست که آن‌عه جوانان جهان اسلام که در غرب و دانشگاه‌های امریکا تحصیلات شانرا به پایان میرسانند، اکثریت آنها به کشورهای شان بر نمی‌گردند تا درینجا با مبلغین امریکایی مستقیماً کمک نمایند، بلکه همانجا در غرب به کارها و وظائف مصروف می‌گردند. اما برعکس آنها فارغین مکتب (سیمون کالهن) - مکتبی که در سال (۱۸۳۵م) در لبنان توسط (سیمون کالهن) تأسیس شده و بنام خودش مسمی گردید- همه عملاً در کشورهای اسلامی در مکاتب مبلغین

مسیحی بحیث استاذان، مبلغین، و پرسونل اداری مصروف کار هستند)^۱.
همین علت باعث شده تا امریکاییها و مؤسسات تعلیمی امریکا اینجا در کشورهای اسلامی ادارات تحصیلات عالی خود را تأسیس نمایند.

اهداف دانشگاه های امریکایی در جهان اسلام

قبل از اینکه در مورد دانشگاه های مشهور امریکایی در جهان اسلام بحث مفصل داشته باشیم بهتر میدانم تا به شکل عمومی از اهداف و مقاصدی مختصراً یاد آوی نمایم که این دانشگاه ها برای رسیدن به آنها تأسیس میشوند، و ملیاردها دالر بر آنها به مصرف میرسد:

هدف اول - تسخیر قدرت سیاسی کشورهای اسلامی :

دانشگاه های امریکایی در جهان اسلام به تربیه شاگردان در عرصه های می پردازند که فردا آن شاگردان بتوانند در بخشهای تعلیم، سیاست، اداره، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ و ارتش صلاحیتهای اداره و قیادت را حاصل نمایند. تا امریکا از طریق آنها موفق به تسخیر قدرت سیاسی در کشورهای اسلامی گردد، و نظام سیاسی را در کشورهای اسلامی مطابق خواسته های غرب برپا کند.

تاریخ و تجربه هر دو ثابت نموده اند که همین شاگردان منافق صفت امریکاییها در عملیه از بین بردن قوانین و احکام اسلامی ماهر تر و سخت دل تر از امریکاییها عمل میکنند.

دانشگاه امریکایی با مهارت زیاد و به گونه سیستماتیک عملیه Brainwash (شستشوی مغزی) شاگردان را انجام میدهد، فکر و ذهن آنها را بر اساس اصول، قوانین، فرهنگ و ارزشهای اخلاقی غرب عیار می نماید، و در مقابل آن اسلام را به آنها از طریق دروغ و تزویر بحیث يك دين نامعقولیت، عقب ماندگی،

^۱ - (التبشير والاستعمار فی البلاد العربیة) تألیف دکتر مصطفی الخالدي و دکتر عمر فروخ

قساوت، خونریزی و خشونت معرفی می نماید، که هزاران تن این جوانان بعد از فراغت از دانشگاه در مراکز بلند و مناصب عالیای جامعه و نظام قرار میگیرند، و صاحب صلاحیتهای بلند و بزرگ میگردند. اما از عقیده، اصول، اخلاق، فکر و فرهنگ اسلام نه تنها بی بهره میباشند، بلکه باتمام شدت و قساوت برای از بین بردن آنها از طریق ادارات حکومتی و خصوصی اقدام نیز می نمایند. و در مقابل آنها از ارزشهای اجتماعی و تاریخی جامعه خود بغاوت نموده و مصروف تطبیق قوانین بیگانه گان میگردند.

هدف دوم - مسیحی کردن نسل جدید:

دانشگاه امریکایی از طرف کلیسای فرقه پروتستانت Protestant مسیحی که مرکز آن در نیویارک است تأسیس، و ازطرف همین مرجع اداره و تمویل میگردد. و لهذا مهمترین هدف آنرا مسیحی نمودن جوانان مسلمان تشکیل میدهد. و همه فعالیتهای دیگرش در حقیقت به گونه وسائل و پوشش برای برآورده شدن همین هدف به کار گرفته میشوند که تفصیلات آن اندکی بعد ذکر خواهد شد. هدف فوق در (ماده دوم) وثیقه تأسیس دانشگاه امریکایی قاهره بطور علنی چنین ذکر یافته بود:

(یکی از اهداف دانشگاه امریکایی قاهره این است که تعلیم و تربیه مسیحی به جوانان مصر و کشورهای اطراف آن تقدیم شود، و سپس اخلاق و سلوك مسیحیت به همه جهان اسلام از طریق دانشگاه به سوئه بلند درعمل معرفی گردد)^۱.

هدف سوم - تشکیک نسل جوان در مورد حقانیت اسلام:

مبلغین امریکایی میدانند که افغانها مسیحیت را نمی پذیرند، هر چند که عقیده شان ضعیف نیز باشد، بناءً پروسه متدد ساختن نسل جوان در مورد حقانیت

^۱ - مجله عربی البیان چاپ لندن، شماره (۱۸۰) مضمون (أهداف الجامعة الأمريكية بالقاهرة) تلخیص نوشته دکتوره سهیر البیلی.

اسلام را منحیث بدیل مسیحیت و بحیث مقدمه برای مسیحی ساختن تربیجی شامل پروگرام خود نمودند، و با مطرح نمودن شكوك و شبهات گوناگون در مورد اسلام به متردد ساختن جوانان آغاز کردند، و در نتیجه آن جوانان را به صوب Existentialism (الحداد) و بی بندوباری اخلاقی می کشانند، که با تطبیق این برنامه اگر جوانان مسیحی نگردند، مسلمان نیز باقی نمی ماندند. و برای انجام هیچگونه خدمتی به اسلام حاضر نمیشوند. که این کار خودش يك دستاورد بزرگی برای مسیحیت به حساب می آید.

مبلغان مسیحی برای برآوردن این هدف فرزندان خانواده های را که در قدرت سیاسی و حاکمیت شريك هستند، و یا بانفوذ هستند بطور خاص زیر کار میگیرند. زیرا در آینده غالباً قدرت به طور موروثی بدست اینها می افتد.

هدف چهارم - خشکانیدن سرچشمه های فکری مقاومت:

به هر مقداریکه امریکاییها و اروپاییها از جهاد مسلح و حرکتهای جهادی در هراس هستند، به همان اندازه بلکه بیشتر از آن از بیداری اسلامی، و از خروشان بودن سرچشمه های فکری مقاومت مخالف خود نیز در ترس و هراس بسر می برند. زیرا آنها به این باور هستند که با اسلحه و تکنالوژی عصری میتوان با مجاهدین مقابله نمود، اما ممکن نیست با قوت اسلحه با آن قوت معنوی و فکری مقابله کنند که در عقب مجاهدین در امر تربیه و ذهن سازی مجاهدین و معرفی دشمن به آنها مصروف کار است، و حرکت غرب و امریکا را گام به گام مراقبت می نماید، و به حرکتهای جهادی ستراتیژی مناسب فکری، سیاسی، اعلامی و نظامی را تشخیص و مراحل تطبیق آنرا تعیین مینماید.

غرب میکوشد برای تضعیف فعالیت مجاهدین در کشورهای اسلامی ادارات فکری و تعلیمی را به سطح محلی ایجاد کند، و کادرهای محلی را درین ادارات منحیث پژوهشگر، و تحلیلگر بکار بگمارد. و همچنان به منظور از بین بردن فکر جهادی پلانهای رابه سطح منطقوی ترتیب میدهد، و با در نظر داشت

حالات و شرائط موجود بالای آن کار میکند.

تربیه اینگونه اشخاص، و سپس بکار گماشتن آنها در ارگانهای مختلف دولتی و غیر دولتی از اهداف مهم دانشگاه امریکایی محسوب میشود. دانشگاه امریکایی قاهره در مورد حرکت‌های جهادی و اسلامی زیادی در آسیا و افریقا تحقیقاتی انجام داده، و به اشکال گوناگون تا حدی در عملیه به دام افکندن عده از مفکرین اسلامی و شخصیت‌های جهادی سابق موفق نیز شده است.

همین اشخاص و ادارات منطقوی بعدها جوانان را در مورد جهاد و مجاهدین در شك افکنده، و اذهان شان را مشوش می سازند، و نظریه مشروعیت و افادیت جهاد را زیر سوال میبرند که بهترین نمونه این مردم اکثریت رهبران دیروزه مجاهدین اند که امروز نه تنها در زیر سایه بیرق دشمن ایستاده اند، بلکه عملاً علیه مجاهدین جبهه نیزگرفته اند.

هدف پنجم - تربیه پرسونل محلی برای کمپنیهای غربی به شیوه امریکایی :

اینکه کشورهای اسلامی بصورت مجموعی به سبب پیشرفت غرب درعرصه های صنعت، اقتصاد و تجارت به بازارهای استهلاکی غرب مبدل گردیده اند، و اقتصاد کشورهای اسلامی در چنگال کمپنیهای (Multinational) چند ملیتی غرب و امریکا افتیده، و حتی حکومت‌های آنها را از لحاظ اقتصادی مغلوب و مقهورگردانیده، پس همه این کمپنیها در کشورهای اسلامی و مخصوصاً در کشورهای که غریبهها اراده تسخیر آنها را دارند به هزاران تن مأمور و پرسونل مسلکی که دارای مهارت های عالی اداری و مسلکی به شیوه غربی باشند ضرورت دارند، تا بتوانند کارهای کمپنیهای استعماری و استثمارگری غرب را به شیوه درست به پیش ببرند، و در عین حال با هوشیاری فراوان متوجه این نیز باشند که هر نوع فعالیت اقتصادی و تجارتي ای که احتمالاً منفعت آن به سود جهاد و اسلام به کار انداخته میشود از پیشرفت و انکشاف باز داشته شوند، و

با موانع و محدودیتها مواجه گردیده و از بین بروند. پس آماده نمودن چنین پرسونل نیز از اهداف مهم دانشگاه امریکایی در کشورهای اسلامی به شمار می رود.

هدف ششم - ترویج شیوه زنده گی غربی، و تشویق روحیه استهلاک مصنوعات غرب در جهان اسلام:

امریکا سعی می ورزد تا قبل از صدور فرهنگش به کشورهای اسلامی شیوه زنده گی غربی را در آنها رائج سازد. تا مردم در همه جوانب زندگی شان از مصنوعات غربی استفاده نمایند، که در نتیجه آن جهان اسلام به يك بازار بزرگ مصنوعات غربی مبدل میگردد. و برای تحقق همین هدف کمپنیهای بزرگ امریکایی مانند (Ford) و (General Motor) و... به پیمانه بسیار وسیعی دانشگاه امریکایی و مؤسسه جهانی (USAID) امریکایی را مساعدت می نمایند، تا دانشگاه های امریکایی برای آنها در شرق به حیث کمپنیهای فرهنگی در مورد ایجاد بازار زمینه سازی نمایند، که با این کار از یکطرف فرهنگ اجتماعی مسلمانان را تبدیل نمایند، و از جانب دیگر از رشد صنعت در جهان اسلام جلوگیری نموده و برای پیشرفت اقتصادی غرب نیز زمینه وسیعی را مساعد سازند.

دانشگاه امریکایی یک دانشگاه مسیحی میباشد

دانشگاه امریکایی در هر کشور اسلامی ای که قرار دارد در حقیقت يك دانشگاه مسیحی میباشد، که از طرف کلیسای بزرگ فرقه پروتستانت نصرانی نیویارک (Presbyterian) تأسیس و اداره میشود. مورد عالی مشورتی همه این دانشگاه ها یکی است، و اعضای آنرا سران بزرگ فرقه پروتستانت نصرانی، مالکان کمپنیهای بزرگ، تاجران بین المللی و متخصصین علوم اجتماعی و تعلیمی تشکیل می دهند.

— در جنگ فکری با غرب — ۲۳۳ — دانشگاه مسیحی کابل —

در کشورهای اسلامی هر دانشگاه امریکایی اساساً بمقصد پخش و نشر مسیحیت تأسیس میگردد، و همه فعالیت‌های دیگر در آنها حیثیت و سائلی را دارند که در خدمت هدف اصلی بکار گرفته میشوند.

در سال ۱۸۶۲ میلادی زمانیکه برای بار اول تصمیم گرفته شد تا (فاکولته انجیلی سوریه) در بیروت بنام جدید دانشگاه امریکایی مسمی گردد، و مبلغ بزرگ مسیحی امریکایی Denial Bliss به حیث اولین رئیس این دانشگاه تعیین گردید. موصوف بعد از تعیین شدنش درین پست در سال ۱۸۶۳ میلادی غرض مشوره باسران بزرگ مسیحی (Presbyterian) رهسپار نیویارک گردید، و در آنجا در کلیسای بزرگ مرکزی Presbyterian سخنرانی را ایراد نمود که در بخشی از آن چنین آمده بود:

(شرق به تعلیمات دینی ما نیاز دارد، در آنجا باید تورات و انجیل (بایبل) بحیث يك کتاب تدریسی دائمی قرار داده شود).^۱

و در مورد رسالت دانشگاه امریکایی بیروت گفت:

((دانشگاه امریکایی بیروت باید از طریق کتابهای مسیحی در آسیا و افریقا روابط ما را با ملیون ها انسان قائم نماید، و باید نعمت مسیحیت را برآنها (مسلمانان) ارزانی فرماید))^۲

همچنان اداره تأسیسی دانشگاه فیصله نمود که: (هر استاذ این دانشگاه باید مبلغ دین مسیحی باشد).^۳

در سال ۱۹۰۹ میلادی زمانیکه گروهی از شاگردان مسلمان در برابر سوق دادن اجباری محصلین مسلمان به کلیسای دانشگاه احتجاج نمودند، و از اداره

۱- (التبشير والاستعمار في البلاد العربية) تألیف دكتور مصطفى الخالدي و دكتور عمر فروخ،

صفحة ۹۶

۲- مأخذ سابق

۳- مأخذ سابق

دانشگاه خواستند تا محصلین مسلمان در مراسم مذهبی دانشگاه جبراً شریک گردانیده نشوند، در جواب این مطالبه اداره دانشگاه اعلامیه را صادر نمود که در ماده چهارم آن چنین آمده بود: ((دانشگاه امریکایی بیروت يك دانشگاه مسیحی است، و به مصارف ملت مسیحی تأسیس شده، و برای این تأسیس شده که انجیل در نصاب تعلیمی اش شامل باشد، تا منافع و خوبیهای دین مسیحیت را جلو چشم هر شاگرد بگذارد، پس هر کسیکه درین دانشگاه قصد شمولیت را دارد قبل از شامل شدن باید با دقت کامل غور نماید که درین دانشگاه از او چه خواسته می شود)).^۱

همچنان بورد مشورتی دانشگاه اعلان نمود که: ((دانشگاه امریکایی برای تعلیم حقائق توارث وانجیل به مردم تأسیس شده است، تا با این کار دانشگاه يك مرکز روشنی مسیحیت گشته و مردم را به از خود کردن این روشنی توصیه نماید)).^۲

به همین اساس تا سال ۱۹۲۲ میلادی تورات (عهد قدیم) در نصاب دانشگاه رسماً شامل بود، و به همه شاگردان تدریس میگردید.

آغاز محتاطانه

اینکه این دانشگاه ها در کشورهای اسلامی تأسیس می گردند مؤسسين آنها بسیار احتیاط میکنند که در ابتدا حساسیت ملتهای مسلمان را تحریک نکنند، و به همین علت محصلین را در قدم اول با تعلیمات مسیحی روبرو نمی سازند. Denial Bliss مؤسس دانشگاه امریکایی بیروت درین مورد میگوید:

((ما در سالهای اول کارهای تنصیری خود را با احتیاط انجام می دادیم، تا از برانگیختن غضب خلافت عثمانی قبل از استحکام و برپا ایستادن دانشگاه

^۱ - التبشیر والاستعمار في البلاد العربية (تأليف دكتور مصطفى الخالدي و دكتور عمر فروخ،

صفحة ۱۰۵

^۲ - مأخذ سابق

جلوگیری کرده باشیم. اما بعدها همه شاکردان به عبادت مسیحی و به انجام سرویس روز یکشنبه مجبور گردانیده می شدند^۱.

چرا نام این دانشگاه (دانشگاه امریکایی است)؟

هر یکی از این دانشگاه های مسیحی در کشورهای اسلامی از طرف N.Y. Presbyterian (مرکز بزرگ فرقه مسیحی پروتستانت) امریکا تأسیس می شود، اما کلمه (مسیحی) با نام آن یکجا نمی شود، تا حساسیت مردم را در کشورهای اسلامی تحریک نکند.

در مصر نیز هنگامیکه دانشگاه امریکایی تأسیس میشد در آن وقت بر سر نامگذاری آن دانشگاه میان سران بورد مشورتی دانشگاه اختلاف بوجود آمد، بعضیها میگفتند: نام دانشگاه باید به شکل علنی (دانشگاه مسیحی) گذاشته شود، و عده دیگری میگفتند: باید (مؤسسه تعلیمات مسیحی مصر و شرق نزدیک) نامیده شود. و گروه سومی میگفتند نامش باید (مجمع کالج های مسیحی قاهره) گذاشته شود. بالاخره در ماه دسمبر سال ۱۹۱۷ میلادی میان اعضای بورد در مورد تعیین نام دانشگاه انتخابات صورت گرفت، که در نتیجه آن نام A.U. Cairo (دانشگاه امریکایی قاهره) برایش انتخاب شد. زیرا که یکتعداد از شخصیت های مهم حکومت مصر بر نامهای قبلی اعتراض داشتند. ولی با وجود همه این تغییرات شکلی که صورت گرفت اعضای بورد مشورتی این دانشگاه ها را در میان خود به نامهای (دانشگاه مسیحی) میخوانند.

^۱ - مجلة المجتمع کویتی، شماره (۲۰۰) مضمون الجامعة الأمريكية في بيروت مركز لنشاط المخابرات و السفارة الأمريكية).

دانشگاه امریکایی بیروت

دانشگاه بیروت در جهان اسلام قدیمی ترین دانشگاه های امریکایی است. این دانشگاه در جریان ۱۵۰ سال گذشته در رویدادها و حوادث خطرناکی که در جهان اسلام به وقوع پیوسته نقش عمده داشته است. در کنار پخش و نشر مسیحیت در قسمت پخش و به قدرت رسانیدن نظریه سیکولریسم Secularism (بی دینی) در کشورهای عربی جهان اسلام نیز کارهای زیادی را انجام داده است.

تلاشهای ایجاد (نشنلزم عربی) در جهان عرب بمقصد از بین بردن خلافت عثمانی نیز از همینجا آغاز گردید. فارغین همین دانشگاه بودند که مسئولیت وارد نمودن افکار و نظریات غرب به جهان عرب را به عهده گرفته و انجام دادند.

تأثیرات این دانشگاه تنها در جهان عرب منحصر نماند، بلکه به کشورهای دیگر منطقه نیز سرایت کرد، به حدی که چندین تن از فارغ التحصیلان افغان آن در کابینه های حکومت اشغال امریکایی در افغانستان به صفت وزیر و رئیس نصب شده اند که از جمله شخصیت های شناخته شده آنها اشرف غنی رئیس اداره اشغال امریکایی، رولاغنی (مسیحی) بحیث بانوی اول و سرپرست موسسه آشپزخانه، انوارالحق احدی وزیر مالیه، اکبر پوپل رئیس دانشگاه کابل از ۲۰۰۱م تا ۲۰۰۵م، یوسف پشتون وزیر شهرسازی، همایون قیومی مشاور ارشد رئیس اداره اشغال امریکایی اشرف غنی در امور زیربنا و تکنالوژی میباشند.

و شخصیکه از طرف امریکا در اشغال افغانستان بزرگترین نقش را ایفا کرد، و بعد از اشغال همه امور حکومت دست نشانده امریکا در کابل تحت نظارت مستقیم او اجراء میگردد یعنی (زلی خلیل زاد) نیز فارغ التحصیل همین دانشگاه امریکایی است.

— در جنگ فکری با غرب — ۲۳۷ — دانشگاه مسیحی کابل —

این دانشگاه در مقایسه با دانشگاه های آمریکایی دیگر در منطقه حیثیت مادر را دارد، و پلانهای اکادمیک برای فعالیتهای پروتستانت مسیحی در آسیا و کشورهای اسلامی آفریقا نیز در همین دانشگاه طرح ریزی میشوند.

زمینه سازی برای ایجاد این دانشگاه در سال (۱۸۳۵) میلادی زمانی آغاز شد که مبلغ مسیحی آمریکایی (سیمون کالهن) يك باب مكتب عصری را برای پسران و دختران در بیروت افتتاح کرد.

این مكتب مسیحی در کنار جذب فرزندان مسیحیان ساکن در آن منطقه به جذب فرزندان مسلمانان نیز پرداخت، و به سبب توجه جدی معلمین مسیحی، و وجود وسائل فراوان و وسیع تعلیمی در آن این مكتب رشد قابل ملاحظه نمود، و شاگردان بسیاری را تقدیم کرد، که بعد از فراغت در ادارات مسیحی و مراکز تعلیمی بکار گماشته شدند.

نتایج خوب و موفق شاگردان مكتب (سیمون کالهن) بزرگان مبلغین مسیحی هريك (Denial Bliss) و (William tom son) را که از نیویارک آمده بودند به تأسیس يك اداره تحصیلات عالی در بیروت تحریک و تشویق نمود. این دو تن حین بازگشت به نیویارک راپورها و پیشنهادات شانرا جهت مشوره به کلیسای بزرگ نیویارک (Presbyterian) بردند، و سه سال تمام از ۱۸۶۲ میلادی الی ۱۸۶۵ میلادی بر آن مشوره صورت گرفت و ترتیبات گرفته شد، و درین مدت برای این دانشگاه استاذان نیز آماده ساخته شدند.

در سال ۱۸۶۵ میلادی (Denial Bliss) رئیس این دانشگاه تعیین گردید، و در همین سال ۱۸۶۵ میلادی این دانشگاه آمریکایی افتتاح گردید.

نصاب، زبان، اداره، استادان و همه چیز دانشگاه آمریکایی بود، کتاب انجیل (بایبل) در ضمن نصاب گنجانیده شد، و بحیث کتاب تدریسی مقرر گردید که (۵۷) سال تمام یعنی تا سال (۱۹۲۲) میلادی به شکل علنی ادامه داشت، اگر چه بعدها تعلیمات و مراسم مذهبی مسیحی اختیاری گردیدند، اما اداره

دانشگاه میحط و استادان را چنان تنظیم نموده بود که شاگردان خود بخود بطرف مسیحیت مایل شوند، که همین کار هدف اصلی آنها نیز بود.

درین مورد یک رئیس دیگر این دانشگاه Penrose که در سال (۱۹۴۸) میلادی به این سمت توظیف شد، در سخنرانی افتتاحیه خود که به همین مناسبت ایراد می نمود چنین گفت:

((دلائل به اثبات رسانید که مؤثر ترین وسیله راکه مبلغین امریکایی در سوریه و لبنان برای پخش و نشر مسیحیت بکار گرفته اند همانا ادارات تعلیمی می باشد، از همین جهت رئیس دانشگاه امریکایی بیروت نیز از جمله مبلغین فرقه پروتستانت برگزیده شده بود)).^۱

اکنون نیز زمامداران و سیاستمداران زیادی در جهان عرب که کشورها و ملت‌های شان را جبراً وادار به غلامی امریکا نموده اند فارغان همین دانشگاه اند. و همینها هستند که در همه جهان عرب ممانعت از تطبیق شریعت اسلام میکنند، و هر کسیکه سخن از حاکمیت اسلام و آزادی از تسلط غرب بر زبان آورد از طرف همین زمامداران و بر مبنای قوانینی ساخته دست خود آنها اعدام میشوند، محبوس میگردند، و یا به ترك کشورهای شان مجبورگردانیده میشوند.

دانشگاه امریکایی قاهره

دانشگاه قاهره نیز درجهان عرب مولود فکر مبلغین (Missionary) پروتستانت است. نظریه ایجاد این دانشگاه بار اول در ذهن مبلغ مسیحی امریکایی در مصر (چارلز واتسن) Charles Watson که پسر مبلغ مشهور امریکایی در مصر (اندرو واتسن) بوده خطور کرد.

(چارلز واتسن) که فعالیتهای تعلیمی را به منظور مسیحی ساختن اطفال و جوانان در مصر از قبل آغاز نموده بود پلان این دانشگاه را تهیه کرد، و سپس

^۱ - مجله المجتمع چاپ کویت، بحث (لماذا الجامعة الأمريكية الآن ؟) ۱۹۸۷/۹/۲۵م

این پلان را در سال (۱۹۱۴) میلادی با خود به نیویارک برد، تا آنجا در کلیسای بزرگ بورد مشورتی دانشگاه های مسیحی بر آن غور و بحث نماید. بتاريخ (۳۰) ماه دسمبر همان سال در ضمن اجتماع سالانه کلیسا موضوع این دانشگاه به بحث گرفته شد، و در جریان بحث (Charles Watson) در سلسله پیشنهادات خود از بزرگان Presbyterian درخواست نمود که در مرحله اول تأسیس دانشگاه نباید مراسم و عبادات مسیحی بر محصلین دانشگاه لازمی گردانیده شود، تا بتواند کار و برنامه های خود را بدون تحریک حساسیتهای مسلمانان در فضای اطمینان انجام دهد.

بعد از پذیرفته شدن طرح دانشگاه از سال ۱۹۱۴ میلادی الی سال ۱۹۲۰ میلادی کارهای اعمار تعمیرات و خریداری عمارتهای همجوار و ترتیبات لازمی دیگر عملی گردیدند، و بتاريخ پانزدهم اکتوبر سال ۱۹۲۰ میلادی دانشگاه امریکایی بنام (کالج تعلیمات شرقی لنکولن) افتتاح شد، که بعدها بنام (A.U. Cairo) (دانشگاه امریکایی قاهره) مسمی گردید، و (چارلز واتسن) به حیث اولین رئیس این دانشگاه انتخاب شد که تا سال (۱۹۴۵) میلادی در سمت خود باقی ماند.

دانشگاه امریکایی قاهره در آن زمان تنها به کمک کلیساهای امریکا فعالیت مینمود، اما اکنون در کنار آنکه فعالیتهای استثماری و اقتصادی از خود دارد به کمک مؤسسات مسیحی جهانی کارهای خود را به پیش میبرد.

امریکا به دانشگاه مسیحی اش در مصر نسبت به همه دانشگاه های دیگر بیشتر توجه مینماید، زیرا از یکطرف در مصر دانشگاه (الأزهر) قرار دارد که بیشتر از هزار سال خدمت علوم اسلامی را نموده، اگر چه اکنون همانند ادارات تعلیمی دیگر تحت کنترول حکومت سیکولر قرار دارد، اما با آن هم بزرگترین مؤسسه علوم اسلامی محسوب میگردد. و از جانب دیگر نشأت حرکتهای اسلامی معاصر از اوائل قرن بیستم در قالب (الاخوان المسلمین) تحت زعامت و

رهبری امام حسن البناء شهید رحمه الله نیز از همین جا آغاز یافت، که بعدها به جریانات فکری و جهادی متعددی مبدل گردیده، و به اطراف و اکناف دنیا منتشر گردید، اما همه آنها بصورت مجموعی تلاش می نمودند تا شرق را از تسلط غرب آزاد ساخته، و برای حاکمیت اسلام زمینه سازی نمایند. علت دیگری در توجه جدی امریکا به مصر شاید داشتن نقش بزرگ مجاهدین مصری در تنظیم القاعده باشد، که امور قیادت را در آن تقریباً همینها به عهده دارند. همه این عوامل سبب شده تا امریکا نسبت به همه کشورهای عربی دیگر به مصر توجه بیشتر خود را مبذول دارد.

دانشگاه امریکایی استانبول ترکیه

در مورد ترکیه و اهمیت اسلامی آن قبلاً تذکر به عمل آمد، ترکان عثمانی تقریباً پنچصد سال خلافت بزرگ عثمانی را در جهان اسلام از استانبول ترکیه اداره می نمودند، که این کار برای غرب قابل تحمل نبود.

اروپاییها در ترکیه بمقصد از بین بردن خلافت اسلامی صدها سال تلاش کردند تا مردم مناطق فتح شده در اروپای شرقی را برای بغاوت بر انگيختند، و ارمنیهای مسیحی را به جنگ بر ضد عثمانی ها تحريك کردند، و فعالیتهای تخریبی فراوانی را انجام دادند، تا خلافت را از پادر آورند. اما تلاشهای شان تا زمانی به موفقیت نه انجامید که در داخل ملت و نظام ترکیه چنان اشخاصی را آماده کردند که از اسلام تنفر داشته باشند، به هدف از بین بردن اسلام بطور منظم فعالیت نمایند، و در ترکیه بعوض اسلام در امر تنفیذ قوانین غرب و ترویج شیوه زندگی غربی کار کنند.

مجرمین اصلی اسقاط خلافت در ترکیه نیز آن افرادی بودند که یا در غرب تحصیل کرده بودند، و یا هم از افکار و نظریات غربی ای که مکاتب و ادارات تعلیمی غربی در ترکیه پخش میکردند متأثر گردیده بودند.

این مجرمین ترکیه را از اسلام محروم ساختند، خلافت اسلامی را لغو قرار

— در جنگ فکری باغرب — ۲۴۱ — دانشگاه مسیحی کابل —

دادند، بجای آن (ترکیه سیکولر) را تأسیس کردند، و بر شعائر اسلامی در ترکیه جدید ممنوعیت وضع نمودند.

مسلمانان ترکیه بیست و چهار سال تمام از شنیدن اذان محروم گردیدند، و به همین مدت مسلمانان از ادای فریضه حج نیز منع شدند. مدارس بسته بود و مساجد به موزیمها تبدیل گردیده، حجاب اسلامی ممنوع اعلان شد. و هر نوع تلاش برای اعاده حاکمیت اسلام جرم تلقی گردید. و بالاخره از سال (۱۹۲۴) میلادی تا اکنون زمامداران ترکیه یکی پی دیگری بطور مسلسل تلاش می نمایند که ترکیه را از لحاظ سیاسی و نظامی یک جزئی از اروپا بگردانند، ولی اروپاییها تا اکنون با آنها در شامل شدن ترکیه در اتحادیه اروپا موافقت نکرده اند، چون آنها به این باور هستند که هنوز هم در ترکیه اسلام وجود دارد، و کاملاً محو نگردیده است.

از جمله جهت های که در ترکیه در ایجاد چنین وضعیتی فعالیت نموده بودند یکی هم دانشگاه امریکایی استانبول بود. مبلغین مسیحی امریکایی برای ایجاد این دانشگاه از مدت ها قبل به فعالیتهای شان آغاز کرده بودند. زمانیکه اولین گروه مبلغین مسیحی امریکایی Missionary در سال (۱۸۳۱م) وارد ترکیه شد در خانه مسؤل این گروه فرزندی دنیا آمد که نام او را (قسطنطین واشنگتن) گذاشتند، تا او را بمردم بحیث سمبول رابطه و وحدت میان (قسطنطنیه) - که اسم ما قبل اسلام استانبول است- و (واشنگتن) تلقین کنند^۱.

این گروه برای مدت طولانی در ترکیه باقی ماند، و باگذشت سالها زمینه تأسیس اداره تعلیمات مسیحی را در استانبول آماده کرد. در سال (۱۸۳۶م) مبلغ مسیحی مشهور امریکایی (هاملین) با سرمایه دار بزرگ

۱ - المدارس العالمية الأجنبية - الاستعمارية - تاریخها ومخاطرها (تألیف بکر بن عبدالله أبو زید صفحه ۲۷.

(روشیلد) یهودی مشوره نمود و به او گفت:

(ترکان قبل از جنگ به هدف تسخیر استانبول منطقه (روملی) را که ساحه در کنار استانبول است منحیث پایگاه عسکری خود ساخته بودند، که بعد ها از همانجا امپراطوری مسیحی (قسطنطینیّه) را واژگون کردند. من هم در همینجا (روملی) يك مکتب ثانوی (لیسه) را تأسیس میکنم، تا از همینجا خلافت ترکان عثمانی را واژگون نمایم).

(روشیلد) هم با او موافقه کرده، و همان بود که ابتداءً در آنجا يك مکتب ثانوی تأسیس شد، که بعدها به کالج (رابرت) استانبول تبدیل گردید، و بالاخره به دانشگاه امریکایی کنونی ترکیه مبدل گشت.

در مورد هویت دینی این دانشگاه مبلغ مشهور مسیحی و اولین رئیس دانشگاه امریکایی بیروت (Denial Bliss) می گوید: کالج رابرت ترکیه (دانشگاه امریکایی کنونی) يك کالج مسیحی بوده، تعلیم، نصاب، و محیط تعلیمی اش به صورت آشکار مسیحی است، زیرا مبلغین مسیحی آنرا اعمار نموده، و همیشه رئیس آن يك مسیحی بوده است.^۱

پس منظر فعالیت های مسیحی در افغانستان

حملات پی در پی بر بریتانیا بر افغانستان بعد از تسخیر هندوستان به این هدف صورت گرفت که افغانستان را جزء قلمرو امپراطوری انگلیس بگردانند، و درینجا نیز در امر پخش فرهنگ غربی وعقاید مسیحی در زندگی مردم کار نماید. به همین منظور انگلیسها از قبل انجیل را به زبانهای افغانی پشتو و فارسی ترجمه کرده بودند، و در سال ۱۸۴۰م آنرا در مناطق مرزی با افغانستان پخش نمودند.^۲

^۱ - (التبشير والاستعمار في البلاد العربية) تألیف دکتور مصطفى الخالدي و دکتور عمر فروخ،

صفحه ۹۵

^۲ - (التنصير في افغانستان دراسة وصفية تحليلية ميدانية) رسالة مقدمة لنيل شهادة ماجستير من الجامعة الإسلامية العالمية في إسلام آباد من قبل الطالب نقيب الله محمد صديق

ولی اینکه افغانها مردم متمسک وقائم بر دین هستند، وانگلیسها را منجیث دشمنان، و دین شانرا (کفر) می شمردند، به همین علت دعوت آنها در آنزمان چندان مؤثر واقع نگردید.

بعدها مبلغین مسیحی به این حقیقت متوجه شدند که افغانها مسیحیت رانمی پذیرند، همان بود که مسیحیها نیز استراتیژی خود را تغیر داده، و در عوض مسیحیت آشکار به ترویج زبانها و فرهنگ اروپایی میان مردم این مناطق دست زدند. در مجموعه مقالات مبلغین مسیحی اروپایی که آنرا عالم مصری (محب الدین الخطیب) تحت عنوان (الغارة على العالم الإسلامی) (تهاجم بر جهان اسلام) بزبان عربی ترجمه نموده است به شکل توصیه به مبلغین مسیحی چنین آمده است : (افغانها) مردم بسیار محکمی هستند، به پذیرفتن مسیحیت آماده نمی شوند، باید برای آنها فرهنگ غربی و ادبیات غربی را به زبانهای آنها ترجمه و نشر نمائیم، تا آهسته آهسته با مسیحیت و افکار اروپایی آشنا شوند)^۱. همین علت باعث شد تا در عهد امان الله خان دروازه های افغانستان به روی فرهنگ و افکار غربی نه تنها باز شد، بلکه لباس و فرهنگ غرب جبراً بر افغانها تحمیل نیز گردید.

اما بعدها گروه های چپی و احزاب کمونستی ازین وضعیت به نفع خود استفاده کردند، که در نتیجه دروازه فعالیت بعوض کلیسا به روی افکار کمونیستی باز گردید. زیرا کلیسا از غرب نمایندگی میکرد، ولی در افغانستان حاکمیت به دست روسها و رفقای شان قرار داشت، و آنها حاضر نبودند تا در ساحه تحت نفوذ و تسلط شان رقبای غربی آنها به نفع خود فعالیت نمایند. و به همین علت کلیسای غربی فعالیت های پخش و نشر مسیحیت را خارج از حیطه نفوذ روسها در میان مهاجرین افغان در پاکستان و اروپا آغاز کرد.

^۱ - الغارة على العالم الإسلامی، ترجمه و ترتیب از محب الدین الخطیب و مساعد الیافی.

فقر، جهل، مرض، دروازه های سه گانه تنصیر

فقر، جهل و مرض آن سه دروازه اند که مبلغین مسیحی از آن وارد کشورهای اسلامی میشوند، و برای مسیحیت تحت عنوان کمکهای انسانی، تعلیم و فعالیتهای صحنی کار میکنند.

و جنگ عاملی است که این سه حالت را به میان می آورد. افغانها نیز از سبب جنگ مجبور به مهاجرت شدند، و سپس در محیط هجرت با فقر، بیسوادی و امراض گوناگون دیگر مواجه شدند. که همه اینها دروازه فعالیت مؤسسات مسیحی را در کمپهای مهاجرین افغان باز کرد. و این مؤسسات در کنار فعالیتهای مذکور فعالیتهای پخش مسیحیت را نیز در میان افغانها بصورت مخفی و علنی آغاز کردند.

این نوع فعالیتهای مسیحیت رفته رفته چنان علنی گردیدند که بتاريخ (۱۶/۸/۱۹۸۸م) کمشنری پاکستان برای امور مهاجرین افغان ابلاغیه را به امضای (سید احمد اختر) معاون این کمشنری صادر نمود، و در آن به همه مؤسسات غربی که در پاکستان فعالیت مینمودند اخطار داد تا کتابها و نشرات مسیحی را در میان مهاجرین نشر نکنند. و اینکه اینگونه فعالیت مؤسسات غربی، بنابر ماده پانزدهم قانون جزائی پاکستان تحقیر به ارزشهای دینی شمرده میشود که مرتکب آن به حبس، غرامت و یا هردو محکوم شده میتواند.

لیکن بعد از صدور چنین ابلاغیه باز هم فعالیتهای مسیحی بین مهاجرین ازطرف مؤسسات غربی ادامه داشت. این موضوع را آقای (رستم شاه مومند) کمشنر امور مهاجرین افغان درهمان وقت طی مصاحبه اش با مجله (الجهاد) که در شماره پنجاه و دوم ماه فبروری سال ۱۹۸۹ م به چاپ رسید نیز تأیید نمود، موصوف این را نیز علاوه نمود که عده از اعضای مؤسسات غربی بنابر ارتکاب همین جرم از پاکستان اخراج نیز شده اند.

مراکز زبان انگلیسی و فعالیت های مسیحی

چنانچه قبلاً یادآوری شد به منظور پخش زبانها و فرهنگ اروپایی و امریکایی مطابق توجیهات مبلغین پیشین مسیحی مؤسسات آتی الذکر که اصلاً بخاطر ایجاد تحول فکری در میان مسلمانان فعالیت می نمایند صدها مراکز و کورس آموزش زبان انگلیسی را ایجاد کردند، که برای ده ها هزار پسر و دختر افغان در کنار زبان انگلیسی زمینه های رفتن به اروپا و امریکا را نیز مساعد میساختند. این مؤسسات قرار ذیل بودند:

۱ - International Rescue Committee (که مخففش I.R.C) است. (آی، آر، سی) یک مؤسسه کلیسائی خالص امریکایی است که معنایش (کمیته بین المللی نجات) است.

(نجات) یک کلمه انجیلی است، و معنایش حسب تعبیر آنها اینست که هر فردی که دین مسیحیت را بپذیرد، از حساب و کتاب، و از عذاب آخرت نجات می یابد، زیرا کفارۀ گناهان آنها را به زعم آنها الله متعال قبلاً با قربانی کردن عیسی (علیه السلام) پرداخته است. که این خودش یک عقیده باطل است.

مؤسسه I.R.C)) صدها کورس را در کمپهای مهاجرین و شهرهای پاکستان ایجاد نمود که در آغاز استادانش اروپاییها و یا امریکاییها بودند، اما بعدها استادان افغانی را تربیه کردند، که این استادان برای زبان انگلیسی نسبت به خود آنها کار بیشتری را انجام دادند.

I.R.C)) نه تنها زبان انگلیسی و از طریق آن فرهنگ اروپایی و امریکایی را نشر مینمود، بلکه در شهر پشاور مطبعه نیز داشت که بنام مطبعه سیدجمالالدین افغان فعالیت میکرد. در پهلوی فعالیتهای مذکور این مؤسسه امور نصاب مکاتب و تربیه معلم را نیز به عهده داشت، که وقتاً فوقتاً سمینارهای تربیه معلم را نیز دایر مینمود.

۲ - American Center یک مؤسسه فرهنگی مسیحی دیگری است که مرکزش

— در جنگ فکری با غرب — ۲۴۶ — دانشگاه مسیحی کابل —

در منطقه صدر پشاور موقعیت داشت، و در کنار زبان انگلیسی به فعالیتهای فرهنگی و مسیحی دیگری نیز دست میزد. تدریس زبان درین مؤسسه اکثراً توسط استاذان انات امریکایی انجام می یافت.

۳ - British Council (برتش کونسل) مؤسسه دیگر فرهنگی مسیحی بود که از طرف کشور انگلستان اداره میشد، که در کنار تعلیم زبان انگلیسی کتابخانه مجهز، نمایشگاه افلام و فعالیتهای فرهنگی دیگری را نیز اجرا مینمود.

۴ - (World Belief) و (Team) دو مؤسسه مسیحی امریکایی بودند که با مؤسسه (زولاک) هالندی و مؤسسه (World) Belief کانادایی یکجا يك مرکز بزرگ تعلیم زبان انگلیسی را برای افغانها در منطقه (G L) اسلام آباد بنام (E.S.L) به پیش میبردند.

این مرکز در هنگام اختتام کورسهای زبان انگلیسی برای فارغانش به صورت علنی کتابهای مسیحی ترجمه شده به فارسی و پشتو را نیز توزیع می نمود، و همچنان افلام مسیحی را که در آن زندگی عیسی (علیه السلام) به تمثیل کشیده شده بود در مناسبات مختلف برای مشاهده شاگردان تقدیم میکرد.

۵ - (شلترناو انترنیشنل): این همان مؤسسه است که عبدالرحمن پنجشیری در آن مرتد گردید. این مؤسسه در کمپ مهاجرین در ناصرباغ پشاور برای زنان بیوه مرکز تعلیمی حرفوی داشت، که در کنار تعلیم حرفوی در قسمت پخش مسیحیت و فحشا نیز به پیمانه بسیار وسیعی فعالیت مینمود.

به بزرگان کمپ به اثبات رسیده بود که مؤسسه (شلترناو) در کنار فعالیتهای ناروای که داشت بر زنان بیوه که در مرکز شامل بودند چندین بار تابلتهای (منع حمل) را نیز توزیع نموده بود. در حالیکه زنان بیوه مسلمان به همچو تابلتهای قطعاً ضرورت ندارند.

مهاجرین چندین بار به کمشنری افغان شکایت نمودند، اما مسؤولین این مؤسسه به سخن کمشنری هیچگونه توجهی نکردند، تا بالآخره بتاریخ (۲۶/۴)

— در جنگ فکری با غرب — ۲۴۷ — دانشگاه مسیحی کابل —

۱۹۹۰م) ده هزار مهاجر بعد از ادای نماز عید سعید فطر بر مرکز این مؤسسه یورش بردند، و همه دارایی و وسائل آنرا در آن مرکز از بین بردند. و بنا بر گفته (میشال هیل) یکتن از رؤسای همان وقت مؤسسه (شلتراو) که در شماره شصت و هشتم مجله الجهاد در صحبت با خبر نگار آن مجله اظهار نموده بود که در آن قیام مردمی که علیه آنها صورت گرفت يك مليون دالر به (شلتراو انترنشنل) خساره رسیده بود.

همین مؤسسه در عهد حکومت طالبان فعالیت‌های تنصیری خود را بصورت مخفیانه و به پیمانه وسیعی در کابل آغاز کرده بود که عاملین آن از طرف اداره استخبارات و امر بالمعروف طالبان با هزار ها نسخه کتب و نشرات مسیحی گرفتار شده و به هدف تحقیقات به محاکم سپرده شدند، که برای نجات و رهایی آنها ده ها مؤسسه و دولت بشمول اداره ملل متحد به حرکت آمدند.

وقتی آن کوششها در قسمت رهایی مجرمین مؤسسه (شلتراو) شمر واقع نگردید، پس همان بود که امریکا تهاجم نظامی خود را سریعتر انجام داده، و آن مبلغین مسیحیت را به کمک معلومات استخباراتی طی حمله سریع نظامی (چریکی) از ولایت غزنی نجات داد.

در کنار مؤسسات تعلیمی و کمک رسانی مسیحی از سال ۱۹۸۱م بدینسو مسیحیان اروپایی و امریکایی به منظور مسیحی ساختن افغانان يك رادیوی مسیحی را به کمک مسیحیان پاکستان در راولپندی فعال ساخته اند، که به زبانهای مختلف افغانی صبح و شام نشرات مسیحی اش را پخش میکند. همه مبلغین و نطقان آن افغانهای اند که مرتد شده اند.

این رادیو نشرات مسیحی اش را به ملتی پخش میکند که يك فرد مسیحی هم نداشت. اما اکنون صدها تن را مسیحی ساخته است، البته قابل یاد آوریست که همه این مرتدین همان عناصر کمونست و سیکولر بودند که در گذشته معتقد به کفر (کمونیسم) و (سیکولریسم) بودند، وبعد از آن کفر (نصرانیت) را

پذیرفتند.

آئینه افغانان مرتدیکه بصورت آشکار مسیحی شده اند در کنار رادیو اکنون در انترنت نیز فعالیت‌های گسترده را آغاز کرده اند که نشریات تلویزونی نیز در آن شامل است.

بعد از تجاوز امریکا و نیروهای غربی صلیبی بر افغانستان درینجا کلیساها نیز ساخته شدند که در پایگاه‌های نظامی متجاوزین در کابل، قندهار، مزارشریف، ارگون، جلال آباد، هلمند، بگرام وده ها منزل مخفیانه موقعیت دارند.

درین کلیساها درکنار غربیها رفقای مرتد افغانی آنها نیز برای ادای مراسم عبادت در روز یکشنبه حضور می یابند. درین چند سال اخیر جشن (کرسمس) نیز در افغانستان به پیمانہ وسیعی برگزار می گردد، که در پهلوی متجاذین غربی، مرتدان افغانی نیز با دلچسپی فراوان در آن سهم می گیرند. وعده از گلفروشان غربزده کوجه مرغ فروشی شهرنو کابل برای آنها کرسمس تری (درخت کرسمس) نیز تهیه میکنند.

درین سلسله يك موضوع دیگری که قابل اهمیت است و آن اینکه بنا بردست داشتن مستقیم امریکاییها و اروپاییها در اشغال افغانستان افغانها آنها را دشمن خود میخوانند، لهذا وظیفه نشر مسیحیت به شکل گسترده در افغانستان به مسیحیان کوریای جنوبی که رفقای نزدیک امریکاییها هستند سپرده شده است.

کلیسای پروتستانت کوریای جنوبی بزرگترین کلیسا در آسیا است که در جهان بعد از کلیسای پروتستانت امریکا بیشترین مبلغین را دارد که تنها (۲۰۰۰۰) بیست هزار تن مبلغ زن و مرد آن تحت پوشش مؤسسات کمک رسانی و تعلیمی مصروف پخش مسیحیت درجهان اسلام هستند.

روزنامه (لیبراسیون) چاپ فرانسه درماه جولای سال (۲۰۰۷م) راپوری را منتشر

نمود که در آن چنین آمده بود:

((مرکز مبلغین اتحادیه کلیساهای انجیلی کوریای جنوبی که در شهرک (بوندانگ) در کنار شهر (سیول) پایتخت این کشور موقعیت دارد در سال (۲۰۰۶م) برای (۲۰۰۰) تن مبلغ مسیحی کوریایی ویزای سیاحت به افغانستان ر ۱ آماده نمود که ازین جمله (۱۵۰۰) تن آنها در ماه جون سال مذکور به افغانستان رسیدند، و در آنجا در مناطق شیعه نشین مانند بامیان، مزار، کارته سخی و قلعه شاده کابل در خانه های شیعه مذهبها دعوت مسیحیت را شروع نمودند)).^۱

این گروه پسران همراه و خوشچهره را نیز باخود آورده بودند، و آنها را در بخش نشر فساد اخلاقی بکار گماشته بودند.

این دسیسه زمانی افشا شد که مبلغین مذکور به هدف دعوت مسیحیت به خانه های عده از پشتونها و سنی مذهبها نیز داخل شدند که مردم بعد از درک این موضوع به مظاهره بر ضد آنها پرداختند. بعد از رسوا شدن این توطئه حکومت کرزی فوراً آنها را در سفارت کوریا مقیم کابل جمع نموده، و همه را به ازبکستان فرستاد. ولی زمانیکه خشم مردم فروکش نمود آنها را به آهستگی دوباره به افغانستان داخل کرد.

افتضاح دیگر مبلغین مسیحی ای کوریایی زمانی بر ملا شد که بیست و سه تن آنها بتاريخ (۱۹ / ۷ / ۲۰۰۷م) در ساحه (قره باغ) غزنی به دست طالبان افتادند. در آغاز آن ماجرا حکومت کرزی آنها را کارمندان مؤسسه خیریه معرفی نمود، ولی بعدها حکومت کوریا و خانواده های مبلغین اسیر شده اعتراف نمودند که همه آن اسیران مبلغین مسیحی اند که به افغانستان زیر چتر امریکاییها به مقصد دعوت به مسیحیت رفته بودند. منصرین متذکره طی مذاکرات طولانی و بعد از يك معامله سنگین و در نتیجه این تعهد که همه کوریایی های نظامی و

۱ - مجله عربی الصمود شماره مسلسل (۲۰).

غیر نظامی از افغانستان خارج میشوند رها گردیدند.

غرب با رفقا و حلیفانش به پیمانۀ وسیعی کار پخش و نشر مسیحیت را در افغانستان آغاز کرده، که بعضی از گروههای شعیۀ افغانی، آغاخان فاوندیشن و فرقه کیانی اسماعیلیه به حیث حلیفان و همکاران آنها مصروف فعالیت بوده، و درین راه آمادۀ تحمل مشکلات زیادی نیز هستند.

غرب از طریق استعمال وسائل نظامی، سیاسی، اقتصادی و فکری سعی میکند تا مرتدین مسیحی افغان را بحیث یک اقلیت متنفذ در جامعۀ افغانی تبارز دهد، و سپس آنها را در صورت استمرار نظام دست نشانده امریکایی درین کشور از طریق انتخابات و تمثیل اقلیات به حیث مسیحیان افغان به پارلمان و حکومت نیز برساند، تا آنها در آینده بتوانند از راه پارلمان و عدلیه قوانینی را برای تحقق مصالح خود به تصویب برسانند، و دعوت به سوی ارتداد را به طور علنی در جامعۀ افغانی آغاز کنند. همین اکنون نیز در ادارت دولتی و مؤسسات نادولتی افراد مسیحی مرتد نا اعلام شده به طور مخفیانه مصروف کار و زمینه سازی هستند.

مبلغ مشهور مسیحی امریکایی (زویمر) که تقریباً سی و پنج سال برای نشر مسیحیت در کشورهای عربی و هند فعالیت نموده در کتابش موسوم به: (Islamic World today) در ضمن توصیه به مبلغین مسیحی چنین می نویسد:

- ۱ - باید به مسلمان قناعت داده شود که مسیحیان دشمنان آنها نیستند.
- ۲ - مسلمانان باید ذریعۀ اشخاص مسیحی شدۀ خود آنها دعوت شوند. زیرا برای قطع درخت باید دستۀ تبر از شاخ خود درخت باشد.
- ۳ - مبلغین مسیحی نباید نظر به نتیجۀ ضعیف دعوت شان از تبلیغ مسیحیت نا امید شوند.
- ۴ - انجیل باید بزبانهای مسلمانان ترجمه شود، و به نشر سپرده شود.

— در جنگ فکری با غرب — ۲۵۱ — دانشگاه مسیحی کابل —

همین (زویمر) در يك کنفرانس مهم مبلغین مسیحی که در شهر کلکته هندوستان انعقاد یافته بود طی صحبتی برای مبلغین پایین رتبه در تعامل شان با مسلمانان مراحل ذیل را تعیین نمود:

۱ - سعی کنید که مسلمانان را به قبول مسیحیت بطور علنی تشویق نمایید، تا برادران شما گردند.

۲ - اگر مسلمانان با شما مسیحیت را نپذیرند، در آنصورت برای آنها حالاتی را بوجود بیاورید، و آنها را به چنان کارهای مشغول سازید که از اسلام خارج شوند، گرچه به مسیحیت داخل نشوند. زیرا خالی ساختن سنگر اسلام خودش يك هدف بزرگی است.

۳ - اگر مسلمان خارج شدن از اسلام را نمی پذیرد، سعی کنید تا در داخل اسلام فکر و نظر او را چنان عیار نمایید که از شریعت اسلامی نفرت داشته باشد، و هر کاری را که انجام میدهد به خاطر شکم و شهوت انجام دهد.

دانشگاه امریکایی کابل

امریکا همزمان با تهاجم نظامی اش بر افغانستان يك سلسله تلاشهای دیگری را نیز به راه انداخت تا درین کشور بقای خود را برای مدت مدیدی تضمین نموده، و سیاستهای طویل المدتش را تنفیذ نماید.

امریکا میداند که نیروهای جنگی اش حتماً روزی به خروج از افغانستان مجبور میگردند، ولی برای اینکه نظام و حاکمیت در آینده درینجا به دست مسلمانان مخلص نه افتد، از همین اکنون دست به ایجاد نهادهای اجتماعی گوناگون به نامهای ادارات، ارگانها، قوانین، احزاب سیاسی، و اتحادیه های مدنی زده است، تا فردا بتواند با استفاده از آنها با اسلام مقابله کند.

امریکاییها برای پیشبرد و پاسداری ازین نهادها و ارگانهای جدید به کدرهای ضرورت دارند که توسط خود امریکاییها وفق روحیه و فکر آنها تربیه شده باشند، تا در آینده به حیث سیاستمداران، نظامیان، فرهنگیان، مدیران و

شخصیتهای اجتماعی برای امریکا خلف خوبی ثابت شوند، و این کشور را برای همیشه تابع غرب نگهدارند. و نیز درهای کشور را به رخ مسیحیت و سیکولرزم برای همیشه باز نگهداشته باشند.

امریکا بعد از اشغال افغانستان شخص امریکایی افغانی الاصل (زلی خلیلزاد) را به حیث سفیرش در افغانستان توظیف نمود که درحقیقت سفیر نه، بلکه مدبّر حکومت دست نشانده امریکا در افغانستان بود.

زلی خلیلزاد که فارغ التحصیل دانشگاه امریکایی بیروت و شاگرد منصربین میباید، خواست با الهام از دانشگاه امریکایی بیروت و قاهره و ترکیه یک دانشگاه امریکایی را در افغانستان اشغال شده نیز تأسیس نماید. همان بود که وزیر تحصیلات عالی کابینه حکومت کرزی داکتر (شریف فایز) را به تأسیس چنین دانشگاه تشویق و توظیف نمود.

این دانشگاه در مورد مامویت، چشم انداز و ارزشهای خود هدف از تأسیسش را چنین توضیح مینماید:

((دانشگاه امریکایی افغانستان به ارائه آموزشهای عالی به سطح جهانی به هدف ایجاد رهبران برای پاسخگویی به نیازهای افغانستان و منطقه آماده شده است. این رهبران قادر خواهند بود که به تفکر انتقادی با چالشهای جهان به سرعت در تغییر مقابله کنند، دستیابی به قیادت در مجالهای (بزنس)، (تعلیم و تربیه)، (خدمات اجتماعی)، (حکومت)، (قانون)، (روابط بین المللی) و سکتورهای دیگری حاصل نمایند)).^۱

بعد از اشغال افغانستان توسط امریکا دیده شد که اکثریت وزراء و مسؤولین بلند رتبه در حکومت دست نشانده امریکا در کابل همان اشخاصی بودند که در دانشگاه های امریکایی تربیه شده بودند.

اینکه امریکا میداند که ملیشه های بی فرهنگ و قومندانان بی هدف خریده

^۱ - معرفی نامه دانشگاه امریکایی www.AUAF

شدهٔ افغان که امروز در کنار امریکاییها و در خدمت آنها هستند نمیتوانند مردم و کشور را طبق فرمایش امریکاییها برای مدت طولانی کنترل و اداره نمایند، پس ضرورت می افتد که مدبرینی به سویهٔ بلند تر چون کرزی ها، خلیلزادها، اشرف غنی ها، جلالیها، احدی ها، امین فرهنگ ها و دیگران تربیه شوند، تا بتوانند افغانستان را با همهٔ داشته هایش برای مدت مدیدی در خدمت ولینعمتان امریکایی خود قرار دهند.

تاریخچهٔ دانشگاه امریکایی کابل

* در سال ۲۰۰۲ م بعد از اشغال افغانستان امریکا تصمیم گرفت که برای تحقق اهداف قصیر المدت و طویل المدت خود در افغانستان و منطقه چین ینگ دانشگاهی را برای تربیه نسل نوینی از قیادتها در عرصه های سیاست، حکومت، قانون، اقتصاد، تعلیم و تربیه، خدمات اجتماعی و روابط بین المللی تأسیس نماید.

قابل یاد آوریست که این دانشگاه فاکولته های مهندسی و طب را که افغانستان جنگ زده به آن نیاز مبرم دارد در خود ندارد. چون اولویت امریکا تقدیم خدمات و تعمیر کشور نیست، بلکه هدف آن تسخیر و اداره افغانستان میباشد.

* در سال ۲۰۰۲م داکتر (شریف فائز) که در آن زمان وزیر تحصیلات عالی درکابینهٔ کرزی بود تأسیس این دانشگاه را پیشنهاد کرد.

* در سال ۲۰۰۳م (لورا بش) بانوی اول امریکا کمک و پشتیبانی اش را به آدرس یونیسکو برای این دانشگاه اعلان نمود، و زلی خلیلزاد سفیر امریکا نیز در کابل پشتیبانی قوی خود را ازین دانشگاه اعلام داشت.

* در سال ۲۰۰۳م کمیسون عالی سرمایه گذاری دولت برای سکتور خصوصی دو قطعه زمین را که به مساحت (۸۰) هکتار میباشد در منطقهٔ کارته سه در نزدیکی قصر دارالامان برای (۹۹) سال در اختیار این دانشگاه امریکایی قرار داد.

— در جنگ فکری با غرب — ۲۵۴ — دانشگاه مسیحی کابل —

* در سال ۲۰۰۴م اداره دانشگاه کارهای سنجش امکانات و تهیه (فریم ورك) را انجام داد.

* در سال ۲۰۰۴م اولین جلسه مجلس امنای این دانشگاه در (دبی) امارت متحده منعقد شد.

* در ماه مارچ سال ۲۰۰۵م (لورا بش) همسر رئیس جمهور امریکا جورج بش از موقعیت دانشگاه دیدار به عمل آورد، و كمك آژانس توسعه بین المللی امریکا (USAID) را به این دانشگاه اعلان کرد.

* در سال ۲۰۰۵م يك عمارت مخروبه زمان جنگ دوباره تعمیر و برای کلاسها آماده گردید.

* در سال ۲۰۰۶م پروگرامهای تقویه زبان انگلیسی برای شاگردان شروع شد.
* در سال ۲۰۰۸م (لورا بش) بانوی اول امریکا (۴۰) میلیون دالر امریکایی را به دانشگاه كمك کرد.

* در سال ۲۰۰۹م مجلس امنای دانشگاه داکتر (مایکل سمیت) را به حیث رئیس دانشگاه تعیین نمود.

* این دانشگاه در ماه می ۲۰۱۱م اولین دسته از شاگردان خود را به درجه لیسانس در رشته های تجارت، تکنالوژی معلوماتی، کمپیوتر ساینس، علوم سیاسی و اداره عامه فارغ نمود، که در مراسم فراغت آنها در کنار مسؤولین امریکایی و اروپایی سفیر امریکا جنرال (کارل ایکنیری) نیز شرکت نموده بود. او از فارغان جدید تمجیدی زیادی بعمل آورد، و افزود که: ((این دانشگاه برنامه دارد تا در آینده بخشهای محلی خود را در ولایات دیگری چون هرات و قندهار نیز افتتاح نماید، تا نسلی را در افغانستان تربیه نماید که قیادت امور اقتصاد و تجارت، تکنالوژی معلوماتی، قانون و حکومت داری در آینده افغانستان و منطقه به دست شان باشد)).^۱

^۱ - ویب سائت رادیوی ازادی ۵ / ۳ / ۱۳۹۰ هـ ش

تمویل کننده گان دانشگاه امریکایی افغانستان

طوریکه در بحث گذشته دیده شد دانشگاه های امریکایی در جهان اسلام کوشش میکنند که منابع تمویل خود را نیز از کشورهای اسلامی جستجو کنند، تا دسته برای (تبر) شان را نیز از درخت مسلمانان تهیه کرده باشند.

امریکا کوشش میکند تا سرمایه داران، کمپنیهای بزرگ، بانکها، جبهتهای با نفوذ و متمول را در بدل رشوتهای سیاسی و تسهیل و تقدیم خدمات اقتصادی به این جبهتها آنها را به تمویل دانشگاههای امریکایی در جهان اسلام تشویق نماید. که همین عملیه را در افغانستان نیز اجرا کرد، و سرمایه داران و دارنده گان شرکتهای بزرگ افغانی را در کنار مؤسسات مالی دولتی در صف تمویل کننده گان دانشگاه امریکایی در افغانستان قرار داد که مهمترین آنها به طور ذیل میباشند:

۱ - حکومت دست نشانده امریکاییها در افغانستان:

حکومت دست نشانده افغانستان به رهبری حامد کرزی و حلیفانش از ایتلاف شمال نه تنها بر تأسیس این دانشگاه امریکایی بی چون و چرا موافقه کرد، و زمینه تأسیسش را مهیا کرد، بلکه هشتاد هکتار زمین را در قلب کابل و درمهمترین موقعیتهایش در کنارسرک دارالامان به این دانشگاه هدیه کرد، تا این لائنه تنصیر و تغریب را در قلب پایتخت کشورجا دهد.

۲ - د افغانستان بانک:

د افغانستان بانک که بانک مرکزی افغانستان است، و باید امین دارایی مردم مسلمان کشور باشد، نیز از جمله تمویل کننده گان مهم این دانشگاه میباشد.

۳ - پشتنی بانک:

پشتنی بانک که یکی از بانکهای مهم کشور است نیز از جمله تمویل کننده گان این دانشگاه است.

۴ - الکوزی برادرز:

بزرگترین کمپنی چای و روغن و مواد دیگری (الکوزی برادرز) نه تنها تمویل کننده این دانشگاه است، بلکه از تمویل کنندگان دانشگاه مسیحی FCC در (لاهور) نیز میباشد.

۵ - عزیزی بانک، و عزیزی هوتک گروپ:

این شرکت یکی از سرمایه دارترین شرکتهای افغانی متعلق به (میرویس هوتک عزیزی) است که در افغانستان و (دبی) سرمایه گذاری دارد. و هفتاد فیصد نفت و گاز را به افغانستان همین شرکت وارد و توزیع میکند. بانک عزیزی در افغانستان، پمپ های تیل عزیزی در سراسر افغانستان، عزیزی هوتلز در (دبی)، و شرکت وارد کننده موترهای (نسان) از جمله داراییهای این شرکت میباشد.

۶ - بیات فاوندیشن (بنیادیات):

این بنیاد متعلق به شهروند امریکایی افغانی الاصل (احسان الله بیات) میباشد. (شرکت مخابراتی افغان بیسیم) و (شبکه تلویزونی آریانا) نیز از جمله داراییهای این شرکت میباشد.

۷ - مقصودی فاوندیشن:

(مقصودی فاوندیشن) یا بنیاد مقصودی متعلق به (فرید مقصودی) شهروند امریکایی ازبک تبار افغانی الاصل است که یکی از ثروتمندان مشهور است و دارای سند ماستری از یونیورسیتی شیکاگو در رشته بزنس ایدمنستریشن میباشد. (فرید مقصودی) در عرصه ساختمانی و سرك سازی در کشورهای افریقایی و آسیای میانه نیز سرمایه گذاری نموده، و امریکا بعد از اشغال افغانستان قرار داد پروژه های توسعه سفارت امریکا در کابل، بازسازی شاهراه های کابل- قندهار، کابل- دوشی، و سرکهای که به بودیجه USAID در ولایات مختلف

افغانستان ساخته شده را نیز با او امضاء کرد.

از فعالیتهای اقتصادی وی (پروژه بانک بین المللی افغانستان)، (افغانستان فایناسنگ کمپنی)، (صنعت نوشابه سازی افغانستان) نیز میبایشد. موصوف تا سال ۲۰۱۰م عضو مجلس امنای دانشگاه امریکایی افغانستان نیز بود.

۸ - آینده فاوندیشن:

آینده فاوندیشن یا (بنیاد آینده) متعلق به خانم (شمیم جواد) امریکایی افغانی الاصل است، که در کابل بدنیا آمده، بعداً به امریکا رفته، و از دانشگاه (گولدن گیت) سانفرانسیسکو امریکا سند فراغت حاصل کرده. موصوفه زیرنگرانی (لورا بش) بانوی اول امریکا و به پشتوانه رسمی کاخ سفید (بنیاد زنان امریکا و افغان) را تأسیس نموده، که خودش رئیسه آن بنیاد است.

نامبرده به مساعدت مالی وزارت دفاع امریکا و به کمک فنی وهنری (وحید قاسمی) خواننده افغان با همکاری با افغانستان شناس امریکایی (لویس پاسکال) کتاب (قوقو برگ چنار) را برای به هرزه گویی مصروف کردن اطفال افغانستان چاپ و نشر نموده، و آن را در نصاب تعلیمی نیز داخل نموده.

(شمیم جواد) به اساس معرفت با شخصیات و مؤسسات مشهور امریکا هزینه هنگفتی را بنام مساعدت به تعلیم و تربیه در افغانستان توسط بنیاد (آینده) جمع نموده است.

خانم (شمیم جواد) همسر (طیب جواد) سفیر سابق اداره دست نشاندۀ کابل در امریکا میبایشد. طیب جواد مؤلف کتاب (تاریخ یهودان افغانستان) است، که توسط آن در جامعه یهودی امریکا وجاهت زیادی را برای خود و همسرش کسب نموده است.

۹ - گلزار فیملی ایند گروپ:

کمپنی (گلزار فیملی ایند گروپ) متعلق به خانواده (حبیب الله گلزار) است. این کمپنی که یکی از کمپنیهای بزرگ افغانستان است که مالک کمپنی (کوکاکولا)

در افغانستان و (دبی) نیز میباشد.

در کنار کمپنیهای فوق الذکر اشخاص متمول ذیل نیز از جمله تمویل کننده گان افغان این دانشگاه میباشند:

۱ - خالد حسینی مؤلف کتاب (گدی پران باز).

۲ - نعیم مومند.

۳ - زرغونه ولی زاده.

اینها تنها تمویل کننده گان افغان و یا افغانی الاصل این دانشگاه هستند، و علاوه بر اینها آژانس توسعه بین المللی امریکا (USAID) و مؤسسات امریکایی، و اشخاص ملیارد امریکایی دیگر نیز از ممولین این دانشگاه هستند.^۱

ممیزات مهم دانشگاه امریکایی کابل

۱ - نصاب این دانشگاه تماماً يك نصاب امریکایی است، که ظاهراً بر روحیه لیبرالیزم و درحقیقت بر روحیه غربگرایی مسیحی استوار است. و با وجود آنکه در يك کشور کاملاً مسلمان تدریس میشود هیچ مضمونی در آن از اسلام و ارزشهای افغانی وجود ندارد.

۲ - زبان تدریس و رسمیات این دانشگاه انگلیسی است.

۳ - همه استادان دانشگاه امریکایی، کانادایی، استرالیایی و امریکاییهای افغانی الاصل هستند. و هیچ استاد افغان در آن وجود ندارد.

۴ - تعلیم درین دانشگاه در بدل پول تقدیم میگردد که به طور اوسط هر شاگرد باید در هر چهار ماه مبلغ یکصد و بیست هزار (۱۲۰۰۰۰) افغانی و یا معادل آن دالر امریکایی بپردازد.

اگر ممیزات فوق الذکر هر کدام به طور جداگانه مورد تدقیق قرار گیرد این

^۱ - معرفی نامه دانشگاه امریکایی www.AUAF

نتیجه را تحویل میدهد که امریکاییها برای اشغال دائمی افغانستان یک پلان خطرناکی را زیر کار دارند.

امریکاییها نصاب این دانشگاه را از آنجهت امریکایی انتخاب نمودند که نصاب افغانی نمی توانست برای آنها غلامان فکری را به سویه مطلوب تربیه نماید. گرچه نصاب افغانی نیز نصاب سیکولر ماندی است، لیکن با آنهم اثری از افغانستان و وطن پروری در آن دیده میشود. و اکثریت فارغان آن در دشمنی با دین و وطن قرار نمیگیرند، بلکه در جهاد ملت ما برضد روسها مشاهده گردید که یکتعداد زیادی از منسوبین جهاد و مبارزه از محیط دانشگاه ها قد برافراشته بودند.

امریکا نمیخواهد دانشگاه ها در افغانستان ازین به بعد باز هم سنگرهای جهاد و مبارزه اسلامی باشند، بلکه میخواهد محصلین ارتباطات شان را بری همیشه با اسلام و جهاد قطع نمایند. و این کار زمانی ممکن است که نصاب تعلیمی بصورت مکمل از اسلام و افغانیت بی بهره باشد.

انتخاب زبان انگلیسی منحصراً زبان تدریس بخاطر آنست که امریکاییها از طریق این زبان از یکطرف فرهنگ مسیحی الحاد زده و منحط خود را به افغانان صادر نمایند، و از جانب دیگر جلو ورود علم تکنالوژی جدید را به زبانهای افغانی بگیرند.

اگر چنین نباشد پس بهترین و آسانترین راه نشر علم و تکنالوژی اینست که معلومات خوب و مفید به زبانهای خود افغانها انتقال داده شوند، چنانچه ایرانیها و عربها همین کار را کردند. لیکن امریکاییها میخواهند علوم عصری به يك گروه محدودی که خود تربیه آنها به عهده دارند منحصر باقی بماند.

تا جایکه موضوع عدم افغانی بودن استادان برای دانشگاه مطرح است به خاطر این نیست که افغانان سویه استادی در این دانشگاه را ندارند، بلکه هدف اصلی در شرط مذکور اینست که استادان دانشگاه باید مانند دانشگاه های امریکایی بیروت، استانبول و قاهره از جمله مبلّغین عیسایی خالص غربی و یا علی الاقل متأثر از مسیحیت باشند. زیرا شرط اساسی استاد شدن در این دانشگاهها همین است. و

— در جنگ فکری با غرب — ۲۶۰ — دانشگاه مسیحی کابل —

همین شرط در لائحہ داخلی سال (۱۹۵۴) م دانشگاه امریکایی بیروت به صراحت ذکر شده است. اگر چنین نباشد پس چطور همین استادان افغانی سوبه ولیاقت تدریس در دانشگاه های امریکا و اروپا رادارند، ولی در اینجاندارند؟

تعلیم در مقابل دالر در افغانستان یک پدیده بی سابقه است. اینکه اقتصاد افغانان در جریان جنگها و تجاوز نظامی بیگانگان در سه دهه گذشته به نقطه صفر نزدیک شده است، و مردم به خاطر بدست آوردن یک لقمه نان به سبب همین مشکلات از تعلیم فاصله گرفته اند، ولی امریکا با وجود آن میخواهد در همین حالات و شرایط تعلیم را به مردم در برابر دالر پیشکش نماید.

هدف ازین کار اینست که در این دانشگاه مسیحی باید اساساً همان مردمی تعلیم حاصل نمایند که سر و کار شان با دالر است، و از طبقه بلند جامعه باشند، و یا هم اینکه مردمی در آن شامل شوند که از یکطرف در بدل خدمت و جاسوسی برای امریکاییها از آنها دالر بگیرند، و از جانب دیگر در بدل تعلیم دالرهایی گرفته شده را دوباره به امریکاییها بپردازند، که با این کار امریکاییها با یک تیر دو فاخته را شکار کرده باشند، که هم غلامانی را برای خود تربیه نمود باشند، و هم برای کلیسا و پخش مسیحیت دالر به دست آورده باشند.

واقعیت اینست که امریکاییها و غریبهها هرگز نمی خواهند افغانان رهسپار راه علم و ترقی گردند. بلکه میخواهند جوانان افغان در دام غلامی فکری آنها شکار گردند و بس. اگر چنین نباشد پس چرا با دانشگاه های موجود در افغانستان مساعدت نمیکنند، تا علم به پیمانۀ وسیعی نشرگردد.

همین اکنون در افغانستان دانشگاه های کابل، ننگرهار، خوست، مزارشریف، قندهار، هرات و کاپیسا شدیداً به کمک های مالی، تعلیمی، لوژستیکی و فنی نیاز دارند، اما امریکاییها با دانشگاه های متذکره به این علت کمک نمیکنند که در آنجا جوانان از طرف خود افغانها به روحیه افغانی، و برای حفظ مصالح افغانستان تربیه میشوند. و هیچ منفعتی از آنها به امریکاییها حاصل نمیشود.

بلکه خود کفایی افغانها سراسر ضرری به امریکاییهاست، و از همین جهت آنها میخواهند افغانها را برای هر وقت محتاج خود نگهدارند.

امریکاییها نه تنها دانشگاه های محلی را تقویت نمیکند، بلکه بصورت عمدی سعی میکنند که دانشگاه های دیگر را در حال ضعف و فلج نگهدارند تا توجه و اقبال جوانانی را که دارای بهترین استعدادها هستند بطرف دانشگاه های امریکایی معطوف گردانند.

در سالهای که جنگ لبنان دوام داشت دانشگاه عربی بیروت به شکل مرموزی با بمبها منفجر گردانیده شد، و همه لابراتوارهای مجهز دانشگاه بشکل دقیق و عمدی انفجار داده شد که در آنزمان خساره آن بیست میلیون دالر تخمین گردیده بود، در حالیکه به دانشگاه امریکایی که در همین شهر موقعیت داشت هیچ صدمه نرسید!!

فاکولته ها و تخصصات دانشگاه امریکایی

امریکاییها در دانشگاه امریکایی کابل آن فاکولته ها و تخصصاتی را که جامعه افغانی جنگزده به آنها ضرورت عاجل دارد چون طب، انجینیری، زراعت، ویا فاکولته های صنعتی دیگری را اصلاً تأسیس نکرده، و به آن توجهی هم نکرده اند. بلکه در عوض آنها آن فاکولته های را درین دانشگاه تأسیس نموده اند که به کمک آنها بتوانند ملت ما را از لحاظ اداری، فکری، فرهنگی و اقتصادی تسخیر نموده و در قالب امریکایی در آورند که عده ازیں فاکولته ها قرار ذیل اند:

۱ - فاکولته علوم سیاسی :

فاکولته علوم سیاسی حکام و سیاستمداران آینده را به ملتها تقدیم میکند، که بر اساس يك مفکوره خاص نظام سیاسی و روابط خارجی کشور را عیار می نمایند، و در تعامل با ملت خود و ملل دیگر آن اصولی را وضع مینمایند که اهداف و مفکوره های ملتهای شان محفوظ بماند. داشتن همچو فاکولته برای

امریکاییها حیثیت دمی را دارد که توسط آن حکام آینده را شکار نموده، و بقای اشغال دائمی ایشان را تضمین میکند.

۲ - فاکولته اقتصاد:

نظام اقتصادی غرب عموماً بر اساس مفکوره کپیتالیزم (سرمایه داری) استوار است، که سود، احتکار و استثمار ظالمانه از خصوصیات مهم آن به شمار می آیند. غرب به زور همچون یک نظام اقتصادی توانسته است منابع اقتصادی همه جهان را در خدمت خویش در آورد.

امریکاییها جهت براه انداختن این نظام اشخاصی را در هر جابر اساس اقتصاد سرمایه داری (کپتالیستی) تربیه مینمایند. تا امور اقتصادی همه دنیا به طریقه آنها و مطابق میل شان به پیش رود.

اینکه افغانستان کشوری دارای معادن بزرگ، و يك معبر بزرگ تجارت جهانی محسوب میشود، پس به همین علت امریکاییها بمنظور از خود کردن اقتصاد آینده این منطقه از همین اکنون درینجا اشخاصی را تربیه مینمایند، که ایجاد فاکولته اقتصاد و (بزنس ایدمنستریشن) در چارچوبه دانشگاه امریکایی نیز برای بر آورده شدن همین هدف راه اندازی شده است.

۳ - فاکولته ژورنالیزم و تکنالوژی معلوماتی:

ژورنالیزم، مطبوعات، تکنالوژی معلوماتی و رسانه های همگانی آن وسایل قوی و بزرگی تأثیرگذاری اند که انقلابها را در جوامع بر پا می کنند، نظام ها را سرنگون میسازند، و در جایش نظام های دیگری را قائم مینمایند. این وسائل افکار و نظریات جدید را در جوامع معرفی می کنند، و یا افکار و عنعناتش را از بین می برند، و مسؤولیت هر نوع اصلاح و یا فساد اخلاقی جامعه را به عهده دارند. و بر همین اساس مطبوعات و رسانه های همگانی در جهان امروز در کنار قوای سه گانه تفیذی، قضائی و تقنینی منحیت قوه چهارم نظامها محسوب میگردند.

اینکه جامعه افغانی تا حد زیادی از نظریات بی دین، پست و بی ارزش غرب در

عافیت مانده، و زندگی اخلاقی و اجتماعی اش بر اساسات اسلامی و ملی استوار است، و در مقابل هر نوع مفکوره بی دینی و تجاوز خارجی همت و توان مقاومت را نیز دارد، این وضعیت برای امریکاییها و سائر غریبهها قابل قبول نیست.

ولهذا سعی می ورزند تا در عرصه مطبوعات، رسانه ها و ژورنالیزم چنان کدر های را بوجود آورند که از طریق رادیوها، تلویزیونها، جراید، مجلات و وسائل دیگر رابطه افغانان را از ماضی اسلامی شان قطع نموده، و آینده شانرا باغرب مسیحی و سیکولر ربط دهند. و برای تحقق همین هدف امریکاییها بجای فاکولته طب، زراعت و انجینری در دانشگاه امریکایی فاکولته ژورنالیزم را تأسیس نموده اند.

۴- فاکولته علوم اداره عامه (پبلک ایدمنستریشن):

این فاکولته نیز از فاکولته های مهم دانشگاه امریکایی به شمار می رود. این فاکولته برای این تأسیس گردیده که توسط آن نسلی از مدیران و کارفرمایان را تربیه کنند، و سپس توسط آنها بر همه ادارت حکومتی و غیرحکومتی تسلط مستقیم خود را محکم کنند. چون اگر مدیران و مامورین نظام مسلمانان راستین باشند طبیعی است که نظام را براساس اسلام استوار میسازند، ولی اگر آنها تربیت یافتگان غرب و دارای نظریات لیبرال و سیکولر باشند، پس همان است که نظام را نیز سیکولر و مخالف دین میسازند.

این دانشگاه علاوه بر فاکولته های مذکور يك بخش دیگری بنام Professional Development center (مرکز انکشاف حرفوی) نیز دارد که در بخشهای زبان انگلیسی، اداره، محاسبه، تنظیم نیروی بشری، تکنالوژی معلوماتی، و کورسهای متنوع کمپیوتر، و تمرین زنان برای تجارت و سرمایه گذاری به حکومت و مؤسسات خارجی و داخلی خدمات عرضه میکند، تا ازین طریق دامنه تأثیر خود را در ساحات مختلف جامعه افغانی وسیعتر سازد.

فعالیت های غیر نصابی دانشگاه

دانشگاه امریکایی در هر کشور اسلامی ایکه موجودیت دارد در کنار فعالیتهای تدریسی و نصابی خود يك سلسله فعالیتهای غیر نصابی دیگری را نیز دارد، تا بتواند توسط آن مردم را به پیمانۀ وسیعی تحت تأثیر خود درآورد. برخی ازین پروگرامها در قالب پروژه های تحقیقاتی، و بعضی دیگری از آنها در شکل پروگرامهای اجتماعی با نظرداشت شرائط زمانی و مکانی در جوامع اسلامی تقدیم میگردند، که عدۀ آنها بگونه ذیل به معرفی گرفته میشوند:

۱ - ایجاد کلیسا در داخل دانشگاه، و شریک ساختن شاگردان در فعالیت های کلیسایی.

۲ - نمایش افلام مسیحی به جوانان.

۳ - لکچرها: القای بیانیه ها به اعضای طبقات بلند جامعه در موضوعات گوناگون سیاسی، اجتماعی، ملّی و ایجاد شکوک و شبهات در اذهان مردم در مورد اسلام بصورت غیر مستقیم که بگونه مثال یکی از استادان دانشگاه امریکایی کابل سوال شك برانگیز ذیل را در صنف درسی چنین مطرح کرد: الله میداند که انسان عاجز و ناتوان است، اگر چنین است پس چرا وی را به اینقدر اوامر و نواهی مکلف نموده است؟

۴ - براه انداختن سیمینارها و کنفرانسهای که در آن موضوعات شرعی مانند حدود، حقوق و غیره در میزان عقل انسانی به سنجش گرفته میشوند، و در آن (عقل) در مقابل (وحی) معیار شناسایی (حق) و (باطل) شمرده میشود، تا از این طریق اعتماد طبقه بانفوذ جامعه را بر وحی (قرآن و سنت) متزلزل نمایند.

۵ - تعلیم لیبرال (آزاد از هر نوع قید و بند)، کوايجوکیشن (تعلیم مختلط زنان و مردان)، و به میان آوردن زمینه های پخش فرهنگ امریکایی برنامه های فرهنگی و تفریحی و اجتماعی در داخل دانشگاه ها، و تدویر محافل هنری دیگر.

۶ — کشف و تشخیص آن عادات و عنعنات جوامع مسلمان توسط پروژه های تحقیقاتی و اجرای سروی های مختلف که مانع انتشار فرهنگ غرب در کشورهای اسلامی میگردند.

دانشگاه امریکایی برای انجام این کار به مؤسسات مختلف و اشخاص اکادمیک متعدد پروژه های را مهیا میسازد، و سپس نتایج آن را با آن مؤسساتی شریک میسازد که به ادارات متعدد امریکایی در مورد کشورهای اسلامی پالیسی و خط مشی میسازند، و برای آنها اهداف دراز مدت و کوتاه مدت را تعیین می نمایند.

پروژه های اقتصادی و استثماری

برای اینکه دانشگاه امریکایی در هر کشور اسلامی ای که قرار دارد از لحاظ مالی و اقتصادی بپای خودش استوار ماند، و بار دوش کلیسای مرکزی نیویارک Presbyterian و حکومت امریکا نگیرد، و یا از ناحیه کمبود وسائل مالی به سقوط مواجه نگردد، در کشورهای میزبان يك سلسله پروژه های قوی اقتصادی را نیز بکار می اندازد. که از یکطرف اقتصاد همان کشور ها را در کنترل خود بیاورد، و از جانب دیگر برای پیشبرد امور دانشگاه منابع تمویلی را به سطح محلی آماده نماید.

بطور مثال دانشگاه امریکایی در (مصر) فابریکه مشروبات (سیون آپ) را خریداری نموده بود، و همچنان هتل مشهور (پیراماید) را که برای استقبال مهمانان خارجی در مصر از آن استفاده میگردید نیز خریده بود.

در پهلوی اینها دانشگاه امریکایی قاهره پروژه سرویس های شهری قاهره را نیز به راه انداخته بود، و هکذا زمینهای در نقاط بسیار مهم شهرهای مصر را خریداری نموده بود که بعدها آن را به قیمت بسیار بلند و سود حیرت انگیز به فروش میرسانید.

در پهلوی اینها بمنظور تأثیر گذاری فکری و منفعت اقتصادی کورسهای زبان

انگلیسی و کمپیوتر را نیز در شهرهای مختلف راه اندازی مینماید. همین دانشگاه امریکایی در مصر به کمک مؤسسه (کمک رسانی و انکشافی بین المللی امریکا) USIAD بمنظور تحدید نسل انسانی مبلغ دو ملیون جنیه مصری را در بخش تابلیت های مانع حمل و امور مربوطه آن به مصرف رسانید.

در صورتیکه دانشگاه امریکایی در کابل پاهایش را محکم نماید، چنگال هایش را در منابع اقتصادی افغانستان به همین شکل فرو خواهد برد، و در کنار آماده ساختن افراد برای نشر لیبرالیزم و مسیحیت وسائل مالی برای پیشبرد کارهای شان را نیز از جیب افغانها بدست خواهد آورد، تا ما را با تیغ خود مان ذبح نماید.

دانشگاه امریکایی و جاسوسی برای (C.I.A)

دانشگاه امریکایی در کنار اینکه برای مسیحیت و غربی سازی کار میکند، با سازمان استخبارات مرکزی امریکا (C.I.A) نیز بصورت پنهان و آشکار روابطی دارد، و اعضای این سازمان در جمع مسؤولین در رده های بلند دانشگاه جایجا شده اند.

بطور مثال (کرسٹوفر ثورن) که در دهه (۷۰ - ۱۹۶۰) میلادی بصفت رئیس دانشگاه امریکایی در قاهره ایفای وظیفه مینمود، در عین حال ایجنت (C.I.A) نیز بود، که برای سازمان مذکور در مصر فعالیت مینمود.

همچنان یکی از رؤسای دانشگاه امریکایی در بیروت بنام (مالکوم کیر) عضویت (C.I.A) را داشته، و در لبنان برای این سازمان کار میکرد.

دانشگاه امریکایی برای (C.I.A) در ساحات ذیل فعالیت مینماید:

۱ - معلوم نمودن گراف توجه به اسلام در دانشگاه های کشورهای اسلامی، و تشخیص اسباب، عوامل، جهت ها و شخصیت های مؤثر درین مورد، و فرستادن

— در جنگ فکری با غرب — ۲۶۷ — دانشگاه مسیحی کابل —

معلومات مربوط اینهمه به (C.I.A) تا برای جلوگیری از توجه محصلین و استادان به اسلام تدابیر مناسبی گرفته شود.

۲ - معلوم نمودن فعالیتها و نفوذ تنظیم های اسلامی در کشورهای اسلامی، و سپس تهیه نمودن راپور ها درین مورد برای (C.I.A) .

۳ - انجام دادن تحقیقات گسترده در مورد جهاد و مفکوره جهادی، و سپردن نتایج آن به (C.I.A) .

اینکه امروز امریکا کشور ما را اشغال نموده، و مصروف يك جنگ بی رحمانه در مقابل دین و ملت ما است کوشش میکند از طریق این دانشگاه که همزمان با جنگ در ساحه تسخیر ملت ما مصروف عمل است تا شاگردان امروز و رهبران فردا را به C.I.A وابسته سازد، تا این رهبران فردا سیاستهای کشور را مطابق به خواسته ها و پالیسیهای امریکا عیار و تطبیق نمایند.

خلاصه این بحث

در لابلای صفحات گذشته دیده شد که دانشگاه امریکایی يك دانشگاه خالص مسیحی میباشد، که کلیسا آنرا به خاطر اهداف دینی، استعماری و اقتصادی خود در کشورهای اسلامی تأسیس مینماید، تا از یکطرف فرزندان خانواده های محترم و بانفوذ امت اسلامی را از این طریق به مسیحیت دعوت نموده، و یاعلی الاقل آنها را در جال خود درآورده و تحت تأثیر خود قرار دهد، و از جانب دیگر از حاکم شدن اسلام در زنده گی جوامع اسلامی جلوگیری نماید. اکنون این تلاش و کوشش در افغانستان نیز در قالب دانشگاه امریکایی افغانستان (A.U.A.F) جریان دارد.

اگر همین اکنون مجاهدین و فرزندان بادر و با احساس این ملت از این فتنه عظیم جلوگیری نکنند، ممکن است همین دانشگاه برای آینده اسلام در افغانستان و منطقه بحیث یک خطر بسا بزرگی ظهور کند.

— در جنگ فکری با غرب — ۲۶۸ — دانشگاه مسیحی کابل —

اینکه من - نگارنده این سطور- در مورد حقیقت، تاریخ، و اهداف این دانشگاه یکمقدار معلوماتی حاصل نموده بودم، آنرا ترتیب نموده و جهت رفع مسئولیت انفرادی خود جلو چشم مسؤولین و جوانان مؤمن و با احساس ملت خود گذاشتم، امید است مورد قبول و پسند مخلصین کشورم گردد، و سبب بیداری فرزندان این سرزمین آزاده و اسلام پرور در مقابل دسیسه های شیطانی کفار و مستعمرین بیگانه گردد.

و ما علینا إلا البلاغ.